

کوششی در راه تحول اندیشه و عمل

از رادیکالیسم به دمکراتیسم

نوشته های حسن ماسالی

مقدمه برای چاپ این مجموعه

عظایی که در این مجموعه به چاپ رسیده اند ، در رابطه با حوادث سیاسی مختلف ، در شرایط زمانی گوناگون و با انگیزه های متفاوتی نوشته شده اند ، اما دارای جوهر واحدی هستند . به این معنی که روند تحول اندیشه و عمل مرا از رادیکالیسم به دمکراتیسم نشان می دهند .

فردی بودم که در جنبش مسلحانه و چریکی شرکت فعال داشتم و اعتقاد دارم که در این مسیر دست آوردهای مثبتی نیز داشتیم . اما باید اذعان کنم که رادیکالیسم کور حاکم در جنبش سیاسی ایران ، لطافت شدیدی به جامعه ما ، به جنبش آزادیخواهانه و ملی ایران و به فرهنگ سیاسی ما وارد کرده است .

عظایی که در این نوشته ها مطرح شده اند ، دیدگاههایی هستند که از پراتیک و عمل سارباتی نشأت گرفته اند و تجارب گرانبهایی هستند که از سی و چند سال مبارزه و کوشش مداوم سیاسی ام بدست آمده اند . انگیزه ام از جمع آوری و چاپ مجدد آنها اینستکه از یکطرف ، روند تحول فکری و مبارزاتی ام را نشان دهم و از طرف دیگر ، تجارب خودم را به نسل جوان ایران که یا به میدان مبارزه گذاشته اند انتقال دهم . البته این آغاز کار است و قصد دارم در آینده شرح جامعی از مبارزات ، پیروزی و ناکامی هایی که در آن نقش داشتم ، بطور مستند انتشار دهم .

حسن عباسی

۱۰ نوامبر ۱۹۹۸

انگیزه نوشتن مقاله حاضر اینست که تجربیات خود را به رفقای جوانتر و کم تجربه تر از خودم منتقل کنم . قصد آن ندارم که در برابر افراد اهلبار "فضل" کرده باشم .

در مدت ۲۲ سال فعالیت سیاسی مداوم ، به نظریات و تجاربی دست یافته ام که برای بیان آن باید قلم " توانائی داشت و نویسنده خوبی بود ، که متأسفانه در این زمینه مهارتی ندارم . آنچه که در این نوشته آمده است مطالب متعددی است که هر بخش آن نیاز به تشریح و توضیح بیشتری دارد . از آنجا که در فعالیتهای مبرم قوی شرکت دارم ، فعلاً به این حد اکتفا میکنم و نظراتم را بصورت جمع بندی و " احکام کلی " در دسترس عموم قرار میدهم ، تا همه علاقمندان به انقلاب ایران ، به نقد آن بپردازند و دوستان دیگری ، با زبان بهتری آن را تکمیل کنند .

برای اینکه علل سقوط سیاسی - فرهنگی جامعه ایران و سازمانهای چپ و سایر گروههای اجتماعی را بررسی کنیم ، باید ابعاد متعدد و وسیع عوامل آن را که بطور متقابل و زنجیره ای اثر میگذارند ، در مد نظر داشته باشیم . لذا هدفم از این نوشته طرح عوامل سقوط ، و ارتباط زنجیره ای آن میباشد .

در خاتمه یادآور میشوم که در مدت بیش از ۲۲ سال - بدون وقفه - فعالیت سیاسی ام در سازمانهای دموکراتیک و سیاسی ، به تجاربی در مناسبات درون سازمانی بسیاری از سازمانهای چپ دست یافته ام که تفکر و اسلوب عملشان وحشت انگیزتر از آن چیزی است که در خود جامعه وجود دارد . قصد دارم در آینده - اگر فرصت کنم و زنده بمانم - تجارب خودم را درباره مکانیسمی که انسانهای " آزاداندیش " و " دمکرات " را به انسانهای " تاریک اندیش " و مستبد بدل میکند ، بنویسم . پنهان نگهداشتن جریاناتی که در درون سازمانهای موجود میگذرد ، فاجعه " سقوط " را چندین برابر میکند .

به امید آزادی ، دموکراسی و رفاهی انسانها

حسن ماسالی

کردستان ایران - ۱۹۸۳

برای نجات از سقوط سیاسی و اجتماعی

مبارزه کنیم

هر کدام از ما در تماس خود با توده مردم و با محافل مختلف اجتماعی و سیاسی ایران، هنگام گفت و شنود معمولی و یا در بحثهای مختلف اجتماعی و سیاسی "کرداری" از آنها مشاهده میکنیم و یا مطالب متعددی از زبان آنها میشنویم که علیرغم بعضی اختلافات، جوهر واحدی را دارا هستند، جوهری که بخشی از "ذهن" یا "روان" افراد جامعه را تشکیل میدهد.

این افراد بایده استدلال "گفتار" و "کردار" خود را مبنی بر اطلاعات و معلوماتی قرار میدهند که هر یک به نحوی در جامعه بدست آورده اند و یا در طول زندگی خود "تجربه" کرده اند.

همچنین دقت در رویدادهای عمومی سیاسی و اجتماعی، ما را متوجه روحیه و کردار عمومی مشابهی از طرف توده عظیمی از مردم - صرفنظر از تعلقات مختلف اجتماعی آنان - میکند که در جامعه حکمفرماست.

و به این ترتیب ملاحظه میکنیم که قدرت بزرگی در جامعه فرمان میراند و در "پندار" و "کردار" اجتماعی مردم تأثیر میگذارد، بدون اینکه حاملین و مجریان این نیروی بزرگ اجتماعی، آن را بدرستی بشناسند.

تا کنون این مسئله اجتماعی حتی مورد توجه سازمانهای مترقی و انقلابی ایران نیز قرار نگرفته، بطور سطحی از کنار آن گذشته اند، یا قربانی آن شده اند.

بنابراین ضروری است که ابوزیچون مترقی و انقلابی ایران شناخت کافی از "روان اجتماعی" و یا افکار عمومی و عوامل بوجودآورنده سامانه آن در ایران داشته باشند تا بتوانند - تا آنجائیکه امکان پذیر است - علیه "شعور کاذب" و "میرانقلابی" و منفعل به مقابله برخیزند. زیرا روان اجتماعی - به سهم خود - نقش مهمی در تعبیر و تحولات مناسبات اجتماعی و سیاسی ایران داشته است، و در سیر تحولات سیاسی آینده ایران نیز تأثیر بسزائی خواهد داشت. ما وظیفه داریم مجموعه عناصریکه سامانه فکری و کردار ما را بوجود میآورند و بصورت پندار، کردار و گفتار هر یک از ما و توده مردم بروز میکنند و در سطح جامعه تجدید تولید میگردند، بطور علمی بشناسیم و از عملکرد (فونکسیون) آنها در جامعه آگاهی داشته باشیم و بطور انقلابی با آن برخورد کنیم. قبل از اینکه وارد بحث مشخص مربوط به روان اجتماعی حاکم در ایران بشوم، ضروری است که چند مسئله عام را در این زمینه قبلاً یادآوری کنم:

وقتی صحت از تغییر و تحول در سامانه روان اجتماعی می‌کنیم ، باید آگاه باشیم که این تغییر و تحول دو گونه اند:

- ۱ - تغییر و تحولی که در سامانه روان اجتماعی در درون جوامع مختلف طبقاتی بوجود می‌آید.
- ۲ - تغییر و تحولی که تنها پس از زوال جوامع طبقاتی و قدرتمدار، و پس از نابودی استثمار انسان از انسان و رفع همه اشکال از خود بیگانگی^۱ می‌توانند در سامانه روان اجتماعی تحقق یابند.

همچنین باید توجه داشته باشیم که روان اجتماعی ، بخش مهمی از روینای جامعه را تشکیل می‌دهد که نهایتاً از شیوه تولید و مناسبات تولیدی نشأت می‌گیرند. ولی بفرنجی سامانه روان اجتماعی از جمله در این است که ، با اینکه خود روان اجتماعی نتیجه اجتماعی شیوه تولید (زیربنای) است ، تحت تأثیر بسیاری از عوامل سیاسی و فرهنگی و مذهبی و غیره (روینا) نیز قرار دارد و مجموعه فعل و انفعالات مناسبات مزبور طی پروسه ای نهایتاً تبدیل به نیروی مادی قدرتمندی می‌گردد که عتقلاً بر شیوه تولید و مناسبات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی تأثیر می‌گذارد. بنابراین عوامل "روینا" نیز در بوجود آوردن کیفیت و اشکال تظاهر "روان اجتماعی" نقش ایفا می‌کنند. از اینرو روان اجتماعی هر جامعه با تغییر و تحولات اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی ، تحت شرایط معینی دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. این تغییر و تحولات می‌تواند ضمن استمرار در یک دوره تاریخی معین از مناسبات تولیدی - یعنی بدون اینکه لزوماً یک انقلاب اجتماعی در آن جامعه روی داده باشد و در شیوه تولید و مناسبات تولیدی تغییرات بنیادی حاصل شده باشد - بوجود آید. مثلاً: روان اجتماعی غالب در جامعه سرمایه داری آلمان در زمان سلطه فاشیسم هیتلری با "روان" آن جامعه در شرایط کنونی تفاوت فاحش دارد ضمن اینکه برخی از عناصر جوهری مشترک خود را حفظ کرده اند.

یا روان اجتماعی غالب در جامعه ایران در زمان مبارزات ضد استعماری حکومت دکتر مصدق با شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تفاوت زیادی داشت . همچنین دخالت عناصر انقلابی در شکل دادن به روان اجتماعی حاکم در ایران ، در هنگام مبارزات مردم در اواخر زمامداری شاه و هنگام سقوط آن رژیم ، تقویت شده بودند. درحالیکه در شرایط کنونی ایران که سه سال از حکومت تخریب و جنایت رژیم خمینی می‌گذرد، و همچنین بعثت بی کفایتی ، یا خیانت بسیاری از شخصیتها و گروههای سیاسی ایران ، و بعثت عوامل مختلف سیاسی - تاریخی و اجتماعی دیگر، سامانه روان اجتماعی حاکم در ایران بشدت در معرض دخالت و هجوم عناصر ارتجاعی و منفعل قرار گرفته اند، که نهایتاً می‌توانند مسیر سیاسی و اجتماعی آینده ایران را در معرض سقوط دیگری

حال بینیم روان اجتماعی حاکم در شرائط کنونی ایران چگونه است و عوامل مهم بوجود آورنده سامانه آن در ایران کدامند. همچنین تحت چه شرائطی و با توسل به کدام ابزار علمی و انقلابی میتوان موجبات تقویت و تکامل عنصر انقلابی و نیز عناصر آگاه و علمی سامانه روان اجتماعی را در ایران فراهم ساخت و چگونه میتوان علیه عناصر کاذب و ارتجاعی آن به مقابله برخاست .

روان اجتماعی و افکار عمومی حاکم در ایران را میتوان بطور فشرده و خلاصه چنین بیان کرد:

۱ - تقویت روحیه و منش نیهیلیستی ، بصورت عدم دلبستگی و خلاقیت مردم در کار و زندگی روزمره ، سرخوردگی ، افسردگی ، بدبینی ، منفی نگری ، عدم اطمینان به تعویضی فعالیت سیاسی خود ، و عدم اعتماد به بسیاری از سازمانهای سیاسی ایران و تقویت این فکر که هرگونه تغییری در حاکمیت سیاسی کشور بدون دخالت قدرتهای بزرگ خارجی امکان پذیر نخواهد بود.

۲ - تقویت روحیه و منش فالانترستی - سادیستی و مخدوش شدن معیارها، ارزشها و مفاهیم انقلابی و انسانی ، بصورت کینه توزیها و نفرت بریان و خشن متقابل اجتماعی نست به هر کس که کوچکترین اختلاف نظری با هم دارند و تمایل به تخریب بعنوان هدف .

۳ - تقویت روحیه و منش مازوخیستی فنا، به شکل " عشق به شهادت " .

۴ - تنزل خواستههای سیاسی و اجتماعی مردم و آرزوی " تضمین امنیت " از طرف فردی " عادل " ، از عالم غیب .

آنچه در جملات فوق بطور فشرده درباره مشخصات روان اجتماعی حاکم در ایران بیان شد در حقیقت تصاویری از شعور و منش اجتماعی نیز در ایران هست که ریشه های آنها را باید در بافت اقتصادی - اجتماعی و در تحولات سیاسی - تاریخی دراز مدت جامعه جستجو کرد . (۱)

شعور و منش اجتماعی چگونه مادیت پیدا میکنند ؟

" واقعیتهای " خارجی که بطور روزمره و در طول تاریخ توسط انسانها دریافت میشوند ، در ضمیر انسان " درونی " میشوند و تحت شرائط تاریخی - اجتماعی معینی تجدید تولید میگردند ، جزئی از روان آدمی میشوند و سامانه شعور و منش اجتماعی انسانها را تشکیل میدهند که در جامعه به اشکال " بندار " ، " کردار " و " گفتار " عمومی و اجتماعی تظاهر میکنند و به نیروی عادی - اجتماعی بزرگی تبدیل میشوند .

باید توجه داشت که شعور و منش اجتماعی انسانها یانگه " واقعیتهای " اجتماع و طبیعت محیط آنهاست . ولی این " واقعیتهای " ی مادیت یافته در ضمیر انسانها ، همیشه " حقیقت " را بیان نمیکند، بلکه بخشی ، یا قسمت اعظم آن در جوامع طبقاتی، کاذب ، غیرعلمی و ارتجاعی عیبناشد

که از مناسبات اقتصادی - اجتماعی عقب مانده و ارتجاعی و استثمارگری نتیجه می شوند.

در جوامع طبقاتی ، خصوصاً در جوامعی که بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری در آن وجود دارند، علوم نقش تعیین کننده ای در زندگی انسانها، و در کنترل طبیعت ایفا نمیکنند . لذا شعور انسانها مورد تهاجم عناصر غیر علمی و ارتجاعی قرار دارند و در نتیجه کاذب است . در این جوامع شعور کاذب نقش مهمی در ایجاد سامانه شعور و منش اجتماعی ایفاء میکند. در جوامع طبقاتی ، ولی صنعتی پیشرفته ، به علت استفاده از صنایع و تکنیک و دخالت روشهای علمی در مناسبات تولیدی و اجتماعی ، تضاد شهر و ده ، تضاد کار فکری و یدی ، روزبوز ساده میوند. سیطره خانوادهد پدرسالاری تضعیف میگردد، فعالیتهای علمی و هنری و تقسیم کار اجتماعی گسترش مییابند ، آزاداندیشی و آزادمنشی و مناسبات دموکراتیک در طرز تفکر و منش فردی و اجتماعی افزایش مییابند، اتکا انسانها به نیروی کار و استعداد خویش افزون میگرددند. در نتیجه : عناصر علمی و انقلابی در سامانه شعور اجتماعی تقویت میگرددند و روان اجتماعی تصاویر حقیقی تری از محیط را در ذهن انسانها منعکس میکند . به این ترتیب ملاحظه میکنیم که روان هر جامعه آئینه برگردانی است که از یک طرف عناصر کاذب و ارتجاعی ، یا علمی و انقلابی زایع در مناسبات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی یک جامعه را منعکس میکند. و از طرف دیگر تصاویر مختلف حقیقی و باطنی از واقعیتهای مناسبات اقتصادی بر جامعه بدست میدهد. و به این ترتیب میتوان عوامل بوجود آورنده سامانه روان اجتماعی را به دو بختی عمده تقسیم کرد: عامل اقتصادی (زیربنای) و عامل سیاسی ، فرهنگی ، مذهبی ، . . . (یونا) .

حال ببینیم تأثیر شیوه تولید در عادتت بخشیدن به شرایط سامانه روان اجتماعی کنونی ایران چگونه است ؟

میدانیم که مدتی است به اصطلاح شیوه تولید سرمایه داری در بافت اقتصادی ایران غالب شده است . ولی با این حکم نمیتوان بلافاصله چنین نتیجه گرفت که : بورژواهای ایران به آنچنان نیروی طبقاتی بزرگ و تکامل یافته ای تبدیل شده اند که میتوانند به اتکاء نیروی مستقل طبقاتی خویش در مناسبات اقتصادی - اجتماعی ایران نقش تعیین کننده ای داشته باشند. و همچنین نتیجه بگیریم که طرز فکر غالب در جامعه ایران منطقی (راسونل) شده است . (۲)

با توجه به شیوه تولید آسیائی ماقبل سرمایه داری که در ایران حاکم بود و طرز تفکر ناشی از مناسبات اجتماعی ایکه قرنها با خود یدگ میکشید ، همچنین با توجه به ضعف تکامل تاریخی - طبقاتی نیروهای اجتماعی در ایران معاصر که نتیجه شیوه تولید مغزور میباشد، ویرگیهای تحولات اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و روانی جامعه کنونی ایران روشن میگرددند.

با توجه به دلایل تاریخی مزبور میتوان گفت که در ایران معاصر هیچ طبقه اجتماعی نبوده که توانسته باشد به اتکاء نیروی مستقل طبقاتی خویش ، یک انقلاب اجتماعی را در ایران به انجام برساند. یا در حال حاضر قادر باشد که به تنهایی هژمونی سیاسی - طبقاتی را بدست گیرد و نقش تعیین کننده ای در تحولات اقتصادی - اجتماعی ایران ایفاء نماید. نگاهی گذرا به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ، توانائی سیاسی - طبقاتی بورژواهای ایران را نشان میدهد:

اولین جمارت سیاسی - طبقاتی " بورژوازی " ایران شرکت در جنبش مشروطه ایران بود که قصد داشت طی آن قدرت سیاسی را بدست آورد.

بررسی جنبش مزبور نشان میدهد که بورژواهای ایران بعلت ضعف تاریخی طبقاتی خویش ، و در نتیجه بعلت فقر فرهنگی - سیاسی و تشکیلاتی خود، با شکست مواجه شدند. و در نتیجه قدرت سیاسی ایران با حمایت دول خارجی بدست نیروهای مؤتلفه ایللیاتی - بورژوائی سیده میشود. قابل توجه است که بورژواهای ایران نه تنها نتوانستند هژمونی سیاسی جنبش مزبور را بدست آورند، بلکه مجبور به دنباله روی از مظهر مناسبات ماقبل سرمایه داری (آخوندیسیم) گردیدند و جنبش مشروطه عاقبت طفل ناقص انخلقه ای بدنیا آورد که امروز چهره گریه آن طفل را در رژیم خمینی ملاحظه می کنیم .

البته تلاشهای پراکنده ای نیز از طرف بورژواها و خرده بورژواها برای استقرار مناسبات بورژوا - دموکراتیک بصورت جنبشهای منطقه ای بعمل آمد که بهمان علل ضعف تاریخی - طبقاتی و بعلت اشتباهات سیاسی رهبران جنبش و دخالت سیاستهای خارجی ، سرکوب شدند. مثل جنبش خراسان (کنزل محمد تقی خان ، میلان (میرزا کوچک خان ، آذربایجان (خیابانی و فرقه دمکرات)، کردستان (قاضی محمد) .

در زمان ملی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق ، حرکت سیاسی و اجتماعی دیگری از جانب عناصر بورژوا و خرده بورژواهای شهری شروع گردید که به همان دلایل ضعف طبقاتی - تاریخی و اجتماعی نتوانست دوام بیاورد. در این جنبش نیز مشاهده میکنیم که علت اصلی شکست، ناتوانی طبقاتی بورژوازی ایران بود. ولی عناصر خرده بورژوائی شهری ، نیروی فعال و قابل توجهی را تشکیل میدادند که در این جنبش بیشترین ابتکار عمل سیاسی را - در قبال عناصر بورژوائی - در دست گرفته بودند.

" انقلاب سفید " آمریکا - شاه :

امپریالیسم جهانی بمنظور تأمین منافع اقتصادی ، سیاسی ، نظامی خود در ایران و در منطقه خاورمیانه مصلحت را در آن دید که با اجرای طرحهای اقتصادی - اجتماعی ، مناسبات ما قبل

سرمایه داری را در ایران متلاشی سازد و مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری را گسترش دهد.

طرحه‌ای که به این منظور به اجراء درآمدند که بنام "انقلاب سفید" شاه و مردم معرفی گردیدند. ولی تزه‌های اصلی آنرا میتوان در نظریات اقتصاددانان و سیاست‌مداران آمریکا، از جمله در کتاب "مانیست غیر کمونیستی" والت روستو، مشاور کندی، ملاحظه کرد. با اجرای این طرحها، بسیاری از مناسبات اقتصادی ماقبل سرمایه داری در ایران متلاشی گردیدند و نفوذ مناسبات سرمایه داری گسترش یافتند (کاری که بورژواها در طول حیات خود به تنهایی قادر به انجام آن نشده بودند). ولی جابجاشدن مناسبات ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری، بسیار ناقص و درهم و برهم و ناموزون صورت گرفت. زیرا تحولات مزبور در درجه اول با دخالت عوامل خارجی و بخاطر مقاصد امپریالیسم با عجله صورت گرفتند. دوم اینکه بورژواهای عقب مانده، پراکنده، نوگرمشی و دلالت صفت ایران بعزت ماهیت و بافت درونی خود قادر نشد مناسبات اقتصادی جدید را طبق برنامه ای در جهت تکامل طبقاتی خویش هم آهنگ سازد و به آن نظم ببخشد تا موجب تحول اجتماعی و تثبیت قدرت سیاسی بورژوازی داخلی گردد.

به این ترتیب: فروپاشی مناسبات اقتصادی ماقبل سرمایه داری موجب سازندگی و تحول و تکامل اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی سرمایه داری گردید و ضرباتیکه از نظر اقتصادی و اجتماعی بر پیکر مناسبات ماقبل سرمایه داری وارد گردید، بهمان صورت فروبرخته و از هم گسسته رها شدند و نیروهای رها شده ناشی از فروپاشی اجتماعی مزبور نیز جذب طبقات قدرتمند اجتماعی (که وجود نداشتند) نگردیدند و در نتیجه پس از ایجاد خلأ قدرت سیاسی در اواخر زمامداری شاه، عوارض منفی مناسبات تخریب شده و ناموزون برجسته گردید و به شکل عصیان و اضطراب نیروهای اجتماعی وارد صحنه سیاسی ایران گردید. نیروهای رها شده مزبور که از نظر تولیدی، اجتماعی و سیاسی جایگاه مطمئن و معینی نداشتند "آرزوی بازگشت به اصل خویش" را داشتند چونکه آلتروناطیو بهتری از گذشته خود نمی شناختند. این نیروی اجتماعی را بطور عمده تهیدستان و حاشیه نشینان شهری تشکیل میدادند که دارای "روحیه" و "منش" کور عصیانگری میباشند. آنها معمولاً در پیروسته تکامل تاریخی - طبقاتی جذب بورژوازی یا پروتلاریا میشوند و تحت رهبری و هرژمونی سیاسی - طبقاتی یکی از آنها موقعیت و امتیازات جدید طبقاتی کسب میکنند. در کشورهایی که بورژوازی قدرت سیاسی را در دست دارد، این نیروی اجتماعی از آن بیرونی

میکند. (۳)

شرکت " پلب " ها در قدرت سیاسی ایران :

" پلب " ها (تهیدستان ، حاشیه نینان شهری) در زمان رژیم شاه به علت طرحهای " انقلاب سفید " و فروپاشی قسمتی از مناسبات ماقبل سرمایه داری - که قبلاً بدان اشاره رفت - بصورت یک نیروی اجتماعی باقوه ای درآمده بودند. و از آنجائیکه سرمایه داری عقب مانده و ناموزون ایران قادر به جذب و سامان بخشیدن سیاسی - اجتماعی آنان نبود، موجودیت آنها در معرض خطر جدی قرار داشت بطوریکه حتی امکان زیست در حاشیه شهرها را نداشتند . نابامانی اقتصادی - اجتماعی و فنارهای سیاسی در زمان رژیم شاه آنها را بشدت رادیکالیزه کرده بود و بهمین علت گلهی در برابر مقررات شهرداریها و نیروهای انتظامی شاه دست به مقاومت قهرآمیز میزدند. در جریان جنبش عمومی مردم علیه رژیم استبدادی شاه ، این نیروی اجتماعی نیز شرکت فعال داشت و از آنجائیکه سازمانهای سیاسی چپ ، دموکرات ، و بورژوازی بعلت ضعف و پراکندگی خود قادر نشده بودند رهبری جنبش را بدست گیرند. " پلب " ها از طریق مساجد و مراکز مذهبی ، تحت رهبری آخوندها هویت ایدئولوژیک - تشکیلاتی کسب کردند. در کمیته ها و سیاه یاسدازان ، بیج ، جهاد سازندگی و ارگانهای دولتی متشکل و مسلح گردیدند و در قدرت سیاسی ایران تحت رهبری آخوندها سهم شدند.

معمولاً در جامعه ایکه مناسبات سرمایه داری در آن غالب شده است وقتی بحران سیاسی - اجتماعی در آن بوقوع میبویندد و خلأ قدرت سیاسی در آن بوجود می آید ذهنها متوجه دو نیروی اساسی اجتماع : بورژوازی و بیوتاریا می گردد تا یکی از اینان این خلأ سیاسی را پر کند. و همه تحلیلهای و مشاجرات تئوریک و سیاسی در اطراف این دو طبقه اجتماعی دور میزند که نقش آنها در کسب قدرت سیاسی چگونه خواهد بود.

بدون استثناء ، همه گروههای سیاسی ایران نیز به چنین مشاجراتی مشغول بودند و نشان دادند که شناخت درستی از ویژگیهای جامعه ایران و از بافت اقتصادی - اجتماعی آن ندارند و بهمین علت مشاهده کردیم در جامعه ای که در آن یک جنبش وسیع توده ای و سراسری و انقلابی بوقوع پیوست سازمانهای سیاسی آن نمیدانستند و نفهمیدند که چکار کنند. در جامعه ایکه به اصطلاح مناسبات سرمایه داری در آن حاکم است و بنا به اعتراف خمینی آخوندها و زنان فاحشه گروههای منفور اجتماعی هستند ، چطور شد که ناگهان همین گروههای منفور صاحب قدرت سیاسی در چنین جامعه ای شدند و خمینی و همه آخوندها " رهبر " ما گردیدند ؟ ! ! ! آیا سازمانهای سیاسی ایران هیچ کوتاهی بعمل آورده اند که این پدیده تاریخی - اجتماعی " ناپتکام " را بشناسند ؟ آنچه که سازمانهای سیاسی درباره جنبش اخیر ایران گفته اند این بوده است که عده ای آن را

درست پذیرفتند و حاکمیت کنونی ایران ، یعنی آخوندبیم را خواست حقیقی مردم تلقی کردند و آخوندها را بعنوان زهران ضدامیربالت خود پذیرفتند. بخشی نیز کل جنبی مردم را یک نوطنه امیربالیستی معرفی میکنند. عده ای نیز حاکمیت آخوندها را فقط به خیانت عده ای از شخصتهای سیاسی و دخالتهای غیر منصفانه قدرتهای بزرگ مربوط میدانند. ولی بنظرم جوهر اصلی و عامل عمده وقوع چنین حوادثی را باید در بافت اقتصادی و اجتماعی ایران و در فقدان تشکل های سیاسی - طبقاتی و شرایط سیاسی و فرهنگی ناسی از آنها جستجو کرد.

میدانیم وقتی که بحران سیاسی در ایران تشدید شد و مبارزات تبهیدستان و زحمتکشان و آزادیخواهان ایران اوج گرفت عناصر بورژوازی دلال صفت و وابسته به سرمایه داری جهانی به رهبری دربار چمدانهای خود را بستند و مقدار زیادی ارز در بانکهای خارج به حساب خود ریختند و آماده فرار شدند. و یی از اینکه سفیر آمریکا و ژنرال هوبز بطور نهائی عذر شاه را خواستند و وسائل سفر او را آماده کردند باند بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم نیز همگی بخارج گریختند و دیدیم که از مقاومت طبقاتی بورژواهای بزرگ خبری نشد.

عدم مقاومت این بورژواها تنها بخاطر کمیت طبقاتشان نبود و نیست بلکه از نظر فرهنگی نیز منقط و لاین هستند. بورژواهای ایران - در مقایسه با بورژوازی تکامل یافته اروپا - فاقد تشکل و منشی طبقاتی است و از تفکر رایسونل (منطقی) این طبقه محروم هستند. بورژواهای داخلی و متوسط ایران که به اصطلاح در جنبش انقلابی مردم شرکت و یا نظاره میکردند را میتوان از نظر طرز تفکر و منشی اجتماعی به دو بخش : بورژوا - لیبرال اسلامی ، و بورژوا - لیبرال غیرمذهبی (لائیک) تقسیم کرد. بورژوا - لیبرالهای غیرمذهبی (لائیک) به رهبری جبهه ملی ایران بعزت ضعف طبقاتی و عدم توانائی سیاسی اش و فرهنگ عقب مانده اش حتی جرأت نکرد که از نظر تئوریک استقلال خود را در برابر آخوندبیم حفظ نماید. لذا سند تسلیم در برابر خمینی را امضاء کردند و موقعی بخود آمدند که بسیار دیر شده بود.

بورژوا - لیبرال های اسلامی به رهبری نهضت آزادی ایران ، معجونی است که بیش از سایر گروههای بورژوازی توجه جامعه شناسان و انسان شناسان را بخود جلب کرده اند. آنها ظاهراً بورژوا هستند ، ولی جوهر انسانی آنها را آخوندبیم و مناسبات ماقبل سرمایه داری تشکیل میدهد. و بهمین دلیل عناصر لیبرالی در تفکر آنها کمتر یافت میشوند. آنها صمیمانه و صادقانه در خدمت مناسبات ماقبل سرمایه داری قرار دارند. دعوی آنها با آخوندها تنها بر سر این است که خود را عاقل ترین مروجین و مبلغین مناسبات ماقبل سرمایه داری میدانند و لذا تعجب میکنند که چرا آخوندها رهبری آنها را نمی پذیرند. آنها از تضاد مناسبات سرمایه داری و ماقبل

سرعایه داری رنج میرند و آرزو میکنند که این تضادها را از نظر تاریخی آشتی دهند.

این گروه اجتماعی بدلت منشی و تفکر اجتماعی مشترکی که با آخوندها دارند ، موفق شدند مدت کوتاهی قدرت سیاسی را بدست آورند. علت دیگری که خمینی رضایت داد پس از سقوط شاه قدرت سیاسی به این گروه واگذار گردد بخاطر این بود که او هنوز نسبت به آینده سیاسی خویش اطمینان حاصل نکرده بود. امپریالیسم آمریکا نیز که از بورژواهای دنیوی ناعید شده بود برای مهار کردن عصیان کور تبهستان و هدف های ضدکمونیستی که تحت نام اسلام در منطقه تقییب میکرد، از این گروه سیاسی به رهبری مهندس بازرگان حمایت جدی بعمل آورد تا این گروه با بهره کشی از بشنوانه و موثقت خمینی و تفکر و منشی اسلامی سیاست آمریکا را در ایران و منطقه به اجراء درآورند. گرچه این گروه در اثر رقابت و لجاجت جناحی از آخوندها از مصدر قدرت کنار گذاشته شدند ولی در سیاست آینده ایران باز نقش خواهند داشت . زیرا ائتلاف این باند مذهبی - سیاسی با هر گروه خشونت گر میتواند وسیله ای مناسب برای سرکوب نیروهای مترقی و آزاداندیش باشد.

نهضت آزادی به رهبری مهندس مهدی بازرگان - طبق اعتراف خودشان - مدتها ضمن تماس و ارسال دسته گلهائی برای مقامات دیپلماتیک و " سیا " تلاش کرده بودند که اعتماد آمریکائیان را نسبت به خود جلب کنند و پس از سقوط شاه اولین باری بود که از " ثمرات " تلاشهای خستگی ناپذیر خود بهره مند میشدند.

عقب ماندگی طبقاتی ، فقر فکری و سیاسی بورژواهای مزبور ، هنگام نخست وزیری مهندس بازرگان گاهگاهی روی صفحات تکویزیون نیز برای تماشای عمومی به نمایش گذاشته میشد. مردم شاهد صحنه های فکاهی - تراژدی نمایشی بودند که نخست وزیر به اصطلاح بورژوا با حقارت از قدرت فکری و " تدابیر سیاسی " آخوند خمینی تجلیل می کرد و در برابر اعمال تخریب و هرج و مرج طلبی آخوندیسم عجز و لابه مینمود. مردم را با نقل قصه هائی درباره ملانصرالدین دخول جن و پری در روح انسان مشغول میساخت . این صحنه ها نشان دهنده فرهنگ بورژوائی ایران در اواخر قرن بیستم است !! و نشان دهنده آن است که با جامعه ای سرکار داریم که بختی بزرگی از بورژواهای آن هنوز در خدمت " آخوندیسم " قرار دارند و یا اسیر تفکر مناسبات ماقبل سرمایه داری میباشد. از دیدگاه مارکسیسم : بورژوازی طبقه ای است که از نظر تاریخی کورکن خود (یعنی طبقه کارگر) را با خود حمل میکند. ولی در ایران مشاهده میکنیم که آخوندها جامعه را آنچنان بسوی فروپاشی تولیدی - اجتماعی سوق داده اند که کوئی آخوندیسم قصد دارد - قصاص تاریخی از بورژوازی و طبقه کارگر بگیرد !!

این ترتیب مشاهده میکنیم که بورژوازی ایران طبقه ای نیست که بهم خود توانسته باشد - از نظر تاریخی - طبقاتی - دست آورد انقلابی و فرهنگی پیشرفته ای به جامعه ارائه داده باشد. هنوز بورژواهای ایران از طرز تفکر "منطقی" (راسیونل) محروم هستند و موفقیت تولیدی - طبقاتی - تاریخی خود را نمی شناسند. بهمین دلیل عناصر انقلابی و دموکراتیک - حتی به مفهوم بورژوازی آن - در جامعه ما بسیار ضعیف اند. اما در مقابل: ارنه ایکه از نظام استبداد آسیایی و مناسبات قدرتمدار پدرسالاری به ما رسیده در مناسبات خانوادگی، اجتماعی و سیاسی کنونی ایران نقشی مهمی ایفا میکند بطوریکه فالانتریزم از نظر طرز تفکر و اسلوب عمل نه تنها در درون سازمانهای متعصب مذهبی رواج دارد بلکه عناصر آن را میتوان حتی در درون سازمانهای سیاسی "چپ" مین ما نیز باسانی تشخیص داد.

با توجه به نکات فوق انتظارات ما از پروتوهای برخاسته از چنین مناسبات سرمایه دارانه ای و مرتبط با چنین بورژواهایی چه میتواند باشد! اگر همه این مسائل را بخوبی بشناسیم، عدم شکل طبقاتی و سراسری کارگری، عدم وجود حزب طبقه کارگر، فقدان فرهنگ سوسیالیستی و... نباید ما را چندان متعجب کند. خود کارگران ایران نیز ادعایی بیش از آنچه که حست ندارند. اما سازمانهای روشنگری متعددی هستند که دعوی "قیمومیت" طبقه کارگر ایران را دارند.

منشای طبقاتی روشنفکران انقلابی ایران، سامانه فکری و منش اجتماعی آنان:

روشنفکران ایران بطور عمده برخاسته از بورژوازی و خرده بورژوازی و برخاسته از جامعه ای هستند که دارای بافت اقتصادی - اجتماعی عقب مانده ای میباشد و بورژوازی آن هنوز قادر نگردیده با مناسبات اقتصادی - اجتماعی فرهنگی ماقبل سرمایه داری تسویه حساب تاریخی بعمل آورد.

بنابراین روشنفکران انقلابی و چپ، متأثر از فرهنگ وایین طبقاتی ای هستند که هنوز نقش مهمی در مناسبات اجتماعی و سیاسی قدرتمدار ایران ایفا میکند.

در عصر کنونی، دست آوردها و تحریکات جنبشهای کارگری ایران و جهان میتوانند آموزگار انقلابی بزرگی برای روشنفکران ایران باشد و آنانرا در کسب بینش و منش علمی و انقلابی بیروتری و دموکراتیک یاری رسانند. اما در ایران به علل عقب افتادگی اقتصادی - اجتماعی، و بعزل فقر و عقب ماندگی فرهنگی و به علل انحرافات جنبش کارگری جهان و ایران و ضرباتی که هر بار از نظر سیاسی بر بیکر جامعه ما وارد شده است کارگران ایران نیز از تأثیرات آن بی نصیب نمانده اند. لذا کارگران ایران تاکنون فاقد شکل مستقل طبقاتی خویش می باشند و از همبستگی طبقاتی و فرهنگ سوسیالیستی و علمی به دور مانده اند. بی خبری کارگران ایران از موفقیت و نقش

تاریخی - طبقاتی خویش عوجب شده است که محافل روش فکری متعددی از آن سوءاستفاده کرده، به اسامی مختلف هر کدام مدعی سرکردگی انقلاب - در قبال طبقه کارگر - باشند و مقاصد خود را چنین تئوریزه میکنند که به نیابت طبقه کارگر محقق هستند حزب تشکیل دهند و بنام آنها ولایت پروری بوجود آورند .

آخوندها به ولایت قبیله اعتقاد دارند چون مردم را گوسفند فرض میکنند در بین حال روشنفکران انقلابی چپ نیز که گویا به رسالت تاریخی طبقه کارگراعتقاد دارند با تکیه به پیش و اسلوب عمل آخوندها برای تشکیل ولایت پروری اقدام میکنند. آنان همچنین به امراض و انحرافات دیگری مبتلا هستند که باید دلایل آنرا در عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی و نهایتاً در سطح نازل شعور و دانش طبقاتی و انقلابی در ایران جستجو کرد.

بطوریکه میدانیم بورژواهای ایران در انتقال و ترویج تفکر منطقی (رایسول) و انقلابی و در استقرار دموکراسی بورژوازی در ایران عاجز بوده اند و همچنین گروه اجتماعی دیگری نیز قادر نبوده است که از استمرار تاریخی خفقان و استبداد سیاسی در ایران جلوگیری کند و شرایط مناسبی برای مباحث سیاسی - تئوریک و ترویج و تبلیغ تفکر منطقی و سوسیالیسم علمی فراهم سازد. لذا همه این عوامل در ایجاد شعور و منشی اجتماعی روشنفکران انقلابی ایران مؤثر بوده اند. از طرف دیگر انحرافاتیکه در سطح جنبش کمونیستی جهان بوجود آمد و در سطح جامعه ایران تجدید تولید گردید، موجب ترویج افکار و منشی غیرکمونیستی و فلالنژیستی بنام کمونیسم علمی در جهان و ایران شد. (۴)

عده ای از روشنفکران به رهبری حزب توده به تاریک اندیشانه‌های تبدیل شدند که ریاکارانه و آگاهانه به تبلیغ و ترویج انحرافات مزبور در ایران پرداختند و بدان عمل کردند. عده ای نیز صادقانه در خدمت همان افکار و منشی غیرکمونیستی بنام سوسیالیسم علمی قرار گرفتند بدون اینکه به ماهیت آن واقف باشند. برای اینکه به اعماق فاجعه و مسئولیتی که به این ترتیب متوجه روشنفکران انقلابی و چپ ایران میشود بیشتر بی ببریم فعلاً در این نوشته به شواهد اجتماعی و سیاسی آن در ایران به اختصار اشاره میکنم :

دموکراسی به مثابه " تاکتیک " کسب قدرت !

پس از سرنگونی رژیم شاه اکثریت قریب به اتفاق مردم می پنداشتند که به آزادی و دموکراسی دست یافته اند و بسیاری از مشکلاتی را که در زمان رژیم شاه با آن سروکار داشتند، در آینده با آن مواجه نخواهند شد. ولی دیری نگذشت که برخلاف انتظاراتشان آخوندیسم به رهبری خمینی قدرت سیاسی را در ایران قبضه کرد و حتی عناصر بورژوا - لیبرال اسلامی را نیز مرخص کرد.

استبداد دینی را در ایران منقرض ساختند و آنچنان ویرانگری و جنایاتی مرتکب شدند که روی رژیم شاه را سید کردند. بطوریکه در حال حاضر ویرانگری، غارت و جنایات رژیم خمینی به حدی گسترده و نفرت انگیز شده است که توده وسیعی از مردم برای رهایی از شرایط کنونی سطح توقعات و خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خود را - در مقام مقایسه با زمان مبارزه علیه شاه - بدت تنزل داده اند. حتی عدد ای از مردم که از آگاهی سیاسی کافی برخوردار نیستند و آترناتیو سیاسی دیگری در مقایسه با رژیم شاه - خمینی نمی‌شناسند فکر میکنند که مقاومت و مبارزه آنها علیه رژیم استبدادی شاه اقتباه بوده است!! (در این مورد نیروهای دست راستی نیز تبلیغ میکنند تا از سرخوردگی مردم مجدداً به نفع خویش بهره برداری کنند).

ولی باید توجه داشت که تنزل خواسته‌های سیاسی و اجتماعی توده مردم فقط به عملکرد رژیم خمینی مربوط نیست بلکه به سرخوردگی و حتی در مواردی به انزجار توده مردم از بسیاری از سازمانهای سیاسی ایران نیز مربوط میگردد. زیرا مسئولیت سیاسی تخریب، غارتگری، ترور و اختناق و پایمال شدن حقوق دموکراتیک مردم و حتی سلب شرایط اولیه زیست انسانی در ایران توسط رژیم خمینی، از یک طرف به بخشی از نیروهای سیاسی و همکاری فعال آنها در جنبه متحد ارتجاع و خیانت آنها تحت لوای کلاب مبارزه ضد امپریالیستی مربوط میگردد، و از طرف دیگر - آنچه که بیش از سایر موارد سیاسی باید مورد توجه ما قرار بگیرد - بی‌احتیاطی، سکوت، سرگردانی، تنویر، نرسانات سیاسی و برخورد سطحی بخش مهمی از نیروهای ابوزیسیون - چپ - و انقلابی ایران در برابر رژیم ارتجاعی و پایمال شدن حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم میباشد که نه تنها به استمرار حاکمیت ارتجاعی کنونی یاری رساند بلکه به روحیه مبارزه جویانه مردم و به اعتماد آنها نسبت به سازمانهای سیاسی و مترقی بدت لطمه وارد ساخته است.

میدانیم که سازمانهای چپ - مثل همه گروههای اجتماعی و سیاسی در برابر رژیم شاه ظاهراً خواستار آزادی و دموکراسی بودند. پس از فروپاشی رژیم شاه، این نیروها هر کدام برحسب معیارها و ارزشهای طبقاتی - تاریخی و یا برحسب درک فلسفی - سیاسی و اجتماعی خود با مقوله دموکراسی و آزادی برخورد کردند.

اینکه آخوندها خواستار آزادی - بازگشت به صدر اسلام و مناسبات ماقبل سرمایه داری هستند، هیچکدام از ما را شگفت زده نکرد. اینکه بورژواهای ایران نیز بخاطر عقب ماندگی، پراکندگی، وابستگی و فلاکت طبقاتشان قادر نشدند حتی از آزادی و دموکراسی به مفهوم بورژوازی و محدود آن حمایت بعمل آورند ما را چندان متاثر نمیکند. اما اینکه کارگران ایران نتوانسته اند در استقرار دموکراسی نتش فوق العاده ای ایفاء کنند، ما را متاثر میکند ولی ما دلائل

اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آن را میدانیم . همچنین آگاهییم که این خیل عظیم محرومان در حد توان طبقاتیشان برای دموکراسی کوشیده و قربانی داده اند ولی ادعای فوق العاده ای نیز ندارند . اما آن روشنفکرانی که خود را شرقی ، انقلابی ، چپ و کمونیست دو آتشه میدانند و به این حد نیز قناعت نکرده ، به سبک خمینی ، ادعای " نیابت " طبقه کارگر ایران را دارند ، باید مورد توجه بیشتری قرار بگیرند که چرا این چنین در فکر فلسفی - سیاسی گرفتارند و اینطور در لجن زار مناسبات " شیر کمونیستی " غوطه میخورند.

هنگامی خصلت غیردموکراتیک و تفکر و منش استبدادی اکثریت سازمانهای " چپ " ایران برای توده مردم آشکار گردید که مشاهده کردند که اینان در مقابل تجاوزات ارتجاع مهر سکوت به لب گذاشته اند. موقیقه جاهلان و اوباشان فالانژیست به رهبری آخوندها برای ایجاد مناسبات اجتماعی دلخواه خود زنان را سنگار میکردند ، مردم را شلاق میزدند و دست آنها را قطع میکردند و حملات وحشیانه ای در ادارات ، کارگاهها ، در منازل و مطاب به زنان آغاز کردند و آنان را توهین میکردند، اکثریت سازمانهای چپ و به اصطلاح کمونیست سکوت اختیار کردند تا مبادا به عمارت " ضد امپریالیستی " و " ضد لیبرالی " آنان لطمه ای وارد شود !! رفتار این سازمانها بدانگونه بود که گویی اتفاق مهمی در جامعه روی نداده است. در بهترین حالت برای " رفع تکلیف اجتماعی " مطلب کوتاه و " انتقادی " در نشریات " گرانقدر " کمونیستی خود میجانجاندند !!

وقتی از بعضی رهبران و کادרהای این سازمانها تقاضای مبارزه مشترکی برای خواستهای دموکراتیک ، و از جمله برای دفاع از حقوق زنان میشد - درحالیکه قیافه " قیصر " مآبانه ای به خود میگرفتند و با لحن تصخرازمیز " مراجعین " را مورد " تقد " قرار میدادند - میگفتند: رفقا ! این خواستها بورژوازی و لیبرالی است !! سازمان پرافتخار ما در تحقق آنها شرکت نمیکند !

آنطوریکه فهمیده بودیم ، کمونیسم علمی میآموزد: انسانهای کمونیست بیگترین ، مبارزترین مدافعین آزادی و دموکراسی هستند و نه تنها برای استقرار دموکراسی بورژوازی بیکار میکنند، بلکه به آن قناعت نکرده میخواهند آن را - از نظر تاریخی - به عالیترین ، وسیع ترین و عمیق ترین نوع خود، یعنی دموکراسی پروتری تکامل ببخشند و با محو جامعه طبقاتی و استقرار جامعه کمونیستی بی طبقه ، دموکراسی پروتری نیز زائد میگردد.

پس چرا این اعمال وحشیانه دوران بربریت و شتلق به مناسبات اجتماعی قرون وسطائی و قدرتمدار در اواخر قرن بیستم مورد تأیید سازمانهای به اصطلاح کمونیست قرار میگیرد؟ بنظرم جواب آن خیلی ساده است :

زیرا ، اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای موسوم به چپ در ایران - مثل بورژواها - به مقوله

دموکراسی بعنوان یک فاکتور برای کسب قدرت میگردند. و درک علمی از رابطه تکنیک نابذیر دموکراسی و سوسیالیسم علمی ندارند.

زیرا حزب ایران نیز تحت تأثیر انحرافات تاریخی جنبش کمونیستی جهان قرار دارد و درک آنان از استقرار دیکتاتوری طبقه کارگر، «استبداد» یک حزب یا «سروری» سازمان روشنفکران است.

زیرا به ناور روشنفکران «حزب» گرچه طبقه کارگر رسالت تاریخی - طبقاتی انجام انقلاب جهانی کارگری و رهائی بشریت را بعهده دارد، ولی فعلاً از انجام نقش خود عاجز است، پس روشنفکران به «نیابت» آن این رسالت را بعهده دارند؟!!

زیرا حزب ایران برخاسته از مناسبات عقب مانده اقتصادی و اجتماعی ایران است و تحت تأثیر فرهنگ طبقات ارتجاعی و عقب مانده ای قرار دارد که حتی اکثریت حزب ایران «منطقی» (راسیونل) نمی آندیشد.

زیرا حزب ایران آزادی و رهائی زنان را در لفظ پذیرفته اند ولی در زندگی سیاسی و خصوصی روزمره خود متنی بدرسالتی را اعمال میکنند.

زیرا اکثریت سازمانهای حزب ایران در مناسبات تشکیلاتی از تنبیه بدنی مثل: شلاق زدن، سوزاندن دست و پا و اعمال آخوند مسلکانه دیگری استفاده میکنند.

زیرا در مناسبات درون سازمانی اکثریت گروههای حزب از دموکراسی خبری نیست و تحت لوای «مرکزیت» - «دموکراتیک»، «باندهای قدرت» همه امور را در دست میگیرند و با انحصاری گردن روادب و اطلاعات و با حقه بازیهای مختلفی نظریات تئوریک و سیاسی خود را به بدنه سازمان تحمیل میکنند. با استفاده از مکانیسم ظریف تشکیلاتی و به بهانه «شرایط غیرعادی» اعضا و هواداران خود را در جریان تصمیم گیریهای مهم سیاسی قرار نمیدهند. به جای مخفی کاری تشکیلاتی، تئوری و سیاست خود را پنهان نگه میدارند.

زیرا سازمانهای حزب موجود از عمل انقلابی، تخریب و هوج و مرج را می فهمند و برای سازندگی جامعه و برای تضمین دموکراسی برنامه و تصور روشنی ندارند. مناسب ترین شرایط برای ترویج و دوام چنین تفکر و اسلوب عمل نیز جوامعی هستند که در آن علاوه بر عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، استبداد سیاسی نیز حکمفرما باشد و به این ترتیب «میدان» فعالیت سازمانهای سیاسی به «خانه های تیمی» و محیط های بسته سیاسی محدود میگردد.

به این دلایل، برای روشنفکران مزبور رفتاری که خود در سازمانهای «حزب» اعمال میکنند، وقتی که از جانب آخوندها در سطح جامعه اجراء شود کاملاً طبیعی است و در نتیجه پس از

روی کار آمدن آخوندها بختی عهمی از روشن فکران - چپ - مذکور - خلع سلاح - شدند. زیرا دیدند که وظائف آنها را آخوندها در همه سطوح بخوبی انجام میدهند. خصوصاً آن بخشی که انحصاراً مدعی سرکردگی طبقه کارگر بود. و یا فرمان - بیش سوی تشکیل حزب طبقه کارگر - را صادر کرده بودند، بیش از همه رهبری آخوندها را برای پایمال کردن حقوق دموکراتیک مردم پذیرفتند.

به این ترتیب، وقتی که مردم مبین ما چشمان خود را باز کردند، دیدند روشنفکران چپ که نوعی دیگر - مکتبی - اند، تمام عیار - آخوند - شده اند؛ عده ای از روشنفکران چپ مکتبی که آخوندها را به رهبری برگزیدند، برای اینکه رسالت خود را در دشمنی با هرگونه مانی دموکراتیک به پایان برسانند ابتدا در چند - یک نیک مسلحانه - در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و . . . شرکت کردند. مردم نیز ابتدا با تکیه به خاطرات انقلابی و خونینی که کمونیستهای مدافع آزادی بجای گذاشته بودند به این افراد اعتماد کردند. ولی ناگهان این عناصر با ردالت بی نظیری مردم تحت ستم را در برابر رژیم خونخوار خمینی رها کردند. مردم دریافتند که این عناصر از درک مفاهیم دموکراسی و - همبستگی - با زحمتکاران، فرستگها فاصله دارند.

به این ترتیب به قول مردم کردستان: فدائیان خلق نیز - جاش - شدند. - جاش های چپ - حتی پس از قتل پنج تن از کادرها و رهبران انقلابی خلق ترکمن صحرا - که عضو آن سازمان نیز بودند - بجای ادامه مبارزه برای تأمین حقوق خلق ستمدیده ترکمن صحرا و بجای یگیری در مبارزه علیه رژیم فاشیستی آخوندی و بجای گرفتن انتقام خون فرزندان انقلابی ایران، حقیانه از خودشان - انتقاد - کردند و نوکمرستانه، بیمن تکلیف با آخوند بهشتی را امضاء کردند. همصدا با افراد بی شعوری خواستار شدند که پاسداران - این قاتلین فرزندان انقلابی - را با سلاحهای سنگین مسلح کنند!! به این ترتیب از ابراز - همبستگی - با رفقای سازمان خود امتناع ورزیدند.

فقدان بدیل (آلترناتیو) سیاسی - انقلابی:

مسئله مهم دیگری که در بقای رژیم ارتجاعی و جنایتکار خمینی و همچنین در سرخوردگی، تضعیف روحیه مبارزه جوانان مردم و تقویت گرایشات انحرافی سیاسی - تئوریک و در افکار عمومی مؤثر بوده است، فقدان یک بدیل سیاسی - انقلابی در ایران است. بطوریکه این امر موجب شده است که اعتماد مردم نسبت به سازمانهای سیاسی ایران از نظر سیاسی سلب گردد و در انتظار معجزه ای از عالم - غیب - باشند.

گروههای سیاسی و اجتماعی مترقی و استقلال طلب در نقاط مختلف ایران عبتوانستند بدیل سیاسی - انقلابی مورد نظر را از اتحاد جنبش مقاومت کردستان و سایر نیروهای دموکراتیک -

انقلابی و چپ ایران بوجود بیاورند و قادر شوند نارضایتیهای عمومی مردم غیر متشکل را در مسیر انقلابی هدایت کنند. با شرکت در عمل انقلابی، خصلت انقلابی بیشتری کسب نمایند.

تحقق چنین بدیل سیاسی نه تنها در برابر رژیم خمینی بلکه در برابر نیروهای دست راستی سلطنت طلب نیز، ضرور و انکارناپذیر است. چنین تبدیلی حتی اگر موفق نگردد که جانشین قدرت سیاسی گردد، لاقلاً میتواند مقاومت و مبارزه زحمتکشان و آزادیخواهان را بطور یابنده ای و سراسری در برابر هر قدرت ارتجاعی دیگری سازمان بدهد و به این ترتیب حداقل شرایط دموکراتیک را با مقاومت و مبارزه هم آهنگ شده ای تضمین کند و از سوق دادن ناامیدانه مردم نارضاضی و غیرمتشکل بسوی مراجع قدرت طلب ارتجاعی و راست جلوگیری بعمل آورد.

اقدامات جدی ای که در این مورد بعمل آمد کوششی بود که در آن مرحله زمانی از طرف جبهه دموکراتیک - ملی و جنبش مقاومت کردستان برای انتخابات ریاست جمهوری با سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت. بسی در تابستان ۱۳۵۸ از جانب حزب دموکرات کردستان ایران و یک گروه کوچک چپ (اتحاد چپ) و سازمان مجاهدین خلق ایران ملاقاتهای متعددی در تهران و کردستان در این مورد صورت گرفت. اخیراً شورای ملی مقاومت با تأخیر و با ضعف هائی تشکیل شده که بایستی کمبودهای خود را برطرف سازد و گونه در تحقق هدفهای مورد نظر موفق نخواهد شد. ولی در اینجا باید تأکید کرد که بی اعتنائی، عدم احساس مسئولیت سیاسی و حتی کارشکنی اکثریت سازمانهای موسوم به چپ، با هرژمونی طلبی های "قیصر" مآبانه خود (چون آنچه را که آنان طلب میکنند، فرسنگها از نظر سیاسی - طبقاتی - فرهنگی - تاریخی، با هرژمونی بیروتری و فرهنگ سوسیالیسم علمی فاصله دارد) موجب شدند که بموقع چنین وسیله و آترناتیوی تحقق نیابد. چنین سازمانهایی در خونهای ریخته شده، در ویرانیها و نابسامانیهای سیاسی و اجتماعی ایران منولند و در تقویت گرایشات کاذب و انحرافی در جامعه سهم اند.

"وحدت تئوریک" آخوندها و حزب توده ایران:

حزب توده ایران در رابطه با تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و در رابطه با رژیم آخوندی خمینی، موفقیت ویژه ای دارد. این حزب که خود را "حزب طبقه کارگر ایران" و "حزب طراز نوین" می نامد، تثنه قدرت است و به همین علت برای اینکه به نحوی در قدرت سیاسی ایران شرکت داشته باشد، در تاریخ حیات سیاسی خود بارها حاضر شده است که با هر گروه ارتجاعی که در قدرت بوده است سازش کند. کمیته مرکزی آن از چند شاهزاده، آخوندزاده، ملاک و خرده بورژوا تشکیل یافته است مادام العمر خصلت طبقاتی خویش و این مقام را حفظ کرده اند. این حزب یکی از تاکتیگانی که برای سازش طبقاتی و سیاسی خود اتخاذ میکند این است که برحسب

ماهیت باندهای ارتجاعی حاکم در ایران ، شخصی را برای دبیر کلی حزب انتخاب میکند که از نظر منشأ طبقاتی و تفکر و منش اجتماعی با گروه ارتجاعی صاحب قدرت در ایران ، هر بار مطابق دایره باشد. بطور مثال : حزب توده ایران به محض اینکه احساس کرد خمینی در قدرت سیاسی آینده ایران نقش دارد، کیانوری (نوه آخوند فضل الله نوری) را بجای شاهزاده ایرج اسکندری که در ارتباط با رژیم شاه به دبیر کلی حزب انتخاب شده بود، به این مقام انتخاب کرد.

این حزب نه تنها تمام خصوصیات منفی سایر گروههای سیاسی ایران را داراست ، بلکه دو خصلت برجسته دیگر نیز دارد که در حیات سیاسی این حزب نقش تعیین کننده ای ایفاء کرده اند:

۱ - نوگرمتشی (بجای انترناسیونالیسم)

۲ - ماکیاولیسم .

یکی از صفاتی " وحدت تئوریک " آخوندها به رهبری خمینی و حزب توده ایران به رهبری کیانوری ، پیروی از ماکیاولیسم است . ماکیاولیسم حزب توده ایران به طرز جدیدی " تئوریزه " شده است بطوریکه از مفاهیم مارکستی و اسلوب " علمی " برای ایورتونیسیم و شارلاتانیسم خود بهره برداری میکنند. درحالیکه ماکیاولیسم آخوندها ، " اصالت " حیل های قرون وسطانی اجداد خود را حفظ کرده است و با روشهای زمخت و عربان کهن اعمال میگردد به نحوی که حقه بازی و قبحخانه و احمقانه آخوندی در جامعه از انظار عموم پنهان نمیماند.

از صفاتی دیگر " وحدت تئوریک " آخوندها و حزب توده آن است که هر دو گروه اجتماعی تشنه قدرت هستند. علل قدرت طلبی آنان به تعلقات طبقاتی شان و به آرزوهای سرکوب شده سیاسی - روانی شان مربوط میگردد.

وابستگی به سیاست خارجی دول بزرگ جهانی :

وجه مشترک دیگری نیز حزب توده ایران از نظر " بندار " و " کردار " با نیروهای دست راستی و ارتجاعی دارد که در تاریخ ایران از نظر سیاسی و اجتماعی عامل خطرناکی بوده است . در شرائط کنونی نیز این خطر به قوت خود باقی است . خصوصاً در اثر فقدان بدیل سیاسی - انقلابی در جامعه ، تقویت نیز شده است . و آن اینکه با استفاده از ضعف سازمانهای سیاسی ایران، به تبلیغ نظریه وابستگی به سیاست خارجی قدرتهای بزرگ جهان می پردازند. این نظریه - بطنی که به آن اشاره خواهیم کرد - در جامعه ایران سازمان یافته و بطور مرموزی از طرف حزب توده ایران و فراماسیونها تبلیغ و ترویج میشود و از نظر سیاسی - روانی تبدیل به جریان فکری خطرناکی گردیده است .

دقت در تاریخ سیاسی ایران - حداقل وقایع صد ساله اخیر - نشان میدهد که قدرتهای بزرگ

جهان در امور سیاسی ایران دخالت کرده و نقش فعالی در تفسیر "باند‌های قدرت" سیاسی جامعه ایران داشته اند.

امکان دخالت و نفوذ قدرتهای بزرگ جهان در امور سیاسی ایران به عقب ماندگی بافت اقتصادی و اجتماعی ایران و در نتیجه به فقدان تشکل‌های آگاه سیاسی - طبقاتی در ایران مربوط میگردد. عقب ماندگی اقتصادی و ضعف تکامل تاریخی - طبقاتی ایران در سرانجام حوادث انقلابی ایران موثر بوده است. زیرا هیچ یک از نیروهای اجتماعی و طبقاتی ایران - خصوصاً پس از بیدایش جریان‌های بورژوازی در ایران - قادر نبودند که به تنهایی قدرت سیاسی را در جامعه بدست بگیرند و به اتکاء قدرت طبقاتی خویش نیز نمی توانستند تحولات اجتماعی را در ایران موجب گردند. این نیروها نیز دارای آنچنان کفایت و درایت سیاسی - اجتماعی نبودند که با اتحاد نیروهای مختلف اجتماعی در برابر طمع و زبیه‌های قدرت‌های بزرگ استعماری و امپریالیستی مقاومت کنند. لذا هر کدام از آنها مثل باند‌های عشایری و بورژوازی در ایران سعی می کردند برای بدست آوردن قدرت، در مقابل رقیب اجتماعی خود و برای حفظ منافع و موجودیت طبقاتی ناتوان خویش - بر حسب رقابتهای قدرتهای امپریالیسم جهانی - زیر چتر حمایت یکی از آنان قرار بگیرند.

به این ترتیب: "باند‌هایی" از رؤسای تشایر یا بورژواها، یا ترکیبی از آنها با حمایت دول بزرگ استعماری، قدرت سیاسی ایران را در دست می‌گرفتند و به این ترتیب بود که باند‌های سیاسی وابسته به روسیه تزاری، انگلیس، آلمان و آمریکا بوجود آمدند که در تاریخ وقایع و روابط سیاسی ایران معروف و شناخته شده هستند.

حزب توده ایران. نیز تحت تأثیر چنین شرایط سیاسی - اجتماعی داخلی و در اثر رقابتهای دول بزرگ جهان تحت لوای جبهه ضد فاشیسم و مبارزه علیه نازیسم، با حمایت دولت شوروی در ایران بوجود آمد. دولت شوروی به عنوان یک قدرت جهانی برای رقابت با دول غرب همیشه سعی کرده است که با سوءاستفاده از نام کارگران ایران، در گروه‌های سیاسی چپ رخنه کند و آنان را بعنوان ابزاری برای تأمین منافع خود، مورد استفاده قرار دهد. نفوذ شوروی در حزب توده ایران و منافع شوروی در ایران موجب میشود که برنامه این حزب و ترکیبات رهبری آن بنا بر همین مقتضیات تغییر کنند و نهایتاً به یک سازمان سیاسی اپورتونیستی وابسته به شوروی تبدیل گردد که "مارکسیسم" را برای پوشش اعمال ماکیاویستی خویش مورد سوءاستفاده قرار میدهد.

اینکه حزب توده ایران خود را "قیم" طبقه کارگر ایران میدانند به خاطر دل‌سوزی نسبت به کارگران ایران، یا اعتقاداتش به کمونیسم علمی نیست. بلکه در حال حاضر تحت نام طبقه کارگر

بهرتر میتوان به مقاصد سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی خدمت کرد. در ضمن از این طریق میتوان تحت حمایت یک قدرت بزرگ جهانی به آرزوهای تحقیر شده سیاسی - روانی خود نیز رسید.

اما عامل دیگری که موجب شده است نظریه وابستگی سیاسی به یکی از قطب های بزرگ جهانی تقویت شود، حتی در بین عده ای از مردم این طرز فکر مادیت پیدا کند، آنستکه : تلاشها، مبارزات رهبران ملی و انقلابی جنبشهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی ایران بعلت ضغفای داخلی و دخالت سیاستهای خارجی به شکست انجامیده است .

از نمونه های برجسته آن باید از جنبش مشروطه و جنبش ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و جنبش ضد شاهنشاهی اخیر در ایران یاد کرد.

عامل دیگر که به نظریه وابستگی سیاسی کمک کرده است و حتی موجب شده است که مردم ناآیدانه و با سرخوردگی در انتظار مجزّه ای از خارج باشند فقدان بدیل (آترناتیو) سیاسی - انقلابی در ایران میباشد (که قبلاً نیز درباره آن صحبت کردیم).

با خصوصیاتیکه جامعه ایران داراست تنها راه حل انقلابی و دموکراتیک اتحاد وسیع و درازمدت نیروهای انقلابی ، دموکراتیک و استقلال طلب است که بتواند؛ وحدت خلفهای تحت ستم و استقلال کشور را تضمین کند، نیازهای اساسی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی ایران را در این مرحله برآورده سازد، جامعه را در مسیر تکامل اجتماعی سوق داده و نهایتاً روحیه مبارزه جویانه مردم و فرهنگ انقلابی و مردمی را در جامعه تقویت و ارتقاء دهد. ولی از آنجائیکه هیچکدام از گروههای اجتماعی و سیاسی به تنهایی قادر به انجام چنین رسالتی نیست و از طرف دیگر چون اکثریت سازمانهای سیاسی ایران فعلاً از احساس مسئولیت سیاسی و شعور کافی انقلابی و آزاداندیشی برخوردار نیستند و بدنبال فرقه گرائی و هرمنونی طلبی های " قیصر " مآبانه خود موجب تفرقه و تشدید صنوف انقلابی در درون کشور و در خارج از ایران شده اند بهانه مناسبی نیز برای " توجیه " تئوری وابستگی سیاسی بدست گروههای ارتجاعی نظیر حزب توده ایران و فراماسون ها، محافظ سلطنت طلب افراطی و دست راستی دیگر داده شده است .

این گروههای ارتجاعی با ارائه " اسناد " مدارک " درباره دخالتهای خارجی و درباره نانوایی و ضعف شخصیتها و سازمانهای سیاسی ، درباره شکست جنبشهای ملی و انقلابی ، درباره فقدان بدیل سیاسی - انقلابی ، مردم را از راه انقلابی مأیوس کرده و نهایتاً چنین نتیجه میگیرند که بنابراین ؛ بدون حمایت یکی از قدرتهای بزرگ جهانی هیچگونه تغییر سیاسی مهمی در جامعه امکان پذیر نخواهد بود. پس باید وابستگی به یکی از آنها را که " بهتر " است پذیرفت .

این سازمانها و محافل ارتجاعی حتی با تبلیغ و ترویج این نظریه بطور سازمان یافته ای در صد سال اخیر این تفکر را در میان عناصر ساده دل و سرخورده تجدید نوئید میکنند و بعنوان عامل خطرناکی در انتقال و اقاء نظریه وابستگی عمل میکنند. از آنجا که حزب توده وابستگی به شوروی را "بتر" میدانند لذا با بکارگرفتن الفاظ مارکسیستی به "نیابت" طبقه کارگر ایران، از گرایشات ضد سرمایه داری زحمتکشان و جوانان سواستفاده کرده چنین تبلیغ میکند که گویا "هر فردی که با امپریالیسم غریب مخالف است، الزاماً باید سرکردگی شوروی را تحت رهبری حزب توده را بپذیرد وگرنه عامل "سیا"، امپریالیسم و غیره خواهد بود". این حزب گاهی نیز خصمت وابستگی و نوکمرنشی خود را تحت پوشش "دوستی با اردوگاه سوسیالیسم" برای ساده لوحان "تئوریزه" میکند.

اما فراموشی ها و محافل دست راستی دیگر با ارائه نمونه ها و شواهدی از اعمال ضدانقلابی و استبدادی باندهای حاکم در شوروی، چین و... به تبلیغات ضدکمونیستی می پردازند و کردار ماکیاویستی و خیانتکارانه حزب توده ایران را بعنوان نمونه ای از یک تشکیلات "چپ" معرفی میکنند و چنین نتیجه میگیرند که: اگر میخواهید از "نعمت" و فوائد سرمایه داری و "دنیای آزاد" بهره مند شوید، نمیتوانید از حمایت و "دوستی" آمریکا و اروپا چشم پویشید.

به این ترتیب دو جریان سیاسی مخالف هم خصمت نوکمرنشانه واحدی را در فرهنگ و سیاست ایران تبلیغ میکنند و سعی دارند که با تکیه به ضعف های تاریخ صدساله سیاسی ایران تفکر و اسلوب عمل خیانتکارانه و نوکمرنشانه خود را "تئوریزه"، توجیه و تبلیغ کنند و به این ترتیب در جامعه ایران از میان سرخوردگان سیاسی و مردم ساده لوح و ارتجاعی، طرفداران بیشتری برای خود بدست آورند.

چه باید کرد و راه نجات سیاسی ایران چیست ؟

قبل از هر چیز ضروری است یادآوری کنیم که رژیم خمینی با وجود بهره گیری از زمینه های مادی عقب مانده جامعه - به قول یکی از رفقا - یک ناهنگامی تاریخی است که در ایران بوقوع پیوسته است. اگر چه این ناهنگامی تاریخ با حقه بازی تاریخی عده ای از تاریخ اندیشان به اصطلاح چپ آخوند مسلک بیوند برقرار کرده است تا عمر سیاسی خود را طولانی سازد ولی اتحاد ناعقدس آنان با وجود تمام جنایات و ویرانگریستان دوام نخواهد آورد و قادر نخواهند شد مسیر تاریخ تحولات اجتماعی را تغییر دهند.

اما با در نظر گرفتن خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و روانی جامعه ایران کاری که در شرایط کنونی - بعنوان میرم ترین وظیفه سیاسی - میتوان انجام داد عبارت است از :

ابجداد بدیل سیاسی - انقلابی در ایران که بتواند قدرت سیاسی را در جامعه بدست گیرد.

برای اینکه این قدرت حاکم سیاسی در ایران ماهیت مترقی و انقلابی داشته باشد و در برابر توطئه ها ، مشکلات و نیازهای کنونی جامعه ایران موفق گردد، باید دارای خصوصیات زیر باشد:

۱ - از اتحاد وسیع نیروهای سیاسی و اجتماعی دموکراتیک ، چپ مستقل ، و استقلال طلب مردم ایران تشکیل شده باشد.

۲ - مدافع منافع زحمتکشان و آزادیخواهان و حقوق یابمال شده مردم تحت ستم ایران باشد.

۳ - پلورالیسم فکری و سیاسی را در قدرت حاکمه و در سطح جامعه تضمین کند (یعنی تحت سلطه و یا هژمونی مذهب یا ایدئولوژی خاصی قرار نگیرد).

۴ - از نظر سیاست خارجی ، سیاست مستقل و غیر متعهد در برابر قدرت های بزرگ جهان اتخاذ نماید.

۵ - مکانیسم های دموکراتیک کنترل قدرت سیاسی در تمام سطوح جامعه تأمین شود.

هر نیرویی بخواهد به شکل دیگری قدرت سیاسی را در ایران بدست گیرد و اصول فوق را در جامعه رعایت نکند، رفته رفته از حمایت توده های مردم محروم خواهد شد و نهایتاً مجبور خواهد بود وابستگی به یکی از دول خارجی را بپذیرد و سرانجام از عهده انجام تحولات مهم اقتصادی و اجتماعی برنخواهد آمد و چنین رژیمی پایدار نخواهد بود.

قدرت سیاسی آینده ایران ، برای اینکه به عقب ماندگیهای مختلف جامعه بطور اصولی پایان بخشد، نقش تاریخی خود را در تحول و تکامل اقتصادی - اجتماعی همه جانبه ایفاء نماید، باید دارای برنامه اقتصادی - انقلابی متناسبی باشد که :

۱ - به بقایای مناسبات ناموزون اقتصادی ، عقب ماندگی و نابرابریهای اجتماعی ، فرهنگی مردم تحت ستم ایران پایان بخشد.

۲ - با استفاده از صنعت و تکنیک پیشرفته و روشها و اندیشه های علمی بقایای مناسبات و طرز تفکر عاقل سرمایه داری را از میان بردارد و شرایط تحول و تکامل اقتصادی و اجتماعی پیشرفته و مترقیانه تری را بطور علمی فراهم سازد.

۳ - با تلفیقی از شیوه های سرمایه گذاری دولتی ، بخش خصوصی و با تکیه به شیوه های تعاونی در زمینه های تولید و توزیع از همه امکانات و استعدادها برای تحول اقتصادی و تکامل اجتماعی بهره برداری کند تا شرایط گذار به جامعه پیشرفته و مترقی و انقلابی تری فراهم گردد.

برنامه ریزی اقتصادی - از نظر اجرایی - باید طوری انجام شود که قسمتی از آن بصورت

ضروری و به فوریّت انجام پذیر باشد. در این قسمت از برنامه باید شرائطی فراهم گردد که خیل عظیم ییکاران به کارهای تولیدی و برای انجام امور مفید اجتماعی جذب شوند و همچنین عدد کثیری از قشرهای اجتماعی که بعلت شرائط نابسامان سیاسی و ناموزون اقتصادی - فقط به منظور امرار معاش - بالاجاز به کارهای غیر تولیدی کشانده شده اند، به کارهای تولیدی و سازندگی جامعه بازگردانده شوند و از توان کار و استعداد و تخصص آنها به نحو صحیح و علمی بهره برداری اجتماعی گردد.

طرح های مرحله ای و درازمدت اقتصادی نیز باید با نظم و هم آهنگی حساب شده ای تنظیم و بمورد اجراء گذاشته شوند. زیرا بدون از میان برداشتن عقب ماندگیهای اقتصادی که موانع اساسی برای تکامل اجتماعی و فرهنگی محسوب میشوند، نیروهای سیاسی قادر نخواهند شد شرائط سیاسی - انقلابی - فرهنگی مطلوب را در جامعه برقرار نگهدارند.

بنابراین بدیل سیاسی و انقلابی آینده ایران باید از نظر اقتصادی و اجتماعی برنامه هائی را بمورد اجراء درآورد که همه گروههای اجتماعی باقی مانده از مناسبات ماقبل سرمایه داری ، همه اقشار خرده بورژوازی شهر و ده ، روشن فکران انقلابی ، کارگران و حتی بخشی از بورژوازیهای متوسط ایران را در مرحله گذار در مسیر واحدی هدایت و رهبری کند. ببارت دیگر آنچه که باید تحقق یابد تنها براندازی این رژیم نیست بلکه قدرت جانشین باید بتواند با همه مناسبات عقب مانده و ارتجاعی موجود در شئون اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در ایران تسویه حساب تاریخی بعمل آورد.

به این علت در شرائط کنونی مقدم بر همه امور کسب قدرت سیاسی بمنظور استقرار حکومت دموکراتیک و انقلابی ، از وظائف میرم ایویزیون مرفقی و انقلابی است تا از این طریق بتوانند تغییر و تحول بنیادی اقتصادی و تکامل مرفقیانه اجتماعی را در ایران فراهم سازند. با فراهم ساختن چنین وسائلی است که ترویج فرهنگ انقلابی و علمی ، شعور علمی و آگاه بطور اصولی در جامعه امکان پذیر میشود و روحیه مبارزه جویانه و خلاقیت توده های مردم در کارهای تولیدی ، علمی و هنری فراهم میگردد.

درباره خصلت سازمانهای سیاسی و فن مبارزه اجتماعی در ایران :

پس از پیدایش طبقات جدید در عصر سرمایه داری هر یک از نیروهای اجتماعی براساس نقش تولیدی - اجتماعی - تاریخی که بعهدہ دارند برای آرمان طبقاتی - تاریخی معین خود دست به ییکار زدند.

معمولاً هر سازمان سیاسی وسیله ایست دردست طبقه اجتماعی معین که بوسیله آن برای منافع

طبقاتی و گروهی خویش مبارزه میکند و یا به این وسیله قدرت سیاسی را بدست میگیرد تا سطوح طبقاتی یا گروهی خویش را در جامعه مستقر سازد. بنابراین سازمان سیاسی وسیله است در دست افشار و طبقات برای کسب قدرت سیاسی و تأمین منافع (آرمان) طبقاتی. ولی در جوامعی نظیر ایران مشاهده میشود که گروههای اجتماعی بعزت تأثیر شعور کاذب و غیرعلمی اقدام به تشکیل و ایجاد سازمانهای سیاسی متعددی میکنند که دارای ماهیت کاذب هستند. به این معنی که عناصر و گروههای اجتماعی مزبور تفاوت چندانی بین وسیله و هدف قائل نیستند و اغلب ایجاد سازمان سیاسی و یا عضویت در آن بعنوان یک هدف انتخاب میشود. در چنین حالتی، در صورت انحراف، شکست، فساد یا متلاشی شدن یک سازمان سیاسی، اعضای آن سازمان مانند اینکه مغز خود را از دست داده باشند به موجودات سرخورده، سرگردان و بی اراده ای تبدیل میگرددند.

عامل دیگر سرگردانی و انحرافات عناصر سیاسی در بسیاری از سازمانها و یا انزوی سازمانهای سیاسی در جامعه این است که: قبل از اینکه اهداف و آرمان مبارزاتی برایشان روشن باشد. وسیله مبارزات اجتماعی (سازمان) را بوجود میآورند و به این ترتیب بنحوی تجربی یا ایورتونیستی (بدون مطالعه و شناخت تاریخی و تئوریک و بدون رعایت اصول) بجلو میروند. هر سازمان قبل از اینکه مبارزه اجتماعی را آغاز کند، باید شناخت علمی و کافی از جامعه خود و آرمانهای مورد نظر داشته باشد. خصلت انقلاب، ماهیت تحولات سیاسی و اجتماعی باید بطور علمی از پیش تعیین گردند. (۵)

ولی در جوامعی نظیر ایران بسیاری از عناصر و گروههای اجتماعی بدون اینکه شناخت کافی از جامعه و از خود داشته باشند، اقدام به تشکیل سازمان سیاسی یا حزب میکنند و یا عضویت در یک سازمان سیاسی را میپذیرند و سپس برای روشن ساختن اهداف و آرمان خود بطور تجربی و یا با اتخاذ روشهای فرصت طلبانه یش میروند. اینکه فعالیتها و درگیریهایی به اصطلاح مبارزاتی آنان چه عواقب خطرناک سیاسی و اجتماعی در جامعه ببار میآورند برایشان مهم نیست و بدان توجهی ندارند. اینان طبق عادت و روشهای متداول با انتقاد از خود و یا با چرخشهای فرصت طلبانه راست و چپ قضیه را منتفی میدانند.

اینگونه سازمانها جامعه را آزمایشگاهی میندازند که هر آزمایش غلط آن گونگی مجزا و بدون رابطه با بقیه جامعه انجام میگردد. از همین رو است که مشاهده میکنیم در ایران سازمانهای سیاسی متعددی مثل دکاکین معاملات ملکی بوجود میآیند، برخی فعالیت سیاسی خود را با تصورات قرون وسطی ای درباره جامعه ایران آغاز کردند. برخی دیگر از آرزوی انجام انقلاب سوسیالیستی یک

کام عقب تر نگذاشتند. عاقبت همه این جریان‌های سیاسی جز شکست، انزواء و انزوا در جامعه نبوده است.

عامل دیگری که در خصلت سازمان‌های سیاسی و اعضای آن تأثیر می‌گذارد شرایط مبارزه است. اینکه در جامعه ای مناسبات دموکراتیک برقرار است یا ترور و اختناق و دیکتاتوری حکمفرمایی میکند، خود در خصلت سازمان سیاسی و در منش اعضای آن تأثیر بزرگی دارد. نتایج چنین مناسبات اجتماعی را می‌توانیم در طرز تفکر و اسلوب عمل اعضای سازمان، در مناسبات درونی آنها و در روابطشان با مردم مشاهده کنیم.

بطور مثال: اگر در جامعه ای "دموکراسی" وجود داشته باشد، مبارزات تئوریک و سیاسی آسانتر خواهد بود و در نتیجه شرایط رشد تئوریک و سیاسی اعضای سازمان‌های سیاسی و افراد جامعه فراهم تر میگردد. در چنین شرایطی منش دموکراتیک مردم و روحیه مشارکت در تعیین سرنوشت خویش افزایش می‌یابد و بهبوده‌هایی نظیر "شرایط غیر عادی" از عناصر اسنادآمیزی و قدرت طلب و بیسواد سلب میگردد. مناسبات درونی سازمانها بالاچاره تحت تأثیر جو دموکراتیک جامعه قرار می‌گیرد. طرز تفکر طبعی، منطقی و انقلابی در میان اعضای سازمان، در سطح جامعه افزایش می‌یابد. "شرایط مبارزه" در ضمن "شیوه مبارزه" را تعیین میکند و به این طریق نیز در "خصلت" سازمان‌های سیاسی و اعضای آن تأثیر می‌گذارد.

اینکه هدف‌های معین اقتصادی - اجتماعی - سیاسی با اعمال چه شیوه‌هایی قابل حصول هستند به شرایط مبارزه مربوط است. یک سازمان سیاسی نمی‌تواند شیوه‌های مبارزه را طبق "آرزوهایش" یا هر چه که "اراده" کند تعیین نماید. بلکه باید به شرایط مشخص جامعه توجه کند. بطور مثال: اعمال قهر انقلابی، اعتصابات، مبارزات پارلمانی یا تلفیقی از انواع این روشها، به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جامعه بستگی دارد.

شرایط عینی جامعه و آمادگی نیروهای اجتماعی و شرایط تاریخی معین در تعیین شیوه‌های مشخص مبارزه مؤثر هستند. هر سازمان سیاسی که بخواهد خارج از این چارچوب کلی اقتصادی - اجتماعی - سیاسی تاریخی عمل نماید سرانجام به ماجراجوئی یا تسلیم طلبی کشیده خواهد شد. همانطور که در ابتدا اشاره رفت سازمان‌های سیاسی از گروه‌های اجتماعی برمیخیزند و نهایتاً نیز به منظور منافع طبقاتی و گروهی معینی بیکار میکنند. از همین رو خصلت سازمان‌های سیاسی بیشتر تحت تأثیر منشأ طبقاتی اعضا و تشکیل دهندگان قرار می‌گیرد. اما شأنی قلبی سیاسی و بعارت دیگر جهان بینی یک سازمان سیاسی نیز در تعیین خصلت آن میتواند نقش مهمی ایفاء کند. این نکته مخصوصاً در مورد سازمان‌های سیاسی، کارگری و کمونیستی اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا طبقه

کارگر با جهان بینی سوسیالیسم علمی و با قدرت و شکل طبقاتی خود رسالت تاریخی و انقلابی مهمی در جهان بعهدہ دارد که آن را از سایر نیروهای اجتماعی که در طول تاریخ بوجود آمده اند متمایز میسازد. رسالت طبقه کارگر - برخلاف سایر گروههای اجتماعی - در این است که با انجام انقلاب جهانی سوسیالیستی و با استقرار دموکراسی بیروتتری به همه اشکال دیکتاتوری و مناسبات قدرتمدار و همه اشکال استثمار انسان از انسان در جهان خاتمه دهد و جامعه بی طبقه کمونیستی برقرار سازد. عبارت دیگر هدف نهائی طبقات و اقشار دیگر اجتماعی کسب قدرت سیاسی و استثمار بفتح خود بوده است درحالیکه از نظر طبقه کارگر - که به جهان بینی علمی معجز است - کسب قدرت سیاسی یا استقرار دموکراسی بیروتتری، هدف نهائی نیستند بلکه وسائل هستند که از آن طریق طبقه کارگر بتواند به همه اشکال دیکتاتوری و مناسبات استثمارگرانه خاتمه بخشد و شرایط گذار به جامعه کمونیستی را فراهم سازد. به سخن دیگر، هدف نهائی طبقات و اقشار دیگر اجتماعی کسب قدرت سیاسی و استثمار به نفع خود است. درحالیکه از نظر طبقه کارگر - که به جهان بینی علمی معجز است - کسب قدرت سیاسی، یا استقرار دموکراسی بیروتتری، هدف نهائی نیستند بلکه وسائل هستند که به مدد آنها طبقه کارگر بتواند به همه اشکال دیکتاتوری و مناسبات استثمارگرانه خاتمه بخشد. بنابراین درک علمی از فلسفه، تاریخ، اقتصاد، سیاست و انقلاب، جهان بینی علمی طبقه کارگر را تشکیل میدهد و معیار سنجش برای خصلت یک حزب کمونیست کارگری و انقلابی است. با آگاهی به این معیارها و ارزشهاست که میتوان تفاوت میان سازمان و یا حزب کمونیست انقلابی و سازمانهایی که عناوین "کمونیستی" و "کارگری" دارند، ولی از نظر تفکر و عملکرد اجتماعی در لجن زار مناسبات غیرکمونیستی غوطه میخورند، بخوبی تشخیص داد. به این ترتیب دو عامل اساسی در تشکیل حزب کمونیست و در تعیین خصلت انقلابی و تاریخی آن دخالت دارند:

۱ - تشکیل و خودآگاهی طبقه کارگر

۲ - جهان بینی علمی (کمونیستی).

برای اینکه طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی قادر باشد حزب انقلابی خویش را تشکیل دهد، باید از نظر تکامل طبقاتی به آن درجه ای از رشد کمی و کیفی رسیده باشد که به طبقه ای برای خود تبدیل شود و به "خودآگاهی طبقاتی" برسد. طبقه کارگر با خودآگاهی طبقاتی و شکل طبقاتی و با صلح بودن به جهان بینی علمی، میتواند رسالت تاریخی خود را ایفاء نماید. وگرنه درحد مبارزات "اکونومیستی" باقی میماند.

مادامیکه جنبش خودبخودی کارگری و همبستگی در حد منافع اقتصادی بین کارگران بوجود

نیامده است. بالضع آنها قادر نخواهند شد دست به مبارزات سیاسی و تئوریک بزنند و آینده خود را سامان بخشند. همگنی طبقاتی، سیاسی و بین المللی خود را سازمان دهند و انقلاب سوسیالیستی جهانی را به انجام برسانند.

نقش روشنفکران و سازمانهای سیاسی - انقلابی در شرایط کنونی :

با توجه به بافت اقتصادی - اجتماعی ایران، آنچه از نظر ترکیب نیروهای اجتماعی قابل ملاحظه است، عبارت است از: دهقانان، اصناف ماقبل سرمایه داری، تپیدستان (پلب ها)، اقلشار مختلف خرده بورژوازی شهر و ده که همه از سنت و عادات و فرهنگ ارتجاعی چندهزار ساله ای در جامعه برخوردار هستند. هیچکدام از این اقلشار اجتماعی در عصر کنونی نقش تولیدی و سیاسی و تاریخی ویژه ای به منظور تکامل اجتماعی بهمه ندارند بلکه این نیروهای تنظیم زحمتکشان و تپیدستان میتوانند در کنار کارگران و تحت رهبری سیاسی آنان نقش انقلابی (به مفهوم تاریخی و تکاملی) ایفاء نمایند. یا اینکه تحت رهبری گروههای بورژوازی به فضیلتهای تولیدی و اجتماعی کشانده شوند.

اما در شرایط کنونی و مشخص ایران، چپ انقلابی و مستقل و سایر گروههایی که خواستار دموکراسی و استقلال ایران هستند، باید در جهت انجام انقلاب سیاسی دیگری هدایت شوند. برای انجام چنین امر مهمی باید از امکانات سیاسی موجود حرکت کرد و در انتظار معجزه ای نمیتوان نشست. اما با تجاری که از سازمانهای سیاسی ایران و جهان بدست آمده و با شناختی که از خصیلتهای سازمانهای موجود داریم، بنظرم باید ضمن استمرار مبارزه انقلابی، در ایجاد و گسترش دو نوع جنبش و شکل های سیاسی - انقلابی در ایران گام برداشت تا در انجام وظائف انقلابی - اجتماعی و تاریخی خود بطور عملی پیروز گردیم.

جنبش جنبشهایی نه تنها تا سرنگونی این رژیم، بلکه تا عدتها میتواند وسیله ای خلاق و انقلابی در پیوسته گذار تکامل اجتماعی باشند و نقش تاریخی و اجتماعی خود را حفظ کنند.

خصوصیات تشکلهای و جنبشهای سیاسی - انقلابی ایران :

الف - جنبش نوین چپ و مستقل ایران و شکل های آن باید خصوصیات زیر را دارا باشند:

- ۱ - اعتقاد به سوسیالیسم علمی بعنوان آرمان دراز مدت.
- ۲ - اعتقاد به دموکراسی بعنوان آرمان.
- ۳ - اعتقاد به پلورالیسم فکری و سیاسی در جامعه و در حاکمیت سیاسی ایران.
- ۴ - اعتقاد به فراگیرانه تئوریک در مناسبات درون سازمانی.
- ۵ - اعتقاد به استقلال فکری، سیاسی، تشکیلاتی در برابر بلوک به اصطلاح کمونیستی و

۱ - جنبش دموکراتیک - انقلابی و تشکل های آن باید خصوصیات زیر را دارا باشند.

۱ - اعتقاد به "پلورالیسم" فکری در درون تشکل و جنبش دموکراتیک - انقلابی

۲ - اعتقاد به "پلورالیسم" فکری و سیاسی در جامعه و در حاکمیت سیاسی ایران .

۳ - اعتقاد به "دموکراسی" بعنوان هدف

۴ - اعتقاد به تأمین منافع زحمتکشان

۵ - اعتقاد به بیع و متشکل ساختن توده های وسیع تهیدستان ، زحمتکشان و آزادیخواهان

بعنوان یک جنبش عمومی ، سراسری ، انقلابی و دموکراتیک مردم ایران .

جنبش دموکراتیک - انقلابی و سراسری ایران با چنین خصوصاتی قادر خواهد شد که بعنوان

یک نیروی بزرگ اجتماعی خواستهای توده های وسیع مردم را نمایندگی کند و در صحنهٔ اجتماعی

و سیاسی نقش خلاق و سازنده ای ایفاء کند. جنبش دموکراتیک - انقلابی و تشکلهای آن باید در

مبارزات سیاسی خود به منافع همهٔ زحمتکشان تکیه کند و برای دموکراسی اهمیت ویژه ای قائل

باشد. زیرا با تکیه به منافع زحمتکشان است که میتواند خصلت مترقی و انقلابی خود را حفظ

نماید، و با تکیه به دموکراسی (به مفهوم وسیع آن) به نقشی برجسته انسانها در انکشاف فرهنگی و

اقتصادی و در تعیین سرنوشت خویش توجه نماید در جوامعی که به "تمرکز قدرت" فقط به

منظور رشد اقتصادی تکیه میگردد، نهایتاً توده های وسیعی از انسانها تحت رهبری گروهی از

زندگان (الیت) و بوسیله ماشین دولتی و بوروکراسی ، در مکانیسمی قرار میگیرند که وظیفه آنها

بطور عمده "بهبود وضع اقتصادی" است ، و در نتیجه در چنین روندی انسانها تبدیل به ابزار

در خدمت اقتصاد میگرددند و از خودبیگانگی (آلیانسیون) در چنین جوامعی پایدار باقی میمانند.

"تحول" اقتصادی نباید به قیمت از بین بردن استعدادها ، و به اسارت درآوردن انسانها صورت

گیرد. تحول اقتصادی باید همراه با برقراری دموکراسی سیاسی و اقتصادی وسیع و عمیق اجتماعی

- هر چند تحقق همزمان و یکپارچه آن بسیار پیچیده و بفرنج باشد - تعقیب شوند، تا شکوفایی

استعدادها ، دخالت هر چه وسیعتر انسانها در تعیین سرنوشت خویش ، و نهایتاً رهائی بشریت از

همه "تبد" و "بند" ها امکان پذیر گردند. و در چنین حالتی است که "کار" از حالت "آچار"

خارج شده ، بعنوان "ضرورت" اجتماعی درخواست خواهد آمد.

هدف از ایجاد جنبش و تشکلهای نوین چپ آن خواهد بود که جنبشی چپ نوین و مستقلى در

ایران شکل بگیرد و روشنفکران و کارگران ایران ، با مشارکت خود در مبارزات خاص سوسیالیستی و

در مبارزات عام دموکراتیک - انقلابی ، خود را از لجنزار فکری و منس "ضد دموکراتیک" موحود

نجات دهند. این اهداف تنها با استمرار دموکراسی در جامعه و با اجرای تحولات اقتصادی امکان پذیر خواهد بود. لذا شرکت عناصر چپ در مبارزات دموکراتیک - انقلابی ضروری است ، زیرا صرفنظر از ایفای نقش مهم اجتماعی و تاریخی خود، در عمل میآموزند که برای کسب خصلت کمونیستی ، قبل از هر چیز باید انسانهای آزاداندیش و دموکرات باشند و برای اینکه سلوک کمونیستی را بیاموزند، باید ابتدا سلوک اجتماعی را بطور عام ، آموخته باشند.

در جنبش چپ ایران تاکنون انشعابات متعددی روی داده است ولی اکثر این تلاشها به نتیجه منتهی نیانجامیده است . زیرا انشعاب کنندگان بطور اصولی و بنیادی با سناسات غیرکمونیستی رایج در جهان و در ایران ، و از جمله در جوهر انسانی خودشان برخورد نمیکردند. لذا با ایجاد تشکل جدید. و یا عضویت در سازمان دیگری ، تمام امراض فکری و سیاسی سابق خود را دوباره به شکل جدید انتقال داده و تجدید تولید میکنند (بطور مثال : گروههای منتعب از حزب توده) . با توجه به عوامل کاذب و منفی ای که سامانه فکری بسیاری از سازمانهای چپ موجود ایران را تشکیل میدهند، باید انتظار داشت که یروسة تجزیه و پراکندگی و تکثرت ، در آینده نیز ، شدت در درون سازمانهای چپ ادامه یابد.

جنبش نوین چپ مستقل ایران وظیفه دارد که انحرافات اساسی کمونیست ها را در سطح جهان، در ایران و در وجود خویشتن تشخیص دهد. و نه تنها از آنها دوری کند، بلکه شرایط گسیختن اصولی و همه جانبه را با آن فراهم سازد.

جنبش نوین چپ مستقل ایران و تشکلهائیکه در این ارتباط بوجود می آیند، همچنین وظیفه دارند که از یکطرف در مبارزات خاص تئوریک - سیاسی سوسیالیستی در جامعه شرکت کنند و با ترویج و تبلیغ جهان بینی علمی و فرهنگ سوسیالیستی در خدمات تشکل و مبارزات کارگری قرار گیرند، و از طرف دیگر با قبول پلورالیسم فکری در جامعه و با تکیه به دموکراسی ، بدون اینکه ادعای سیوری - قیصر مآبانه ای به نیابت طبقه کارگر داشته باشند و یا وسوسه کنند که با سیج و تشکل عدد ای از روشنفکران و بدنبال کشیدن عمده ای از زحمتکشان به آرزوی خود رسیده و میتوانند به اصطلاح ، حزب کمونیست تشکیل دهند، یا خیال کنند که با یک جنبش حظه بازی سیاسی قادر خواهند شد جای تاریخی طبقه کارگر را بیرکنند.

تا زمانیکه کارگران ایران به خودآگاهی طبقاتی و به نظم تشکل طبقاتی و مستقل خویش ناش نشده اند، جنبش نوین چپ مستقل ایران ، بطور عمده از روشنفکران ، تهیدستان و زحمتکشان و کارگران انقلابی متشکل خواهد بود. بنابراین از آنجا که توده های دربرگیرنده این جنبش در این مرحله گذار ، بطور عمده از عناصر غیرپروتتر خواهد بود، لذا میتوانند بمباری از افکار و منش

میرکمونستی و وطنانی خود را به درون جنبش چپ حمل کنند. لذا شکل جدید چپ برای حفظ خصلت سوسیالیستی و انقلابی خود باید از گسترش وسیع سازمانی و به اصطلاح از توده ای شدن تشکیلات اجتناب ورزید و بصورت تشکیلی از کادربندی مارکسیست باقی بماند.

سازمان توده ای ، و جنبش توده ای را ، تشکلهای جنبش دموکراتیک - انقلابی تشکیل خواهد داد که در کنار جنبش چپ ، هماهنگ با هم فعالیت میکنند. گمانیکه میخواهند بدون شرکت کارگران ، تشکیلات کمونیستی قدرتمندی بوجود بیاورند تا از آن طریق به قدرت برسند، به همان سرنوشت شومی دچار خواهند شد که تاکنون در جهان دیده ایم .

وظایف دیگر جنبش نوین چپ ایران این است که مبارزه تئوریک و سیاسی عمیق و وسیع و یگیرانه ای علیه بنیادهای فکری و سیاسی وابستگی ، نوکرمشنی ، و فرصت طلبی در درون جنبش چپ ایران بعمل آورد و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی میهن ما را از منجلاب و سقوط سیاسی و فرهنگی نجات دهد. تاکنون مبارزه ای بنیادی و اصولی و یگیر علیه بتکر و اسلوب عمل وابستگی ، نوکرمشنی ، فرقه گرایی و فرصت طلبی های گوناگون در درون جنبش چپ ایران صورت نگرفته است . آنچه که نیروهای دست راستی وابسته به امپریالیسم جهانی و گروههای چپ فالتو طالب آن هستند، در حقیقت تصفیه جسمانی و فیزیکی رقیب خود است، که نهایتاً دارای ماهیت ارتجاعی واحدی هستند. چنین اعمالی نه تنها رقیب را تضعیف نمیکند، بلکه موجب اعتبار بخشیدن به آن نیز میشود.

زنانهای وابسته به آمریکا و سوسیالیتهای دهقانی دارای عملکرد واحدی هستند. وظیفه چپ نوین و مستقل ایران ، آماده کردن شرائط مادی جدیدی است که در آن اقتصاد و دموکراسی و فرهنگ علمی و سوسیالیستی انکشاف یافته و گسترش یابند. جنبش نوین چپ و مستقل ایران وظیفه خواهد داشت که ضمن شرکت در مبارزات عام دموکراتیک - به سهم خود - کادربندی انقلابی جنبش دموکراتیک - انقلابی ایران را تأمین سازد.

از نظر علمی و فن مبارزه اجتماعی ، در جوامعی نظیر ایران که باید هنوز پیوسته صنعتی شدن و تکامل اجتماعی مهمی را بگذرانند تا شرائط بیروتوریزه شدن فراهم گردد، بطور عمده تلفیق دو نوع سازماندهی سیاسی و مبارزه اجتماعی که بدان اشاره شد، ضرور و اجتناب ناپذیر هستند. چنین روشهای درستی موجب می گردند که نیروهای اجتماعی که متحد کارگران هستند، با همکاری روشنفکران چپ ، بطرز علمی و صحیحی در پیوسته گذار ، سازمان یابند و مسیر مشترکی را طی نمایند.

در شرائط کنونی ، با فراهم شدن زمینه های سیاسی مناسب ، می توان تحولات اقتصادی و

اجتماعی جدیدی فراهم ساخت که طی آن نیروهای اجتماعی بتوانند در آینده شکل های مستقل و قدرتمند خود را بوجود بیاورند. با اتخاذ چنین روشهای علمی و درستی است که در پیرویه عمل قادر خواهیم شد ضمن مبارزه ای اصولی با "نیرنگهای" سیاسی، و همچنین علیه انحرافات ایورتونیسم صادقانه ای " که در جنبش چپ ایران جریان دارد، به سر منزل مقصود برسیم.

در ایران در حال حاضر، هنوز سازمان مجاهدین خلق ایران را میتوان یکی از سازمانهای انقلابی مبین ما تلقی کرد. ولی بعزت خصلت " مذهبی " خود نتوانسته است بخش مهمی از عناصر دموکراتیک - انقلابی و غیرمذهبی (لائیک) را در ایران متشکل سازد. حزب دموکرات کردستان ایران نیز از سازمانهای دموکراتیک - انقلابی مبین ما است ولی جنبشی است منطقه ای، بنابراین تشکل های جدیدی که هم خصلت دموکراتیک و انقلابی داشته باشند و هم سراسری، شدت احساس میشود. از مجموع چنین تشکلهائی، میتوان جنبش دموکراتیک - انقلابی سراسری ایران تشکل بگیرد.

در میان سازمانهای چپ ایران، " شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال " حرکت نوینی است که تلاش میکند خصلتهای اعلام شده را تعقیب کند. تشکل مزبور مدت کوتاهی است که اعلام موجودیت کرده است. این تشکل اگر از کادرهای متفکر و با استعداد و با تجربه ای برخوردار است، ولی هنوز به علت شرائط سیاسی موجود امکان نیافته است تا در سطح جامعه مبارزهٔ تئوریک و سیاسی خود را گسترش دهد. بنظرم باید از چنین تشکلهائی حمایت بعمل آورد تا جنبش چپ و تشکلهای نوین و مستقل چپ، در سراسر ایران گسترش لازم را بیابند.

حسن ماسالی

زمان ۱۳۶۰

توضیحات

(۱) - در منطقهٔ کردستان بعزت استمرار مقاومت و مبارزهٔ انقلابی " روحیهٔ مردم تحت تأثیر سیاست انقلابی، از سایر مناطق ایران متفاوت میباشد. بطوریکه روحیهٔ مبارزهٔ جویانه و اعتماد بنفس بیشتری دارند.

(۲) - انتباهی که در بسیاری از محافل چپ عریض میثوند این است که تصور میکنند چون شیوهٔ تولید سرمایه داری در ایران غالب شده است، پس طرز فکر غالب در جامعه نیز " منطقی " (راسیونل) شده است. درحالیکه در سطح جامعه، نه تنها بورژواها، بلکه حتی خود چپ ایران

نیز ، بطور غالب ، منطقی (راسیونل) نمی اندیشد !!

(۳) - تهیدستان و حاتیه نشین شهری ، گروه اجتماعی بزرگی در ایران هستند که از نیروی تولید عاقل سرمایه داری رانده شده اند و در مناسبات سرمایه داری جایگاه تولیدی ، اجتماعی و سیاسی مطمئنی ندارند. این گروه اجتماعی را در اصطلاح مارکسیستی " یلب " ها میگویند.

این گروه اجتماعی در انقلاب بزرگ بورژوا - دموکراتیک فرانسه تحت رهبری بورژوازی شرکت فعال داشتند و در انقلاب بورژوازی انگلستان باندهای سیاه مذهبی و تئوریتی بنام " رستاکیز " تشکیل داده بودند. در کمون پاریس تحت رهبری بیروتاریا و خرده بورژوازی عمل کردند.

در کشورهای افغانستان ، پاکستان ، ایران ، ترکیه و همچنین در کشورهای عربی و در مناطق دیگری که بافت اقتصادی - اجتماعی مشابهی دارند ، " یلب " ها از تشکیل دهندگان باندهای بزرگ قاچاق ، دزدی ، اماکن فساد میباشند.

در میان مردم فلسطین نیز " یلب " ها نیروی سیاسی - اجتماعی قابل توجهی هستند. زیرا پس از تسلط صهیونیسم در فلسطین ، مردم آن به نقاط مختلف مهاجرت کردند و در اردوگاههای کشورهای عربی آواره و پراکنده شدند. در نتیجه بسیاری از آنان موضعیت تولیدی - طبقاتی و اجتماعی خود را از دست دادند. هم اکنون " یلب " ها تحت رهبری خرده بورژواهای فلسطین در جنبش مقاومت آن نقش فعالی دارند. پیوستن آنان به سازمانهای سیاسی ، بطور عمده ، بر اساس اعتقادات تئوریک و سیاسی نیست ، بلکه بیشتر فریفته " قدرت " و " امکانات " و " امتیازات " هر سازمانی میباشند که در اختیار میگیرند. برجسته ترین خصوصیات " یلب " ها ، شرکت فعال آنها در عملیات انتحاری برای مقاصد سطحی سیاسی میباشند. این تفکر و منی ، در فرهنگ سیاسی این کشورها ، بنام " عشق " به شهادت (هازوخیم) تئویزه و تبلیغ میشود.

" یلب " ها در ایران تحت رهبری آخوندها ، در سیاه یاسدازان ، بسیج ، جهاد سازندگی و غیره متکثر شده اند.

(۴) - انحرافات جنبش کمونیستی در سطح جهان ، ابعاد متعدد و وسیعی دارند که بررسی آنها در این مقاله نمیگنجد. امیدوارم رفقای دانشمند و محقق ایران که در نویسندگی نیز مهارت دارند ، در این باره اقدام کنند. اما به اختصار اشاره میکنم که یکی از انحرافات کمونیستی از زمان تأسیس انترناسیونال سوم به بعد بوجود آمد و تجدید تولید گردید و آن اینکه : پس از شکست نظریه مارکس و انگلیس درباره انقلاب بیروتاری و سوسیالیستی در اروپا ، آنها به این نتیجه رسیدند که بورژوازی اروپا بعزت غارت کشورهای مستعمره امکان داده است که به بیروتاریای اروپا امتیازاتی بدهد و در نتیجه در اروپا نوعی " اریستوکراسی " کارگری بوجود آمده است و بخش عظیمی از

کارگران اروپا تحت هژمونی بیوزواری متشکل شده اند و از سیاست بیوزوایی حمایت میکنند. لذا باید ابتدا مستعمرات را آزاد کرد. نین نیز با الهام از این نظریات مدنی فعالیت خود را متوجه "شرق زمین" نمود. پس از پیروزی انقلاب اکثر در روسیه، زهران جنبش کمونیستی جهان درصدد تریست کادریهای کمونیست از ملل مختلف جهان برآمدند تا این کادریها ضمن شرکت در جنبشهای آزادی بخش و انقلاب دموکراتیک و ضد استعماری ملل تحت ستم، مبارزه توده های عظیم تبه‌دستان و زحمتکشان این نقاط را رهبری و هدایت کنند. این یک برنامه انقلابی، ولی واقع بینانه ای نبود. کادریهای کمونیست در روند مبارزات خود، از نظر فن مبارزه اجتماعی و سازماندهی توده ها، مواجه با تضادی شدند که مبیاستی از نظر تئوریک و اسلوب عمل به آن پاسخ درست میدادند و نقشی خود را بعنوان عنصرهای کمونیست در این ارتباط تعیین میکردند. در این رابطه بود که دچار اشتباه تاریخی بزرگی شدند. آنها برای مبارزه انقلابی، احتیاج به تشکیلات بعنوان ابزار انقلابی داشتند و برای اینکه زحمتکشان را از اسارت سرمایه داری نجات دهند، مسئله "هژمونی" بیروتری را مطرح میکردند. لذا درصدد برآمدند که از میان توده های عظیم تبه‌دستان و زحمتکشان کشورهای مستعمرات، "حزب کمونیست" بوجود آورند. آنها فکر کردند هنگامی که خودشان "کمونیست" هستند و کمونیستی میاندیشند، پس این امر برای تشکیل حزب کمونیست کافی خواهد بود. "شوق" به انقلاب، و "شوق" به قدرت باعث شد که فراموش کنند در چه مرحله ای از تاریخ عمل میکنند و چگونه باید تحولات اجتماعی را پشت سر بگذارند. در چنین روندی بود که احزاب "کمونیست" متعددی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوجود آمدند. در این مدت توجهات تئوریک متعددی برای "حقانیت" چنین روشهایی بعمل آوردند و آن را توسط احزاب سنتی تبلیغ و ترویج کردند بطوریکه امروزه این "تکلم بزرگ تاریخی"، بعنوان یک نظریه انکارناپذیر "کمونیستی" در بین سازمانهای چپ پذیرفته شده است. درحالیکه باید متوجه بود با "آرم" و "تابلوی" کمونیستی، یا با "صدور فرمان" نمیتوان به مجموعه جنبش و تشکیلات "غیربیروتری" خصلت بیروتری، یا کمونیستی بخشید. و نمیتوان صرفاً بخاطر "شوق" به سوسیالیسم "جامعه ای سوسیالیستی" بنا کرد. و نمیتوان با قتل شده ای از روشنفکران و زحمتکشان حزب کمونیست ایجاد کرد، هر چند این اقدامات "صادقانه" باشند !!

اگر پذیرش سوسیالیسم علمی، بدون شکل و خودآگاهی طبقه کارگر برای تشکیل حزب و انقلاب کارگری، کفایت میکند، حتماً بیان گذاران سوسیالیسم علمی از کمی خجالت نمیکشیدند و آن را به صراحت بیان میکردند.

به این ترتیب ملاحظه می کنیم که ایجاد احزاب "کمونیست" از میان دهگانان اقشار مختلف

نبردست و خردد بورژوا، قلب تاریخی بزرگی بود که در کشورهای عقب مانده انجام گرفت . این قلب تاریخی که صادقانه انجام گرفته است ، اکنون با جمله پیرشایه‌های کمونیستی همچنان صادقانه و با ریاکارانه تکرار میگردد. و روشنفکران چپ همچنان بخاطر عشق به انقلاب و عشق به سوسیالیسم خود را محقق میدانند که بنام طبقه کارگر ، رهبر باشند تا تمایلات ایستی و امتیازطلبی خود را ارضاء کنند.

(۵) - پس از سرنگونی رژیم شاه ، بمنظور تهیه طرحهای عمرانی و اجتماعی در منطقه طوالت (گیلان) به بررسی مشخصی در یکی از نقاط طوالت پرداختیم در این رابطه به آماری دست یافتیم که بطور نمونه میتواند برای ما روشنفکران که به اصطلاح تحلیل طبقاتی از جامعه خودمان بعمل می آوریم ، آموزنده باشد.

عاقبتی صحیح از مناسبات سرمایه داری در ایران میکنیم ، باید عقب ماندگی ، درآمیختگی و اشکال همزیستی شیوه های تولید و مناسبات آن را در نظر بگیریم و متوجه باشیم که مرزبندیهای طبقاتی را نمیتوانیم در ذهن خود بوجود بیاوریم ، متوجه باشیم که در ایران مرزبندیهای طبقاتی بدرستی تحقق نیافته اند. لذا در برنامه ریزیهای سیاسی و اقتصادی و در فن مبارزه اجتماعی و سازماندهی مردم ، نمیتوان با صدور قطعنامه ای از خودمان رفع تکلیف کنیم . آمار بدست آمده مربوط به یکی از نقاط طوالت است که در آن ترکیب نیروها و گروههای اجتماعی (طبقاتی) روشن میگردد:

جمعیت محل مرزبور (زن و مرد) که عمر آنها بیشتر از ۱۸ سال و قادر به کار تولیدی و اجتماعی میباشد عبارتست از سه هزار نفر (۳۰۰۰)، که از این عده :

_____	بورژوازی صنعتی
_____	بورژوازی بزرگ و متوسط تجاری
_____	بورژوازی زمیندار
۱۰ درصد	خرده مالک زمیندار (بین ۳ تا ۱۰ هکتار)
۳۰ درصد	کشاورز - کاسب (با خصلت دوگانه)
۴۰ درصد	کشاورز - دامدار (با خصلت دوگانه)
۲۰ درصد	چوپان با اسلوب اولیه
۵ درصد	اصناف ماقبل سرمایه داری (چوب تراشکاری - بافندگی)
۵ درصد	کارگر کشاورزی
۲ درصد	فاقد زمین ، مسکن ، کار

به این ترتیب مشاهده میکنیم در منطقه گیلان که از حاصلخیزترین مناطق ایران است ، و از نظر تاریخی نیز بعثت ارتباط تجاری با روسیه - اروپا، بورژوازی تجاری زودتر از سایر مناطق ایران در آنجا " شکوفا " شده بود، و همچنین زنان بعنوان نیروی اجتماعی مهمی در فعالیتهای تولیدی و خدمات شرکت دارند، و قتیکه بافت اجتماعی و تحولات " طبقاتی " آن اینچنین عقب مانده است ، وضع " طبقات " در سایر نقاط ایران که هنوز سیستم قبیله ای و سستی خود را حفظ کرده اند، و زنان در آنجا نیمه انسان فرض میشوند، و سالیان طولانی است که زنان و مردان آن در یکجاری پنهان و آشکار بسر میبرند، و از نظر طبیعی و اقتصادی وضع بسیار نامساعدی دارند، چگونه است ؟

برای بالندگی نطفه های جنبش نوین چپ مستقل ایران بکوشیم

رفقای آزاداندیش و انقلابی چپ ایران ،

آنچه که در شرایط کنونی مبین ما انکارناشدنی است ، عدم حضور فعال نیروهای چپ مارکسیستی ، از نظر فکری و پراتیک انقلابی ، در مبارزات کنونی ایران است .

غالب ما نیز به ریشه های این رکود و رخوت پی برده ایم . ولی باید حسیار باشیم که استمرار چنین خلانی چه در زمینه تئوریک - سیاسی و چه در پهنه پراتیک اجتماعی ، تنها موجب تضعیف کمی و کیفی جنبش انقلابی ایران در حال حاضر نیست ، و فقط زمینه غلبه نیروهای دست راستی و نهایتاً شرایط شکست جنبش دموکراتیک - انقلابی ایران را فراهم نمی سازد ، بلکه عدم چاره اندیشی عاجل از سوی نیروهای چپ آزاداندیش و انقلابی ایران برای حضور فکری و سیاسی در جنبش انقلابی کنونی ، وضعی را بوجود خواهد آورد که حتی در آینده نیز ، این نیروها نتوانند در فرایند مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران نقش مؤثری ایفاء کنند .

بنابراین ، ما ضمن اینکه حق نداریم نظام فکری و اسلوب عمل انحرافی و ضد دموکراتیک بسیاری از سازمانهای موسوم به چپ کنونی ایران را تجدید تولید کنیم ، این حق را نیز نداریم که مأیوس و سرگردان و پراکنده دست روی دست بگذاریم و شاهد بی تفاوتی بیان اندیشه ها و اعمال اپورتونیستی راست و " چپ " در روند مبارزات انقلابی جامعه خود باشیم .

ما باید از نظر بنیادهای فکری ، منش اجتماعی ، اسلوب سازماندهی و فن مبارزه اجتماعی ، تحول بزرگی در خود بوجود آوریم . زمان پریدن از شیوه ها و اسلوب های فکری و عملی گذشته که نتایج خسران بار آن اکنون دیگر بر کسی پوشیده نمانده است ، فرا رسیده است . بی تفاوتی نسبت به اهمیت تئوریک و عملی این گسیختگی تاریخی برای نتیجه ای جز ادامه همان راه نخواهد داشت .

ما بیش از اینکه ستابان ، به دنبال ایجاد سازمان های به اصطلاح مارکسیستی - لنینیستی باشیم و آوا سردهیم ، باید شعور علمی و منش انقلابی خود را بیروزش دهیم و آن را در پراتیک سیاسی - اجتماعی صیقل دهیم . بدین منظور پیشنهاد میشود که فعالتهای نوین خود را در دو سطح آغاز کنیم و به آن سامان بکشیم :

۱ - فعالتهای تحقیقی ، علمی ، و تئوریک هماهنگ ، به منظور تهیه و تدوین تئوری های انقلابی ، ترویج و تبلیغ فرهنگ سوسیالیسم علمی و انقلابی ، و مبارزه با انحرافات فکری و منش ارتجاعی و ضدانقلابی که به مثابه ارتیه فکری و عملی جنبش " کمونیستی " ایران و جهان ، بر فعالیت همگان

سایه شوم افکنده است .

۲ - شرکت فعال و همسوی گروهها ، گرایشهای چپ نوین ، در مبارزات تام دموکراتیک - انقلابی ایران .

برای اینکه فعالیتهای مزبور از نظر فکری (تنوریک) و مبارزاتی (پراتیک) به نتایج انقلابی مشخصی برسند ، و بیماریها ، ضعف ها ، و کمبودهای گذشته تجدید تولید و تکرار نشوند ضروری است :

الف - همه عناصر و محافل چپ آزاداندیشی و انقلابی ایران ، بطور انفرادی ، و با بصورت گرایشهای نظری ، در این جنبش فکری و در مبارزات دموکراتیک ، شرکت کنند .

ب - از ایجاد سازمان با مفاهیم و اسلوب عمل متداول گذشته اجتناب گردد .

ج - روابط بین عناصر و محافل و جریان های مارکسیستی و فعالیتهای علمی - تنوریک آنان ، حتی الامکان از طریق تشکیل شوراهای کمیته ها ، و یا کمیسیون هائی که مورد توافق دستجمعی باشد ، در کشورهای مختلف تنظیم و هماهنگ شوند .

د - برای دامن زدن به فعالیتهای علمی و تحقیقی ، و مباحثات تنوریک ، با توجه به توجع نظریات ، مجله ای که شکل ارگان نداشته باشد ، با همکاری دستجمعی منتشر شود .

ه - سمینارها و کنفرانسهای متعددی درباره مسائل علمی ، تحقیقی و مباحثات تنوریک و به منظور یافتن رهنمودهای مبارزاتی ، در نقاط مختلف و از جمله در کردستان ایران برگزار شوند و عناصر و محافل و گرایشهای چپ مستقل ، برای اعتلای جنبش دموکراتیک - انقلابی ایران ، دوشادوش عناصر و محافل دموکرات و انقلابی ، در جنبش دموکراتیک واحدی ، بدون داشتن هرگونه ادعای سروری و "هرمونی" خواهی ، شرکت کنند .

ز - نشریه ای هفتگی ، یا ماهانه ، که حاصل کار جمعی باشد با همکاری عناصر و محافل دموکراتیک ، و با کاربرد شیوه ها و مکانیسم های دموکراتیک ، برای انعکاس نظرات دموکراتیک ایجاد شود تا به مثابه وسیله ای در خدمت مناسبات دموکراتیک و تقاضای انقلابی در بین نیروهای مترقی و انقلابی ، و همچنین در خدمت عبارزات دموکراتیک - انقلابی مردم ایران باشد .

رفقای مبارز ،

تاکنون تلاشهای پراکنده ای در این زمینه از طرف عناصر و محافل چپ آزاداندیشی و مستقل ایران بعمل آمده است . ولی برای اینکه نظریات خود را بطور همه جانبه و پایه ای در میان علاقمندان چپ آزاداندیشی و مستقل ایران مطرح کرده باشیم و حرکت نوین خود را بطور

اصولی آغاز کنیم ، ضروری است که همه عناصر و محافل مورد نظر در خارج از کشور ، نظریات خود را مطرح سازند و در صورت امکان ، آدرسهای برای تماس گیری در اختیار همدیگر قرار دهیم تا افکار خود را مادیت بخشیم و زمینه های اجرایی اهداف مورد نظر ، با تبادل نظر و همکاری دستجمعی فراهم شوند.

با درودهای رفیقانه و مبارزه جویانه

حسن عباسی

بهمن ۱۳۶۱ برابر با فوریه ۱۹۸۳

کوشش های پراکنده ای از طرف افراد، محافل و گروههای مختلف بعمل می آید تا علل شکست و بحران چپ ایران ارزیابی شوند و همچنین نگرش های مختلفی برای گسست با "چپ ستی" وجود دارند که هر کدام به تئیه ای مشغول فعالیت در این زمینه هستند.

هر کدام از این فعالیت ها دارای جنبه های مثبتی هستند ، ولی خالی از ایراد و کمبود نیستند. شخصاً ، پیشنهادهایی را که رفقای انتشار دهنده نشریه "نظم نوین" در مقدمه شماره پنجم آن نشریه مطرح کرده اند با افکار خودم نزدیکتر می بینم . رفقای دیگر نیز هر کدام نظریات و مکانیسم های دمکراتیک و ارزیابندی را مطرح کرده اند، ولی متأسفانه هماهنگی لازم و ضروری بین دارندگان چنین اندیشه ها و عملکردهائی وجود ندارد.

یکی از کوشش ها، برگزاری سمینار "و یسپادان" در اکتبر ۸۵ بود، و دنبال آن سمینار "ماینسی" خواهد بود که در آخر ژانویه ، و اوایل فوریه ۸۶ برگزار می شود. بنظرم ، باید جدی تر و هدفمندتر در برپائی "جیش چپ مستقل" ، و ترویج بیش و بیش دمکراتیک در اندیشه و عمل ، فعالیت هماهنگ شده ای بعمل آوریم .

برای این منظور ، ضروری است که اندیشه و عملکردهای "چپ ستی" را از خودمان طرد کنیم و با آن به مبارزه برخیزیم .

اندیشه ها و عملکردهای "چپ ستی" به اشکال مختلف تظاهر می کنند:

• "چپ ستی، جریانهای هستند که خود را تنها آلترناتیو" و تنها مرجع اقتدار معرفی می کنند. و استقرار نظام های استبدادی "تک حزبی" را در تئوری و عمل پذیرفته اند.

• جریانهای هستند که "پرستش قدرت" و "تمکین قدرت" و "گشیش شخصیت" را در اندیشه و عمل پذیرفته اند.

• جریانهای هستند که هویت خود را در پناه بورژوازی جستجو می کنند، و برای توجیه عملکردهای دنباله روانه خود ، آنرا با الفاظ "سوسیالیستی" تئوریزه می کنند.

• جریانهای هستند که نوگرمنشی را جایگزین همبستگی سوسیالیستی و انقلابی می کنند، و آنرا تحت پوشش "آرژوگاه سوسیالیستی" تئوریزه می کنند.

• جریانهای هستند که رابطه دیالکتیکی دمکراسی ، سوسیالیسم ، و انقلاب را درک نکرده اند، و

بجای کوشش برای رهایی انسان . انسانها را به اسارت امیال قدرت طلبی های خود درمی آوریم .
۵ جریانهائی هستند که فردگرایی ، فرقه گرایی ، جمود فکری ، و جهالت و فقر فرهنگی از
خصایص عمومی و حاکم برآنهاست .

۶ جریانهائی هستند که ینت و منت ضد دموکراتیک و ضد سوسیالیستی خود را در روابط درون
سازمانی ، در شیوه سازماندهی ، و در مناسبات اجتماعی و در زندگی شخصی به نمایش گذاشته اند .
خصایص ضد سوسیالیستی و ضد دموکراتیک حاکم در "چپ ستی" ، موجب شده اند که منی گری ،
انفعال طلبی ، عزالت نشینی ، و راست روی در اندیشه و عمل رشد کنند .

برای مبارزه با علت و معلول ، ضروری است در برپائی جنبش فرهنگی و اجتماعی هدفمند نوینی ،
کوشش های خود را هماهنگ سازیم ، و گام های سنجیده ای در این زمینه برداریم .

فکرانی من در این است که با ایجاد تحول سیاسی سطحی و رفورمیستی ، بسیاری از
روشنگران و توده های مردم که از وضع موجود استبداد دینی ، آواره گی و
پناهندگی و . . . به سطوح آمده اند ، به دنبال موج حوادث کشانده شوند و
برای اینکه از " فضای باز " استفاده کنند ، فرصت طلبانه به دنبال جبران
محرومیت های اجتماعی روان شوند . در چنین شرائطی ، تفکر انتقادی بنیادی و
دوراندیشی های لازم ، حداقل برای مدتی به دست فراموشی سپرده می شود . در
چنین وضعی ، فقط همان فرهنگ " چپ ستی " تولید و تجدید تولید خواهد کرد و
همان اندیشه ها و عملکردهای ضدسوسیالیستی و ضد دموکراتیک رشد خواهد کرد .

برای اینکه در برابر حوادث پیش بینی شده که خارج از اراده ما اتفاق می افتد غافلگیر نشویم ،
ضروری است که هدفمندتر و هماهنگ تر از گذشته فعالیت کنیم . لذا ، پیشنهاد من اینست که
قبل یا پس از سمینار آیند که در " ماینس " برگزار می شود ، درباره انتشار :

۱ - " بوئن (نشریه) بحث " تئوریک - سیاسی ، سوسیالیستی - دموکراتیک ، ارزیابی جمعی
بعمل آوریم .

۲ - درباره انتشار نشریه " هفته نامه " سیاسی سوسیالیستی - دموکراتیک ، ارزیابی بعمل آوریم .
برای چنین کاری ضروری است که یک " مرکزیت فرهنگی - سیاسی " در امریکا ، و یک " مرکزیت
فرهنگی - سیاسی " در اروپا بوجود آید و با رفقای علاقمند در ایران ، همکاری و ارتباط
برقرار شود .

در کنار " بوئن بحث " و " هفته نامه " ، کار ترجمه و انتشار ادبیات و آثار علمی و تحقیقی که در

خدمت حرکت نوین سوسیالیستی و دیمکراتیک انقلابی می تواند باشد . در دستور کار جمع قرار گیرد.

بنظرم ، چنین کارهائی از عهده یک جمعیت عظیم بی شکل خارج است ، ولی عهده ای که دارای پیشکار ضروری هستند و به درک چنین ضرورتی رسیده باشند، با وجود تنوع نظرات ، می توانند چنین کارهائی را بطرز دستجمعی و شورائی سازمان دهند. یک هیئت هماهنگ کننده ، و یک شورای تصمیم گیرنده که بطور ادواری تشکیل جلسه بدهند و با عبور همدیگر آن را هدایت کنند، به نتایج صحیح و خلاقى خواهیم رسید.

در انتظار نظر شما خواهیم بود تا در رفع استباهات خود بکوشم .

با درودهای رفیقانه - حسن ماسالی

مسئله ائتلاف و اتحاد نیروهای ترقیخواه و ملی موضوعی است که خصوصاً پس از استقرار جمهوری اسلامی ، بیش از گذشته مطرح بوده ولی به نتیجه مطلوبی نرسیده است ، چرا ؟
قبل از اینکه مجدداً افراد و جریانهای سیاسی را به اتحاد و ائتلاف دعوت کنیم - ضروری است که عوامل بازدارنده تحقق اتحاد و ائتلاف را بشناسیم و راه های مقابله با آنها را جستجو کنیم - برای این منظور ضروری است که گفت و شنود هدفمندی با روشنفکران صاحب نظر و دلسوز داشته باشیم ما با توسل به تجربیات تاریخی ایران و سایر نقاط جهان و لگنه به قوانین عام انگیزه های مبارزاتی ، بطور منطقی می اندیشیدیم که هرگاه دشمن مشترک خارجی و داخلی بر اکثریت مردم ستم روا دارند ، نیروهای سیاسی و اجتماعی یک جامعه - هر چند با همدیگر اختلاف نظر داشته باشند - آگاهانه و بطور اجتناب ناپذیری (کوتاه مدت یا دراز مدت) متحد می شوند تا علیه دشمن مشترک خارجی و داخلی مبارزه کنند - بطور مثال :

۱ - در شرایطی که کشور مورد حمله نظامی نیروهای تجاوزگر قرار گیرد یا تحت سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی قرار گرفته باشد ، این عوامل انگیزه های مهمی برای اکثریت نیروهای سیاسی و اجتماعی آن کشور می شوند تا متحد شده میهن خود را آزاد سازند .

۲ - در صورتیکه ترور و اختناق و دیکتاتوری در جامعه حکمفرما گردند ، جای شکی باقی نمی گذارد که اکثریت نیروهای تحت ستم و تحت یگرد ، با همدیگر علیه دشمن مشترک داخلی متحد گردند .

۳ - آرمابخوامی نیروهای سیاسی و اجتماعی ، مثلاً طرفداری از سوسیالیسم ، آزادی و تکیه به هویت ملی ، انگیزه های با اهمیت و قدرتمندی هستند که نیروهای وسیعی بر اساس آرمانهای مشترک ، متشکل و متحد شوند و برای تحقق آرمانهای خود مشترکاً مبارزه کنند .

مبارزه مشترک نیروهای سیاسی و اجتماعی علیه دیکتاتوری شاه و علیه نفوذ امپریالیسم جهانی که منجر به انقلاب شد ، جدا از این قانونمندی و منطقی نبود . اما پس از سرنگونی رژیم شاه و استقرار رژیم جمهوری اسلامی ، بسیاری از قوانین عام مبارزاتی منقوش شدند و بی اعتبار گردیدند . بطور نمونه :

* با وجودیکه میهن ما مورد حمله وحشیانه نیروهای تجاوزگر عراق قرار گرفت و نیروهای ارتجاعی جهان نیز در این جنگ تجاوزگرانه شرکت داشتند ،

۱ با وجودیکه تیور و اختناق و دیکتاتوری مذهبی به طرز وحشیانه ای در سراسر جامعه گسترش یافت و هیچ نیروی سیاسی، فخر و طبقه ای را در امان نگذاشت،

۲ با وجودیکه چند میلیون آوارز ایرانی در نقاط مختلف جهان در شرایط دردناکی بر می بوند،

۳ با وجودیکه همه جریانهای سیاسی حرف از "آرمانخواهی" می زدند و مدعی مبارزه علیه دشمنان خارجی و داخلی بودند و ظاهراً همه عوامل مادی و انگیزه ها برای اتحاد عمل و ائتلاف نیروها بیش از گذشته وجود داشته اند، چه شد که بجای اتحاد، انتساب و نفاق بیشتر شد؟ بجای مبارزه، انفعال و ناامیدی گسترش یافت و بجای مقابله مشترک در برابر دشمنان خارجی، نیروهای محافظه کار، میانه رو و چپ با تجاوزگران خارجی متحد شدند و پنهان و آشکار با آنان همکاری کردند؟

نه باور من، برای پاسخ به این مسائل باید ارزیابی دقیقی از رویدادهای سیاسی و شرایط روحی و روانی روشنفکران و توده مردم بعمل آوریم. زیرا، عملکردهای "غیر منطقی"، با توجه به روان اجتماعی حاکم، "منطقی" در خود نهفته دارد. ولی مسئله مهم برای ما اینستکه: این "منطق" و این شرایط برای ما قابل توجه نیستند و باید برای تغییر شرایط موجود بکوشیم. در این مقاله نمی توان همه مسائل را به تفصیل توضیح داد، ولی به سهم خود کوشش می کنم که مسائل اساسی آن را بطور فشرده طرح کنم تا مشترکاً، با اندیشیدن و عبادته اصولی درباره همه جوانب امر، زمینه مساعدی برای استمرار مبارزه فراهم کنیم.

تجارب تلخ ده سال گذشته آنچنان ضربه ای به باورهای روشنفکران و توده مردم وارد کرده است که آنها نسبت به آینده محتاط و عاویسانه فکر می کنند. زیرا:

۱ - مردم عین عا به اعیاد پایان بخشیدن به دیکتاتوری و فساد رژیم شاد با شعار "همه با هم" بیاخواستند و فکر می کردند "چو دیو بیرون رود، فرشته درآید". ولی به تجربه دیدند که "فرشته" چنانستارتر از "دیو" درآید. به این ترتیب به خوش باوری های گذشته خاتمه دادند و معانی اتحاد و ائتلاف گذشته فروریختند.

۲ - نیروهای عراق با همکاری نیروهای ارتجاعی جهان، خاک ایران را اشغال کردند و مرکب غارت و جنایت شدند. ایوزیسیون ایران برای دفاع از عین و برای بیرون راندن متجاوزین، به جبهه های جنگ نیرو اعزام داشتند. ولی رژیم به اصطلاح ضدامپریالیست خمینی، بجای اتحاد و همکاری با متحدین سابق خود، حتی حاضر نشد آنها را تحمل کند. نیروهائی که داوطلبانه در جبهه های جنگ در مقابل دشمن خارجی می جنگیدند توسط رژیم خمینی دستگیر و اعدام شدند. رژیم جمهوری اسلامی از نظر سیاسی و روانی شرایطی بوجود آورد که بخش بزرگی از ایوزیسیون

ایران با نیروهای متجاوز و اشغالگر متحد شدند و حتی درحالیکه دشمن خونخوار، شهرها را بمباران می کرد و بمب های شیمیایی و ناپالم برای نابودی مردم بکار می برد، بسیاری از سازمانهای سیاسی ایران که با عراق همکاری می کردند، این اعمال جنایتکارانه را نوجه کردند و یا با سکوت بدینا شدند.

مخدوش شدن مرز بین دوست و دشمن ، به باورهای سیاسی و به روان اجتماعی در ایران ، ضربات سنگینی وارد کرد و اعتماد مردم نسبت به بخش هایی از ایوزیون بکلی سلب گردید. همچنین با عملکردهای رژیم خمینی و بخش بزرگی از ایوزیون ایران ، هویت ملی و فرهنگی ما دستخوش بازیهای سیاسی نیروهای غالب و مغلوب گردید.

۳ - تحولاتی که در سطح جهان ، خصوصاً در کشورهای سوسیالیستی موجود ، بوقوع پیوستند و بی اعتبار شدن برخی تئوری ها پس از روی کارآمدن رژیم خمینی ، موجب گردیدند که اکثر جریانهای سیاسی و روشنفکران در آرمانخواهی خود تردید کنند.

- مردم و روشنفکران رنجدیده و آرمانخواه ملاحظه کردند که "انترناتیونالیسم بیروتی" فقط بر روی کاغذ اعتبار دارد. مدعیان سوسیالیسم ، بجای گسترش آزادی و عدالت اجتماعی ، فقر و قحطی و استبداد حزبی را برای زحمتکشان جهان به ارمغان آوردند.

- آزادی و دموکراسی در جوامع عقب مانده توسط نیروهای سرعایه داری بخاطر تأمین رفاه و رشد جوامع صنعتی پیشرفته ، لگدعال می شوند.

- مفاهیم و محتوای انقلاب به حدی تنزل کرده اند که امثال بیدلی امین و خمینی برچمدار مبارزه "انقلابی" و "ضداغریبالیستی" در جهان می شوند.

- "ایدئولوژی بنیادگرایانه اسلامی" در اثر فقدان رهبری آگاه و انبول جنبش های اجتماعی ترقیحخواهانه در سطح جهان ، با عملکردهای تهاجمی و رادیکال موفق می گردد که توده های وسیعی از تپیدستان را که در فقر فرهنگی بسر می برند به تمکین خود درآورد.

- قدرتهای بزرگ سرعایه داری جهان ، با گسترش قدرت مالی ، نظامی و تکنولوژی یش از گذشته جوامع عقب مانده را در چنگ خود گرفته اند، بطوریکه حتی جنبش های سیاسی و اجتماعی این جوامع را برحسب منافع خویش ، منحرف و "کانالیزه" می کنند.

برخی حوادث و پدیده ها در داخل ایوزیون ایران نیز به فروپاشی آرمانها و بی اعتمادی مردم و روشنفکران باری رساند و موجب اوجگیری بحران هویت ایوزیون ایران گردید. بطور مثال :

۴ - در بحرانی ترین شرایط سیاسی ایران ، "شورای ملی مقاومت" تشکیل گردید، ولی عاقبت به کاریکاتوری از ائتلاف نیروها بدل گردید و منتضحانه ترین محتوای سیاسی را کسب کرد.

سازمان مجاهدین خلق ایران همه خصنت های رژیم های : استبداد سلطنتی ، خمیسیم و یل پوتیسیم را در خودش وحدت بخشید و علیه سایر نیروها بکارانداخت . به این ترتیب روشنفکران و توده مردم از هر چه آترناتیوسازی بیزار شدند.

۵ - فروپاشی آرمانها و تردید درخواستهای سیاسی ، موجب گردیدند که فرهنگ سیاسی و اجتماعی افول کنند و "لوهیسیم سیاسی" در میان روشنفکران خارج از کشور رشد کند.

"لومین های سیاسی" در طیف چپ و راست ، معرکه گیرهای سیاسی روز شده اند. آنها نخود هر آشی هستند و در هر محل به رنگی در می آیند. در همه محافل ، خبرسازی و شایعه پراکنی میکنند تا روحیه شکست خورده و بیمار خود را تسکین بخشند و با تحقیر دیگران خودشان را مطرح سازند و کوشش می کنند به شخصیت های کاذب و مراجع قدرت خیالی آویزان شوند.

روشنفکران متعهد و دلسوز و مردم رنج دیده ایران با مشاهده رفتار "آترناتیو" هائی نظیر مجاهدین و اعمال "لومین های سیاسی" با ناامیدی و از روی استیصال می گویند: ما ترجیح می دهیم که رژیم خمینی بماند تا اینکه به دام چنین عناصری بیفتیم .

۶ - فقدان شهامت و جسارت سیاسی در بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون ایران عامل منفی و بازدارنده دیگری در راه اتحاد و ائتلاف و استمرار مبارزه در ایران است . اکثر قریب باتفاق جریانهای سیاسی ایران اعتماد به نفس خود را از دست داده اند و نمی دانند که از کدام آرمان خود دفاع کنند و نمی دانند به چه نیرو و ابزاری تکیه کنند.

تنها نداشتن چشم انداز و برنامه سیاسی و برنامه عمل مبارزاتی کمبودهای آنها نیستند، بلکه فاقد شهامت و جسارت سیاسی برای عمل و تصمیم گیری هستند.

برای شناخت روحیه اپوزیسیون ایران و پی بردن به عمق بحران هویت آنها ، ضروری است به نظریات آنها درباره " چشم انداز تحولات سیاسی آینده ایران" توجه کنیم :

اکثر این جریانها، به تفسیر حوادث ایران و جهان مشغولند و در انتظار حادثه ای بین المللی و یا داخلی نشسته اند تا از آن طریق رژیم جمهوری اسلامی خودبخود سرنگون شود.

اکثر افراد و جریانها ابتدا معتقد بودند که ادامه جنگ ایران و عراق ، رژیم را به زانو درخواهد آورد و منجر به . . . و سرنگونی می گردد، بعدها تفسیر خود را در این مسله متمرکز کردند که خاتمه جنگ ایران و عراق موجب تشدید تضادها و بحران داخلی . . . می گردد و رژیم سرنگون می شود، وقتی که این پیش بینی ها غلط از آب درآمدند، همه ما دستجمعی مرگ خمینی را جشن گرفتیم و به خودمان وعده می دهیم که بزودی "آسوده" به ایران بازخواهیم گشت و هم اکنون برای توجیه بی تملی و تسکین روحی خود در انتظار اوچگیری اختلافات جناح های

۷ - فقدان هویت سیاسی - تشکیلاتی و عدم تکیه به آرمانها ، همچنین فرصت طلبی های سیاسی ، موجب شده اند که مزبندی بین دوست و دشمن نیز بدرستی تنظیم نگردد.

اکثر جریانهای سیاسی ، بعلاوه " شرماری تئوریک - سیاسی " قادر نیستند مناسبات سیاسی و تشکیلاتی خود را با سایر جریانها بطرز روشن و دموکراتیکی تنظیم کنند.

اکثر افراد و جریانها از یکطرف روابط عینی و باز با یک صده از نیروها دارند، از طرف دیگر، با افراد و جریانهای سیاسی مختلف روابط پنهانی برقرار می کنند ، نه بخاطر مسائل امنیتی ، بلکه هنوز مزبندی خود را با دوست و دشمن و متحد و غیرمتحد ترسیم نکرده اند. اگر هم دوستان و دشمنان خود را می شناسند، جسارت آن را ندارند که قاطعانه مشی خود را در همه سطوح مطرح کنند. فرصت طلبی ها و خصلت های "لومبینی" موجب اتخاذ استراتژی دوگانه و متضاد می گردد. برجسته ترین "قهرمانان" این نوع سیاست بازی، "شخصیت" های کاذب و "لومبین های سیاسی" هستند که در میان روشنفکران و مردم اعتباری ندارند و هویت آنها برملا شده است .

۸ - تلاش برای معاش ، از عوامل مهمی شده است که بسیاری از مبارزین سیاسی تهدیدست را از ادامه فعالیت و استمرار مبارزه بازداشته است .

تحولات وابستگی ساسی در ایران و سیاست سرکوب و ترور رژیم ، فروپاشی اقتصادی ، ویرانی ناشی از جنگ ، بیکاری و آوارگی میلیونها نفر ایرانی موجب شده است که - بغیر از غارتگران رژیم سابق و رژیم کنونی - میلیونها نفر از توده مردم و هزاران نفر از روشنفکران و فعالین سیاسی ، از ابتدائی ترین امکانات معاش شرافتمندانه محروم گردند. هم اکنون هزاران نفر از فعالین سیاسی سابق ، وقت و نیروی خود را صرف فراهم کردن معاش روزمره می کنند. تلاش برای معاش عامل بازدارنده مهمی برای استمرار مبارزه و ایجاد حرکت سیاسی محسوب میگردد.

به باور من ، مسائل هشگانه فوق ، از عوامل اساسی بازدارنده استمرار بختیدن مبارزه سیاسی و موانعی در راه ایجاد اتحاد و ائتلاف نیروها می باشند. در محیط رخوت و با فقدان جسارت سیاسی، فقدان آرمانخواهی ، فقدان هویت چپ و نداشتن برنامه عمل مبارزاتی ، بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران نمی دانند که با چه نیرویی باید متحد شد، با چه جریانی باید همکاری کرد، با چه جریانی ضمن نقد و مخالفت می توان بدون وا همه گفت و شنود داشت و با چه جریانهایی باید قاطعانه مبارزه کرد.

برای رفع این مشکلات چه باید کرد؟

به باور من ، باید:

۳ قاطعانه و بدون رددربایستی لومین های سیاسی را که محیط سیاسی و مبارزاتی را تا سطح نقالی، معرکه گیری، جنجالهای سیاسی و تدریحات سیاسی تنزل داده اند، از صفوف خود طرد کنیم و آنگاه از عده ای از روشنفکران سیاسی دلسوز، متعهد، دوراندیش، مدبر و آزاداندیش چپ دعوت کنیم که بطور هدفمند در جلسات و کنفرانس ها، برای ایجاد حرکت سیاسی مطلوب شرکت کنند. بنابراین قبل از اینکه بطور انفرادی باب مذاکره برای همکاری با سایر نیروها را باز کنیم، ضرورت دارد که با هویت چپ و با تکیه به آرمانهای خود، وارد عمل و گفت و شنود با دیگران شویم - مسائلی که ناید نیروهای چپ به آنها پاسخ دهند، با توجه به عوامل بازدارنده، بقرار زیر خواهند بود:

۱ - تعیین آرمانها، برنامه سیاسی، برنامه عمل مبارزاتی، اشکال سازماندهی و تبوه های مبارزه،
۲ - به هویت چپ به عنوان نیروئی آزاداندیش، طرفدار سوسیالیسم و آرمانخواه، بدون شرمساری تکیه شود.

۳ - نظریات خود را درباره مفاهیم، مقولات و مکانیسم های استقرار آزادی و دموکراسی، بدون تفسیرهای دوپهلو روشن سازیم و به قراردادهای اجتماعی که پس از کسب قدرت سیاسی پایبند خواهیم بود با صراحت اعلام کنیم تا اعتمادهای از دست رفته را بازستانیم -

۴ - ضمن تکیه به هویت خود بعنوان نیروهای چپ، ضرورت دارد که به هویت ملی و فرهنگی خود نیز تکیه کنیم تا روابط خود را با مردم مین خود تعمیق بخشیم.

۵ - تدابیری اتخاذ کنیم که به مبارزه خود استمرار ببخشیم. فقدان استمرار مبارزه، موجب ناباوری مردم و روشنفکران دلسوز شده است.

معیار ارزش‌گزایی و ارزیابی

سیاستمداران و سازمانهای سیاسی

برای اینکه از بحث‌های بیهوده و بی‌هدف رایج در داخل محافل اپوزیسیون ایران، جلوگیری کنیم.

برای اینکه به خیابانی‌ها، کلی‌گویی‌ها و به‌جاه‌طلبی‌های فردی و گروهی، میدان ندهیم.
برای اینکه نیروی فکری خود را در مسیر درستی خلاق کنیم و عظمت‌های گذشته را جبران کنیم.
ضرورت دارد که بطور دستجمعی تلاش کنیم:

- دردها و مشکلات مردم و میهن خود را بطور متخصّص برشماریم و درباره‌ی آنها اطلاع و شناخت کافی بدست آوریم.

بی‌از شناخت درست، برای هر کدام از معضلات، مشکلات و خواسته‌های مردم، طرح و برنامه‌ی مشخصی ارائه ندهیم و راه‌حل‌های واقع‌بینانه و قابل‌اجراء را جستجو کنیم.

به مردم میهن خود نشان دهیم که از تجربیات گذشته خود و دیگران آموخته‌ایم. و تحولات آینده را نیز مدنظر داریم.

اگر ادعای روشنگری داریم، نشان دهیم که روشن‌می‌اندیشیم و نوآور و نواندیش هستیم.

بجای کلی‌گویی‌ها، بینه‌درانی‌های جاهلانه و دادن شعارهای توخالی، ثابت کنیم که به عنوان انسان اجتماعی، برای مسائل اجتماعی، دارای طرح و برنامه‌ی اجتماعی هستیم. برای اینکه از حاشیه‌نشینی سیاسی، "نخبه‌گرایی" و "فرقه‌گرایی" رهائی یابیم، باید به عنوان روشنگر و سیاستمدار نواندیش کوشش کنیم: مشکلات مردم و میهن خود را در یابیم.

تجارب سیاسی گذشته‌ام به من نشان داده‌اند که برای تشخیص و تمیز دادن سیاستمداران و سازمانهای سیاسی مردمی و ضد مردمی از همدیگر، باید به دو مسئله مهم و به دو شیوه کار، توجه کرد:

۱ - آیا سیاستمداران و سازمانهای سیاسی ایران، شناخت و آگاهی درست و واقع‌بینانه‌ای از مشکلات مردم و میهن خود دارند یا نه؟

اکثریت مدعیان کسب قدرت، سازمانها و محافل سنتی ایران در این باورند که از همه دردها و مشکلات مردم و میهن خود، آگاهی و شناخت دارند. ولی تجارب گذشته و عملکردهای آنها، نشان می‌دهند که از دردهای واقعی و خواسته‌های مردم اطلاع کافی نداشته‌اند و یا

اصولاً نمی خواسته اند به آنها توجه کنند و با آنها سروکار داشته باشد .

سیاستمداران قدرت طلب ایران ، دردها و خواستههای خودشان را جایگزین مشکلات و خواست های مردم می کردند .

بجای توجه به خواستههای مردم ، انگیزه ها و منافع فردی و گروهی خودشان را - نام مردم و مین - مطرح ساخته و به اجراء درمی آوردند.

به عقیده من ، اولین گام حرکت درست اینست که : هر فرد و سازمانی ، شناخت و اطلاعات خود را درباره مشکلات و خواستههای مردم ، با خود مردم و با گرایتهای سیاسی مختلف مطرح کرده ، به گفت و شنود بنشیند و ببیند که آیا اطلاعات و شناخت درستی از آنها کس کرده است یا نه ؟

۲ - در صورتیکه به اثبات رساندیم که آگاهی و شناخت همه جانبه ای از مشکلات و خواستههای مردم و مین خود داریم ، قبل از اینکه کوشش کنیم قدرت سیاسی را بدست آوریم ، باید طرح و برنامه مشخص خود را برای هر کدام از مضلات ، مشکلات و خواستههای مردم ارائه بدهیم و آن را در معرض نقد و بررسی عمومی بگذاریم .

سیاستمدارانی که درباره هیچکدام از مسائل فوق نیاندیشیده اند ، نه آگاهی و شناخت درستی از مسائل دارند و نه طرح و برنامه و راه علاجی را میتوانند ارائه کنند ، نمیتوانند مورد اعتماد و پذیرش مردم و نیروهای ترقیخواه و دمکرات باشند.

در اینجا ، مشکلات مردم و مین خود را بطور عام ، به شرح زیر رده بندی کرده ، سپس بر اساس شیوه کاری که در فوق اعلام کرده ام : کوشش می کنم که درباره هر یک از مسائل رده بندی شده :

۱ - ابتدا ، اطلاعات ، آگاهی و شناخت خودم را درباره مشکلات و خواستههای مردم ، و نسبت به هر یک از مسائل مطروحه ، ابراز کنم و در معرض افکار عمومی قرار دهم .

۲ - سپس ، به سهم خود کوشش خواهم کرد که نظریات و دیدگاههای خودم را درباره راه حل نهایی مطلوب اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی و نسبت به هر یک از مسائل طرح شده ، بیان کنم و آنها را در معرض نقد و بررسی عموم قرار دهم .

امیدوارم ، از این طریق عوفق شویم با یاری سایر عناصر و نیروهای ترقیخواه ، برنامه سیاسی مطلوب و قابل قبولی ، برای جامعه ایران تدوین کرده ، اعلام کنیم .

گام برداشتن در این راه ، به هر یک از ما امکان می دهد که معیار درستی برای ارزیابی توانایی و یا عدم توانایی نظری و سیاسی هر یک از افراد و جریانهای سیاسی ایران داشته باشیم و درباره هر یک از مسائل مطروحه ، بطور مشخص قضاوت کنیم .

مسائل و مشکلات و جامعه ایران را برحسب سلیقه خود ، به شرح زیر ردیف بندی می کنیم تا در فرصت بعدی ، شناخت خودم را درباره هر یک از مشکلات و خواستههای مردم بیان کنیم . سعی در جستجوی راه حل و راه علاج مطلوب خواهیم بود :

مسائل و مشکلات مردم و جامعه :

- ۱ - تولید و امکانات آن (کشاورزی - صنتی و تکنولوژی - منابع زیرزمینی و طبیعی) .
 - ۲ - تأمین نیازمندیهای مصرفی مردم - رابطه تولید و مصرف .
 - ۳ - عمران و آبادی و بازسازی شهرها و دهات .
 - ۴ - راههای هوایی ، دریایی و زمینی و تأثیر آن در شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی ، سیاسی .
 - ۵ - بهداشت ، درمان و محیط زیست .
 - ۶ - حقوق زحمتمندان ، تهیدستان ، بیکاران ، معلولین ، زنان ، کودکان ، افراد مسن و بازنشسته .
 - ۷ - اقلیت های ملی و مذهبی .
 - ۸ - تعلیم و تربیت ، فرهنگ ، هنر ، زبان .
 - ۹ - مشکلات سیل ، زلزله و سایر آفات طبیعی و شیوه های مقابله با آن .
 - ۱۰ - سیستم خدمات اجتماعی .
 - ۱۱ - وسائل ارتباط جمعی (مطبوعات - رادیو و تلویزیون) .
 - ۱۲ - شکل و محتوای نظام سیاسی .
 - ۱۳ - آزادی ، دموکراسی و نهادهای اجتماعی و سیاسی .
 - ۱۴ - استقلال و مناسبات بین المللی .
- از همه افراد و نیروهای ترقیخواه و دمکرات دعوت می کنیم که نظریات و دیدگاههای خود را درباره هر یک از مسائل فوق و طرح و برنامه ای که بعنوان " راه حل " و " راه علاج " مطلوب خود دارند، مطرح سازند. خصوصاً افراد و سازمانهایی که مدعی کسب قدرت سیاسی در ایران هستند ، ضروری است که قبل از دیگران ، شناخت خود را از مشکلات مردم و جامعه و خواستههای مردم و همچنین راه حل های مطلوب خود را ارائه بدهند تا آنگاهانه درباره آنان قضاوت کنیم .

لزوم ایجاد تحول در بینش و روش

شکل گیری فرهنگ سیاسی نوین

با پیدایش سرمایه داری ، واژه "ملت" مفهوم معینی پیدا کرد و با پیدایش امپریالیسم و سیاست های استعماری ، واژه "سیاسی" ملی " نیز مفهوم تاریخی - سیاسی خاصی پیدا کرد. نیروهای سیاسی و اجتماعی ایران ، برحسب مواضعی که درباره مسائل داخلی و جهانی اتخاذ می کردند، به چند دسته تقسیم بندی می شدند!

۱ - نیروی "کمیرادور" به ترکیبی از افراد و گروههای غارتگر داخلی اطلاق می شد که با اتکاء و همدستی نیروهای خارجی درصدد تأمین منافع فردی و گروهی خود برمی آمدند. بی اشتیائی به منافع ملی و رفاه عمومی ، باپمال کردن حاکمیت ملی ، بی توجهی به فرهنگ و هویت ملی ، از مشخصات برجسته این نیرو بشمار می رفت .

۲ - نیروی مذهبی به جریانی اطلاق می شد که هویت خاص مذهبی را مقدم بر هویت ملی و فرهنگ ملی قرار می داد و راه حل اجتماعی ، سیاسی (داخلی و بین المللی) را بر اساس ارزش ها و معیارهای مذهبی جستجو می کرد.

۳ - نیروی چپ سستی ، نیروئی بود که بر اساس جهان بینی معینی ، از منافع طبقه یا گروههای اجتماعی خاصی جانبداری می کرد. از فرهنگ طبقاتی ویژه ای ، از تئوری انترناسیونالیسم (پروتوری) معینی پیروی می کرد. "حاکمیت ملی" و "هویت ملی" و "فرهنگ ملی" بی اعتبار می شدند.

۴ - نیروی ملی ، به جریانی اطلاق می شد که از منافع اقشار و طبقات کل جامعه دفاع می کرد. به "حاکمیت ملی" ، به "فرهنگ و هویت ملی" تکیه می کرد، در تعیین سیاست خارجی ، حفظ منافع ملی ارجحیت داشت .

ما خودمان را نیروئی ملی می نامیم . خودمان را وارث انقلاب مشروطه و نهضت ملی ایران می دانیم .

برای اینکه تعریف جدید و کاملتری از خصلت خود، از بینش و روش خود در جهان امروز ارائه دهیم ، ضرورت دارد که به تحولات جهان امروز نظری بیفکنیم و نقش خود را در این ارتباط تعیین کنیم :

امروز در جهانی زندگی می کنیم که نظم گذشته آن فروریخته است. قدرت بزرگی موسوم به اردوگاه سوسیالیستی فروپاشیده است و روند تجزیه و فروپاشی ادامه دارد. بسیاری از مناسبات، معیارها و ارزش های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعتبار خود را از دست داده اند. این بحران، تنها شامل کشورهای موسوم به سوسیالیستی نمی گردد، بلکه در همه کشورهای جهان، سازمانهای سیاسی و سیاستمداران سستی، به بن بست رسیده اند.

سازمانهای سیاسی و سیاستمداران سستی که با پیش و روش گذشته اندیشه و عمل می کنند، از ارائه راه حل های اجتماعی مطلوب مردم امروز جهان عاجز مانده اند. انسان امروز، مطالبات جدیدی دارد که باید آن را در نظر گرفت. ارزش های انسانگرایی جدیدی مطرح شده اند که نمیتوان از آنها چشم پوشی کرد. بی توجهی به مطالبات جدید، موجب سرخوردگی و بی اعتمادی سیاسی مردم شده است.

بحران، سراسر جهان را فراگرفته است. این بحران، بسیاری از ارزش های گذشته نظام های سوسیالیستی و سرمایه داری را به زیر علامت سؤال برده است. بسیاری از دست آوردهای گذشته که با معیاری سستی پیشرفت و ترقی نامیده می شدند، ثابت شده است که اسباب تخریب طبیعت و نابودی انسانها را فراهم می کردند.

بسیاری از روشنفکران جهان که از مناسبات حاضر احساس خطر می کنند، خود را مجبور می بینند که بازنگری واقع بینانه ای از گذشته بعمل آورند و حتی به بسیاری از دست آوردهای خود، با شک و تردید نگاه کنند.

من قادر نیستم همه عوامل بحران و فروپاشی در جهان را مورد ارزیابی قرار دهم و طرح نوینی ارائه کنم. قصدم از طرح کلی این قضیه اینست که حداقل توجه خودمان را به بخش معینی معطوف کنیم و به یکی از ابعاد این بحران که با آن بیش از همه سروکار داریم، متمرکز کنیم و درصدد راه چاره برآئیم.

ما به عنوان یک نیروی سیاسی که ادعا می کنیم درصدد ایجاد آترناتیو سیاسی ملی و دمکراتیک در ایران هستیم، حق نداریم سر خودمان را زیر برف فرو کنیم و اینطور وانمود سازیم که گویی اتفاقی در دنیا نیفتاده است و یا اینقدر ساده اندیش باشیم که تصور کنیم ما از این بحران مصون مانده ایم، از سرشت ویژه ای هستیم و نیازی به بازنگری پیش و روش گذشته خود، به عنوان نیروی ملی، نداریم.

نقش مصدق :

ما افتخار می کنیم که رهبری چون دکتر محمد مصدق داشتهیم. از خود باید سؤال کنیم که چرا

نام مصدق جاودانه ماندند است ؟ چرا از مصدق به عنوان رهبر مطلوب مردم یاد می‌کردند ؟
 مصدق سیاستمدار کاردانی بود که با شناخت درست از تزییح و جامعه خود و با آگاهی از مسائل
 بین المللی ، نظریات خود را عنوان می‌کرد و دارای ابتکار عمل بود.
 مصدق در مبارزه علیه دیکتاتوری شخصیتی شناخته شده بود. او برچسب مبارزه برای آزادی و
 دموکراسی بود و مصداق کوشش می‌کرد که با انجام انتخابات آزاد ، حکومت ملی و مردمی
 بر سر کار بیاورد.

او با طرح سهم کردن کتاوتیزان در تولید خود، از انجام رفورهای اجتماعی غافل نبود.
 او با طرح ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور، هدفهای اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی مردمی و
 ملی را تقویت می‌کرد و در این مبارزه رهبری مردم ایران و نهضت ملی ایران را بدست گرفت .
 او ضمن اینکه آدم متدینی بود، قاطعانه در برابر خواستهای ارتجاعی دینی و طرفداران حکومت
 مذهبی ایستادگی کرد و حکومت عرفی (لائیک) را ، چهل سال قبل در ایران حاکم کرد.
 او چه در زمانی که بعنوان " ایوزیسون " مبارزه می‌کرد و چه در زمانی که در رأس قدرت قرار
 داشت ، نسبت به آزادی و دموکراسی وفادار باقی ماند. به بیانه اینکه از طرف حزب توده ایران در
 کشور خرابکاری و خیانت می‌شود ، با " چپ " دشمنی نکرد.
 او حتی در زندان و در تبعید ، مردم و روشنفکران را به مبارزه و مقاومت تشویق می‌کرد و طرح
 و برنامه ارائه می‌داد.

نقش جانشینان مصدق :

حکومت مصدق قریب چهل سال قبل ، توسط نیروهای ارتجاعی داخلی و بین المللی سرنگون
 گردید. رهبران جبهه ملی ایران ، بنام یاران و پیروان مصدق ، تصمیم گرفتند که راه او را ادامه
 دهند.

جبهه ملی ایران ، بعنوان نیروی متشکل نهضت ملی ایران ، در چهل سال گذشته نتوانست برحسب
 شرایط متحول داخلی و بین المللی حرکت کند و ابتکار عمل سیاسی را بدست گیرد. اکثریت
 قریب به اتفاق رهبران جبهه ملی ایران ، بجای استمرار مبارزه و مقاومت ، سیاست " صبر و انتظار " در
 برابر دیکتاتوری و حوادث داخلی و بین المللی اتخاذ کردند.

رهبران جبهه ملی ایران ، پیش و روش متحولی برحسب شرایط متحول داخلی و بین المللی
 نداشتند. رهبران جبهه ملی در برابر تحولات سیاسی و اجتماعی غافلگیر می‌شدند و از خود ابتکار
 عمل نداشتند. بطور مثال ؛ هنگام اصلاحات ارضی شاه ، به شعار " اصلاحات ارضی : آری ،
 دیکتاتوری ، نه " اکتفا کردند. این رهبران به شرایط تاریخی و اجتماعی جدید ایران و به نیازها و

خواستهای جدید مردم توجهی نداشتند و فاقد طرح و برنامه بودند.

مصدق از کاتسانی و جنبش مذهبی زمان خود شناخت داشت ، ولی رهبران جبهه ملی از خمینی و جنبش بنیادگرای اسلامی ، شناخت نداشتند و لذا تسلیم آن شدند. در این ارتباط ، اگر مقاومت شهروانه دکتر شاپور بختیار نبود ، امروز نیروهای ملی در شرایطی بحرانی تر از سفنت طنبان و چپ سستی قرار داشتند.

سستی و تزلزل در مبارزه و مقاومت و نداشتن چشم انداز و برنامه سیاسی متحول روز و فقدان ابتکار عمل . . . موجب گردید که بسیاری از جوانان مهین ما ، به علت بی تحریری و بی دانشی خود ، تحت تأثیر جو " رادیکالیسم " داخلی و جهانی قرار گیرند و جبهه ملی ایران را رها کنند. شکل گیری سازمانهای سیاسی مختلف پس از ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) و همچنین تحولات نادرست جبهه ملی ایران در خارج از کشور ، عواملی ناشی از آن می باشند که بررسی تاریخچه این سازمانها ، مؤید آنست . هیچ شکی در آن نیست که رهبران جبهه ملی ایران از رجال دمکرات و صالح ایران بودند. آنها نه دزد بودند ، نه وطن فروش و خیانتکار ، ولی در کار سیاسی ، داشتن چنین خصوصیاتی شرط اولیه اهراز مقام " ملی " است ، ولی کافی نیست . ما در مبارزه سیاسی نمیتوانیم فقط از اشتباهات نیروهای " راست " و " چپ " بهره گیری کنیم ، بلکه باید مستقلاً طرح و برنامه و ابتکار عمل داشته باشیم. و مطابق شرایط تاریخی - اجتماعی که در آن بر می بریم ، پیش و روش خود را نیز متحول سازیم .

نقش ما در شرایط کنونی :

با فروپاشی " نظم " قدیم ، قطب بندی جدیدی در ایران و جهان بوجود آمده است . با فروپاشی نظام سلطنتی ، نیروهای آن تجزیه شده اند و صف آرائی جدیدی در میان آنها صورت گرفته است که در ایجاد " آترناتو ملی و دمکراتیک " باید بخشی از آن را بحساب آورد.

با فروپاشی " اردوگاه سوسیالیستی " قطب بندی جدیدی در نیروهای چپ صورت گرفته است . " چپ " ، از نظر سیاسی و اجتماعی از بین نمی رود ، بلکه مسیر سیاسی جدید و محتوای دیگری کسب خواهد کرد. " چپ " در گذشته ، کعبه ای به نام " اردوگاه سوسیالیستی " داشت و به جهان بینی و " آیدئولوژی " خاصی تکیه می کرد. امروز ، " چپ " ناکزیر است که در چارچوب ملی عمل کند. بنابراین ، ما بعنوان " نیروی " ملی " ، باید پیش و روش خود را با شرایط متحول امروز جهان ، متحول سازیم . ما نمیتوانیم بگونه " ملی " ، " نه چپ است و نه راست " . یا " هر فرد و جریانی که " چپ " می باشد ، وابسته و خیانتکار است . " هر نیروی محافظه کاری ، مخالف دمکراسی و حاکمیت ملی است . اینگونه تقسیم بندی ها و اینگونه اندیشه ها ، مطابق با

واقعیت کنونی ایران و جهان نیستند.

ما حتی نمیتوانیم درکی که از آزادی و دموکراسی در جهل سال قبل داشتیم ، با همان ادراک محدود خود در جهان امروز حرکت کنیم . معیارهای آزادی و دموکراسی ، حقوق انسانی و . . . در جهان امروز تغییر کرده اند .

مطالبات سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی مردم کشور ما با مطالبات مردم ایران در جهل سال قبل تفاوت بنیادی دارند ، هرچند در کلیات با لغات و واژه های سنتی بیان می شوند .

ما در کشوری زندگی می کنیم که مردم مزه تلخ دیکتاتوری پادشاهی و مذهبی را چشیده اند . آیا میخواهیم مثل بوفلمون یا شترسغ موضع گیری کنیم یا اینکه فکر و اندیشه ای برای جلوگیری از دیکتاتوری و بازسازی عناسات گذشته ، داریم .

ما در کشوری زندگی می کنیم که از اقوام و مذاهب مختلف و فرهنگ متنوعی تشکیل شده است . آیا میخواهیم به خودمان زحمت فکرکردن و چاره جوئی ندهیم . آیا به عظمت و نالایقی نیروهای ملی ، در جهل سال گذشته اقرار می کنیم ، یا شهادت بیان آن را نداریم ؟

در جهل سال گذشته ، کردستان را بمباران کردند ، برای تحقیر مردم آذربایجان و لرستان و . . . طنز ساختند . از زبان و فرهنگ اقوام مختلف ایرانی و غیرایرانی ، پاسداری نشد . آیا رهبران ملی ما ، در برابر نیروهای ارتجاعی ، طرح و برنامه ای ارائه دادند یا فقط سکوت کردند . من بعنوان یک فرد ملی ، به آنچه در جهل سال گذشته ، خودم و رهبران ملی انجام داده ایم ، راضی نیستیم .

ما بعنوان نیروی ملی . وظیفه داریم که با فکر و اندیشه انتقادی ، به خودمان نیز بنگریم .

ما ، مثل بسیاری از جریانهای سیاسی سنتی ایران ، دچار تبلی فکری شده ایم . بینش و روش ما در برخورد با مسائل اجتماعی محدود و عقب مانده است .

اگر وارد صحنه سیاسی شده ایم که خواستها و مطالبات کنونی مردم سراسر ایران را تحقق سازیم ، باید درباره هر یک از مسائل مطروحه ، نظریات خود را مدون کنیم و با صراحت بیان کنیم . اگر طرح و برنامه ما نازم و غیرمطلوب هستند ، آن را نیز با مردم در میان بگذاریم . ولی اجتناب کنیم از بینش و روشی که فقط دیگران را به " بدذهمی " متهم سازیم .

اجتناب کنیم از بینش و روشی که گویی " نارضایی ها و شورشها در ایران ، بی دلیل اند " و یا فقط " توطئه اجانب " می باشد .

ما اگر خود را : وارث انقلاب مشروطه ، نهضت ملی ایران و ادامه دهنده راه مصدق می دانیم ، باید مشخص کنیم که تفاوت ما با رژیم استبدادی شاه و رژیم استبدادی خمینی در چیست ؟

ما می خواهیم چه کاری بکنیم که آنها (این دو رژیم) نگردند و چه کارهایی نکنیم که آنها مرتکب شدند ! تهیه چنین جدولی ، شاید اولین گام در راه ایجاد تحول در پیش و روش ما باشد.

با درود فراوان - حمن ماسالی

۲۴ خرداد ۱۳۷۲ - ۱۴ ژوئن ۱۹۹۳

انگیزه ها و انتظاراتم از نداوم

کنفرانس ملی

« کنفرانس ملی » به همت عده ای از مبارزان ملی و دموکرات ، در روزهای ششم تا هشتم مرداد ۷۶ (برابر با ۲۸ تا ۳۰ ژوئیه ۹۵) در آلمان برگزار شد.

انگیزه اصلی برگزارکنندگان و شرکت کنندگان این کنفرانس این بود که گامی در راه پیوند و اتحاد نیروهای ملی و دموکرات بردارند. فرهنگ سیاسی مدنی و انسانی را جایگزین مطلق گرایی ، خشونت ، کینه توزی ، حسادت و فحاشی کنند و مشترکاً راه حلی برای نجات مردم و میهن بیابند. معیار شرکت در کنفرانس ملی این بود که افراد شرکت کننده ؛ دموکرات و مبارز باشند و شهرت اجتماعی نامطلوبی نیز نداشته باشند.

فکر تشکیل کنفرانس ملی قریب دو سال بود که آرام و بی سر و صدا دنبال می شد و بالاخره در تاریخ اعلام شده برگزار گردید و تعداد قابل توجهی از فعالان سیاسی ملی و دموکرات ایران ، وابسته به افق های فکری مختلف ، در آن شرکت کردند و نهایتاً با صدور بیانیه مشترکی خواستار نداوم فعالیت ها شدند. در این کنفرانس برخی افراد و محافل ملی و دموکرات شرکت نکرده بودند. دلایل عدم شرکت آنها متفاوت بود. عده ای از آنها ناامیدی خود را از این نوع جلسات با ما در میان گذاشتند. برخی نیز به علت تردیدهایی که در موفقیت کار کنفرانس داشتند، در برابر اقدام ما « سکوت » کردند. چند نفری نیز « قهرمان » اتهام زدن ، فحاشی و شایعه پراکنی شدند. ما همه واکنشهای مثبت و منفی را به اطلاع شرکت کنندگان در کنفرانس ملی رساندیم و هیأت تدارکات کنفرانس ملی قصد دارد که اسناد و مدارک مربوط را به صورت کتابچه ای انتشار دهد.

واکنش های مثبت و منفی در برابر کنفرانس ملی ، عدتی فکر مرا مشغول کرده بود تا ریشه های آن را به درستی درک کنم و راهنمای عمل آینده خود سازم . از اینکه برخی عناصر ظاهراً دوست ، به جای بحث و استدلال سیاسی ، آشکار و پنهان ، با فحش و ناسزا و وارد ساختن سنگین ترین اتهامات اقدام به « ترور شخصیت » افراد و یامال کردن حرمت انسانی می کنند، ابتدا مرا بسیار متعجب کرده بود. اما ، پس از بررسی ریشه های فرهنگی آن ، درصد برآمدم که به سهم خود و با باری سایر دموکرات ها ، از راه فرهنگی و سیاسی به مقابله برخیزم . البته ، آن افراد قصد داشتند با ایجاد جو تحریک آمیز . . . ما را وادار سازند که معامله به مثل کنیم .

« استدلال » این افراد برای اهانت به برگزارکنندگان و شرکت کنندگان کنفرانس علی ایست که : چگونه به خودمان اجازه می دهیم که از سلطنت طلب مشروطه خواد ، جمهوريخواه ، عده‌بین طرفدار حکومت عرفی و چپ دموکرات دعوت کنیم تا در نشست مشترکی شرکت کنند ؟ . . . این افراد مدعی هستند که ما با این کار خود ، « مرزبندی » ها را فروریختیم و « پرنسپ » ها را باهمال کردیم . . .

از خودم سؤال می کردم که این « مرزبندی » ها و « پرنسپ » ها براساس چه ارزشها و معیارهایی تعیین شده اند که موجب می گردد اکثر ما قادر نباشیم دگراندیشان را تحمل کنیم ، تا جایی که هر دگراندیشی را « دشمن » خود بیندازیم .

برای بررسی ریشه های فرهنگی و سیاسی چنین پندار و کردارهایی درصدد برآمدم که بازنگری مجددی از پندار ، گفتار و کردار گذشته خودم و دیگران به عمل آورم . لذا ، به اعلامیه ها ، جزوات و انتشارات رسمی گروههای سیاسی مختلف که هنگام اختلاف نظرها ، جدایی ها و انشعاب ها در ۳۰ سال گذشته انتشار یافته بودند ، مراجعه کردم .

اسناد و مدارک گواهی می دهند که همه ما : چه آنهایی که بر مستند قدرت نشسته بودند و چه آنهایی که نقش « ایوزیسون » را ایفا می کردیم و ادعای آزادیخواهی و دموکراسی میکردیم ، اندیشه و کردار و مناسبات ما براساس فرهنگ استبدادی ، مطلق گرایی ، خشونت ، نفرت و رفتارهای غیرمردنی و غیرانسانی . . . سامان یافته وحکمفرمایی می کرد.

فرهنگ استبدادی ، مطلق گرایی ، خشونت و رفتارهای کینه توزانه . . . به مرور تبدیل به « پرنسپ » های زندگی روزمره صاحبان قدرت ، گروه های رقیب و مدعیان کسب قدر شده بود.

فرهنگ خشونت

فرهنگ خشونت و نفرت با حلقه های ارتباطی خود مدار بسته ای در جامعه ایران تشکیل میدهد و از نسلی به نسل بعد انتقال می یابد و تجدید تولید می شود . این فرهنگ ، نقش مهمی در روند تحولات سیاسی ایران داشته است .

فرهنگ خشونت و نفرت فقط در بکارگرفتن اسلحه گرم و سرد خلاصه نمی گردد . فحاشی ، بی حرمتی ، اتهام زدن ، شایعه پراکنی و ایجاد محیط سوزن و بی اعتمادی . . . بخش دیگر و تکنیک ناپذیر این فرهنگ است که از ابزار ارباب و « ترور » محسوب می شوند و خصلت منفی و تخریبگرانه دارند.

بازنگری و بررسی مناسبات داخلی و بیرونی گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی ایران نشان می دهد که فرهنگ خشونت و نفرت ، نه تنها اسباب ستیز و موجب تفرقه آنان بوده است ، بلکه

تقاهم» و «اتحاد» رودگذر آنان نیز بر عنای همین فرهنگ سیاسی تعیین می شود.

اتخاذ شعار: «دشمن دشمن من، دوست من است» بر عنای چنین فرهنگی مورد پذیرش گروه های سیاسی سنتی ایران می باشد، بر محور چنین فرهنگ سیاسی بود که از چپ رادیکال تا محافظه کار، ضمن دشمنی با همدیگر، متحد خمینی شدند.

متون اعلامیه ها و جزوات بسیاری از افراد و محافل سیاسی ایران در گذشته، نشان می دهند که در هر کجا فحاشی ها نسبت به همدیگر ریگیک تر، اتهامات سنگین تر و رفتارها نسبت به دگراندیشان همین وارتر است، آن را سیاست «انقلابی تر» نیز معرفی می کنند.

نگاهی به ادبیات گروه های مختلف سیاسی ایران در گذشته، همچنین بیانگر این حقیقت است که فرهنگ «دیالوگ» و گفت و شنود دموکراتیک با دگراندیشان اصلاً وجود نداشته است. قصد گروه های صاحب قدرت از برقراری تماس این بود که مخالفین خود را فریب بدهند و به دام بیندازند یا آنان را «خریداری» کنند و اادار به «تسلیم» سازند...

گروه های رقیب که نقش «ایوژیسیون» را ایفا می کردند، هر نوع «دیالوگ» و «گفت و شنود» با دگراندیشان و مخالفان خود را رفتار «تسلیم طلبانه»، «سیاست سازشکارانه» و «خیانت به آرمان ها» تلقی کرده، رد می کردند. گفت و شنود حتی با گروه های همگرا را نیز نه به منظور رسیدن به تقاهم، بلکه به منظور «افشاکری» همدیگر و از میدان به در بردن رقیب، دنبال می کردند.

تصادفی نیست که شعار: «دانشجوی خط امام! افشاء کن، افشاء کن» از جریان انقلاب تاکنون در تعیین مناسبات سیاسی کشورمان نقش تعیین کننده ای دارد. این شعار، تنها توسط «حزب الله» خلق نشده است، بلکه مابنی اندیشه سیاسی پنهان و آشکار همه گروه های سیاسی سنتی ایران را تشکیل می دهد.

بی دلیل نیست که بسیاری از فعالان سیاسی و سازمان های سیاسی ایران هنوز هم واهمه دارند که با دگراندیشان و مخالفان خود دیالوگ آشکار و دموکراتیک داشته باشند. بسیاری از این افراد و محافل، در نشست ها و ملاقات های «پشت پرده» با همدیگر ابراز تقاهم می کنند اما جرأت و شهامت آن را ندارند که عقاید و اعتقادات خود را بطور علنی و آشکار ابراز کنند. برخی عناصر که در دوران انقلاب، از سیاست خمینی دنباله روی می کردند، بس از آوارگی و در تبعید نوشتند که به حقانیت سیاست دکتر بختیار اعتقاد داشتند، اما به خاطر روابط و مناسباتی که در آن قرار داشتند (ترور افکار توسط دوستانشان) جرأت بیان عقیده خود را نداشتند. باز برای اینکه تصویر روشتری از «یونسب» ها و «مرزبندی» های گروه های مختلف سیاسی ایران بدست آوریم، به

نمونه های دیگری از مناسبات درونی و بیرونی آنان اشاره می کنم :

۱ - گروه های سلطنت طلب

کارگردانان این گروه ها، تا زمانی که بر آریکه قدرت سوار بودند با مخالفین خود با خشونت ، ارباب و دیکتاتوری و با شیوه های اتهام زدن ، بیرونده سازی . . . رفتار می کردند. اما در برابر شاه ، فرهنگ چاپلوسانه را به اوج خود رسانده بودند. دیکتاتورها و ساده لوح ها فکر می کردند که فرهنگ چاپلوسی ، نشانه وفاداری است . . . !

حکامی که رژیم شاه با مشکلات و بحران مواجه شد، بسیاری از همان چاپلوسان که احساس کرده بودند بی‌وفایی « قدرت » را از دست خواهند داد، « عاقبت اندیشی » کردند و زودتر از دیگران چمدان های خود را بستند و فرار کردند و چاپلوسی نامه ها تبدیل به نفرت نامه ها شد. پس از سرنگونی رژیم شاه ، ظاهراً گروه های مختلف سلطنت طلب ، شاهزاده رضا پهلوی را به عنوان « سبیل » پادشاهی آینده قبول کردند. اما برخی از آنها حتی حاضر به تحمل نظریات و افکار « سبیل » خود نیز نیستند و ده ها گروه از آنان روابط بسیار خصمانه ای با همدیگر دارند. فحاشی و اتهام زدن به همدیگر و به دیگران ، فرهنگ سیاسی رایج در این محافل است . تنها اقلیت کوچکی از مشروطه خواهان را می شناسیم که حاضر به دیالوگ و برقرارکردن مناسبات دموکراتیک با دگرواندیشان هستند و ارزش های مدنی و انسانی را در روابط با دیگران محترم می شمارند.

۲ - طرفداران مصدق

دکتر مصدق از شخصیت های بزرگ تاریخ معاصر کشورمان است . او چند خصلت بزرگ داشت : آزادیخواه و دموکرات بود. ضمن احترام به باورهای مذهبی مردم خواستار جدایی دین از حکومت بود. سیاستمداری اصلاح طلب و خواستار رفاه اجتماعی مردم بود. با دگرواندیشان ، حتی با مخالفان و دشمنان خود ، آماده گفت و شنود بود و با رعایت نزاکت سیاسی با آنان صحبت می کرد. ایران‌دوست و مخالف مداخله نیروهای خارجی در امور داخلی ایران بود. زمانی که در ایوژیسیون بود و هنگامی که قدرت سیاسی را بدست گرفت ، خصلت دموکراتیک خود را از دست نداد. دکتر مصدق هنگام رهبری نهضت ملی ایران ، گروه های سیاسی و اجتماعی با افق های فکری مختلف را بسیج کرده بود.

چگونه می توان مصدقی بود اما در رابطه با دگرواندیشان خود مرکز بین و انحصارطلب شد؟ دکتر مصدق با مخالفین و حتی با دشمنان خود، با رعایت ادب و نزاکت سیاسی رفتار می کرد، چگونه می توان طرفدار مصدق شد اما به دگرواندیشان فحاشی کرد و لمبن وار رفتار نمود؟

دکتر مصدق به عنوان یک دموکرات ، طرفدار یک حکومت ترقی بود . چگونه می توان طرفدار مصدق بود اما از نظام ولایت ضیه و خمینی دنباله روی کرد؟

دکتر مصدق طرفدار انتخابات آزاد و دموکراسی پارلمانی بود. چگونه می توان طرفدار مصدق شد اما از خشونت و تخریب گرای طرفداری کرد؟

دکتر مصدق رهبر مبارزه علیه استعمار بود و همیشه خستار می داد که مبارزه با استعمار به مفهوم « ضدخارجی » بودن نیست . چگونه می توان طرفدار مصدق بود اما از سیاست ضدخارجی طرفداری کرد؟

۳ - گروه های چپ با جهان بینی مارکسیستی

گروه های چپ ، همه از سوسیالیسم طرفداری می کردند اما « مرزبندی » های مختلفی آنها را از همدیگر جدا می کرد. این گروه ها بر اساس تفسیرهایی که از مسائل سیاسی خصوصاً روابط بین المللی کشورهای کمونیستی به تامل می آوردند به طیف های مختلفی تقسیم می شدند. هر طیف به نام طرفداران یک « خط » نیز معرفی می شدند. مثلاً خط ۱ ، خط ۲ ، خط ۳ ، خط ۴ و خط ۵ . طرفداران هر خط ، خط دیگر را انحرافی ، ضد انقلابی ، خائن . . . معرفی می کرد.

به یاد دارم که خط ۵ را عده ای از کارگران چپ تشکیل داده بودند. آنها در تشکیلات خود روشنفکرانی را که « متناً کارگری » نداشتند، راه نمی دادند و حتی در اساسنامه خود نوشته بودند که اعضای آنها حق ازدواج با « روشنفکران غیرکارگری » را ندارند.

« مرزبندی » بین گروه های چپ به اینجا ختم نمی شد. گروه هایی که متعلق به یک « خط » (طیف) بودند، نیز ، با همدیگر سلوک نمی کردند. مطلق گرایی ، هرمنونی طلبی ، خودخواهی فردی و گروهی موجب تفرقه شده بود. استبداد رأی ، قدرت طلبی ، توطئه گری در مناسبات داخلی هر گروه نیز رایج بود و موجب انشعاب و حتی منجر به رفتار خشونت آمیز و کشتار در داخل یک سازمان می شد. بطور مثال : در سازمان چریک های فدایی خلق ایران از زمان تأسیس تا سال ۱۹۸۵ قریب چهل انشعاب بزرگ و کوچک ، روی داده بود.

فرهنگ خشونت و نفرت و مطلق گرایی . . . تبدیل به « برنسیب » های سازش ناپذیری می شد تا جایی که همزیم سیاسی و « رفیق » تشکیلاتی خود را پس از بروز اختلافات به رگبار گلوله می بستند (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره منازعات ، توطئه گری ها، انتقادات . . . به منابع زیر رجوع کنید. ۱)

آنچه که به شخصی من مربوط می شود:

هم اکنون ، قریب سی و پنج سال است که سابقه فعالیت سیاسی مداوم دارم میدان

فعالیت های سیاسی ام عبارت بودند از ۶ کنفدراسیون جهانی معصلین و دانشجویان ایرانی ، ۵ جبهه ملی ایران در خارج از کشور ، و ۵ جنبش چپ ایران ، بنابراین در این مدار خشونت و نفرت شرکت داشتیم . پرورش یافته جامعه ای هستیم که مدار بسته خشونت و نفرت در آن نقش تعیین کننده ای داشته است و هنوز دارد. در این مناسبات ، من تنها قربانی خشونت و نفرت نبودم بلکه به عنوان یک مبارز سیاسی به سهم خود در بازتولید خشونت و نفرت نیز نقش فعالی ایفا کرده ام . هر کدام از ما ، پندار و کردار خشونت بار خود را به نسل بعد ، به هم‌زم خود منتقل کرده ایم . به عبارت دیگر آگاهانه یا ناآگاهانه حامی و مجری فرهنگ خشونت جامعه بوده ایم . نگرشی به کارنامه سیاسی گذشته من نشان می دهند که در چارچوب کنفدراسیون ، در چارچوب جبهه ملی ، در چارچوب سازمانهای چپ ، از فرهنگ سیاسی خشونت و نفرت حمایت کرده ام . انگیزه های خشونت و نفرت برخاسته از جامعه و برخورداری از « تئوری های اکتسابی خشونت » ، موجب گردیدند که با طرفداران فرهنگ خشونت نیز «هم بیمان» شوم . بیانی فکری و تئوریک ما را در شعار : « قهر ارتجاعی را با قهر انقلابی پاسخ دهیم » می توان دریافت . به این وسیله افکار و اندیشه خود را توجیه میکردیم و مدار خشونت دور تسلی خود را می بیمودم .

استدلال ما این بود که برای مقابله با استبداد و خشونت رژیم ، باید متقابلاً به خشونت و نفرت متوسل شویم . . . هر کدام از طرفین نیز برای توجیه افکار و کردار خود ، طرف مقابل را مقصر اصلی معرفی می کرد.

من و دیگران که در « ایوزیسیون » بودیم ، اعتقاد داشتیم که رژیم شاه عامل اصلی سیاست خشونت و نفرت است و با از میان رفتن این رژیم فرهنگ خشونت و نفرت در جامعه نیز از میان خواهد رفت !

با چنین تفکری ، اکثریت سازمان های سیاسی ایران ، از چپ مارکسیست ، مجاهد ، ملی گرا ، محافظه کار و آخوند هم بیمان شدند و مشترکاً فریاد برآوردیم :

« ما همه سرباز توئیم خمینی ، گوش به فرمان توئیم خمینی »

در این مسابقه ، خمینی و همدستان او برنده شدند. پیروزی خمینی به مفهوم چیرگی فرهنگ خشونت و نفرت بخشی از گروه های اجتماعی بر سایر گروه های خوشنتر بود.

این حادثه تاریخی آنچنان تکانه‌دهنده و وحشتناک بود که موجب بحران فکری در بسیاری از گروه های چپ گردید. زیرا این گروه ها ، فرهنگ خشونت و نفرت بشوئیکی را الهام بختی و عایه خود می دانستند، اما در برابر « خمینیم » خلع سلاح تئوریک شدند. این امر موجب گردید که اکثر سازمان های چپ ، قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ، فروپاشند.

انتظاراتم از تداوم کنفرانس ملی و ارزش ها و معیارهای آینده مبارزه سیاسی :

باز، آنچه که به زندگی سیاسی من مربوط می گردد اینست که : با انگیزه های معین تاریخی و اجتماعی و با نگاه به نختی از معیارهای مبارزاتی ام ، بلزنگری سیاسی ام و سیاست ائتلافی ام که بر سنای فرهنگ خشونت و نفرت شکل گرفته بودند ، مدتی است که آنها را مورد سؤال قرار داده ام و آن اندیشه و کردارها را رد می کنم . به خاطر رد فرهنگ خشونت و نفرت در روابطم با افراد و سازمانها نیز تجدید نظر کرده ام .

در گذشته ، به خاطر باورهای سیاسی و تئوریک خشونتگرانه ، به افراد و سازمان های سیاسی متعددی از نظر مالی ، تسلیحاتی ، تشکیلاتی و تبلیغاتی یاری می رساندم تا مخالفین خود را بکشند ، لوله نفت منجر کنند ، دکل برق خراب کنند ، اماکن دوستی را منفجر کنند . . امروز از چنین اندیشه و روشهایی دوری می کنم و حاضر نیستم با چنین افراد و محافل دوستی کنم ، بنابراین ، با صدای بلند اعلام می کنم که به « مرزبندی » ها و « برنسیب » های خشونت و نفرت گذشته دیگر اعتقادی ندارم .

تشکیل کنفرانس ملی ، سرآغاز چنین حرکت سیاسی و فرهنگی است و به یاری همه دموکراتهای ایران آن را تداوم خواهیم بخشید.

مناسباتم را در آینده با دگرانديشان فقط بر مبنای آزادیخواهی و دموکرات منشی و شیوه های مدنی و انسانی تنظیم خواهیم کرد و در همین جا باید تأکید کنم که در مفهوم آزادیخواهی و دموکرات منشی نیز با افراد و سازمان های سنت گرا اختلاف نظر دارم . زیرا ، این مفاهیم را جامد ، محدود و غیرمتحول نمی دانم .

از دیدگاه من ، مفاهیم « چپ » ، « ملی » و « دموکرات » نیز تغییر کرده اند ، در حال حاضر « چپ » چیست ، کیست و چه می خواهد؟ اختلاف نظر و اشتراک مواضع آن با سایر گروههای « دموکرات » بر سر چیست و چگونه تعریف می شود؟

« ملی » و « مصدقی » کیست؟ آیا هر فردی که در شرایط تاریخی معینی به خاطر انگیزه های شخصی ، اجتماعی ، صادقانه یا فرصت طلبانه مدتی با مصدق همکاری کرد یا در « جبهه ملی ایران » عضویت داشت ، واقعاً « دموکرات منشی » ، « ملی گرا » و « مصدقی » است ؟
مناسبات ما با میلیون ها ایرانی که بی از مرگ مصدق متولد شده اند و در جبهه ملی ایران نیز عضویت نداشتند ، چگونه و با چه معیاری تعیین می شود؟

انتظاراتم از تداوم کنفرانس ملی اینست که :

« به مرزبندی ها و جدایی هایی که ناشی از فرهنگ خشونت و نفرت و انتقامجویی است ، خاتمه

دهد.

۱۱ همه نیروهای ملی و دموکرات ، با گونه گونی اندیشه ، برنامه و سلیقه در داخل و خارج از کشور متحد شوند.

۱۲ برای فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کنیم .

۱۳ برای استقرار حاکمیت ملی ، دموکراسی یارانشانی ، حکومت عرفی ، استقلال ملی ، ائتلاف و همبستگی ملی تلاش کنیم .

۱۴ زمینه های اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی ضعیف برای نهادی کردن دموکراسی فراهم سازیم .

۱۵ حقوق و حرمت انسانی دگرانديشان ، زنان ، اقلیت های مذهبی و اجتماعی و اقوام مختلف را محترم بشماریم تا همه افراد جامعه بتوانند در بناد قانون و آزادی های دموکراتیک ، بطور مساومت آمیز زندگی کنند و در سازماندهی و سازندگی جامعه شرکت کنند.

۱۶ با بریایی جنبش آزادیخواهانه و ملی در سراسر کشور فرهنگ سیاسی ، مدنی ، انسانی و خودسازی را جایگزین مطلق گرایی ، خشونت و نفرت کنیم .

منابع :

(۱) در پاسخ یک سکوت ، اسفند ۱۳۵۵ - نتایج سمینار و بسپادن درباره بحران جنبش چپ ، اکتبر ۸۵ - هوشیاری انقلابی، شهریور ۵۱ - نامه به رفقا، نشریه ۶- آذر ۴۷ - درباره انشعاب انحلال طلبان ، آبانماه ۴۸ - درباره دار و دسته « توفان » ، مارس ۶۹ ، سازماندهی و تاکتیک ، تابستان ۵۳ - اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران ، مهر ماه ۵۷ - نشریه « توده » از شماره ۱ تا ۲۴ - نقد گذشته (هسته رزم کمونیستی)، اردیبهشت ۶۴ - مسایل حاد جنبش ما ، (دو جلد)، اسفند ۵۵ و اردیبهشت ۵۶ - بر ما چه گذشت (دو جلد) تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰ - نگاهی از درون به جنبش چپ ، اردیبهشت ۱۳۶۶ و ده ها جزوه دیگر

فرهنگ خشونت و نفرت ، مانعی بزرگ

در راه استقرار دموکراسی در ایران

سخن از شرایط گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم سالاری است .

اگر بخواهیم با اندیشه گذشته و با شیوه های سنتی با این مسئله برخورد کنیم ، مبنای تئوریک آن را همه ما در جیب آماده داریم : سرتگونی نظام ولایت فقیه با شیوه مبارزه مسلحانه با ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری ، به رهبری یک سازمان (حزب) پیشاهنگ .

اما ، تجربه گذشته باید به ما آموخته باشد که برای نفی یک نظام و پذیرش یک نظام دیگر ، ضروری است که درباره همه ابعاد سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی تحولات آینده جامعه و مبارزه با دقت بیندیشیم ، از کلی گویی پرهیز کنیم و کوشش کنیم برای هر یک از مسائل مطروحه ، برنامه مشخصی ارائه بدهیم .

همچنین ضروری است که نگرش انتقادی را با منش دموکراتیک آمیخته کنیم و با تکیه به فرهنگ دموکراسی ، در جستجوی راه حل مطلوب تر اجتماعی باشیم .

علت مخالفت با نظام ولایت فقیه :

اگر با نگرشی انتقادی به طرح مسئله گذار از نظام ولایت فقیه بنگریم ، می توانیم سئوالاتی زیر را مطرح کنیم تا پاسخی منطقی و روشن به آنها بدهیم :

۱ - آیا برای گذار از نظام ولایت فقیه . . . باید این نظام و قانون اساسی آن را بطور اجتناب ناپذیری پذیرفت ؟ چرا باید پذیرفت ، آیا نوازن قوا (ضعف ایوزیسیون) در طرح چنین سیاستی مؤثر است ؟ چرا به کوششهای خود برای اتحاد عمل با نیروهای ملی و دمکرات ادامه نیندیشیم تا از موانع قدرت عمل کنیم ؟

دوستایکه چنین سیاستی را تعجب میکنند به عواقب منفی آن کاملاً اندیشیده اند ! طراحان چنین سیاستی باید دیالکتیک پذیرش و نفی این نظام و ابعاد طرح خود را با صراحت بیشتری روشن سازند .

۲ - آیا گذار از نظام ولایت فقیه . . . را از دیدگاه آن عده از مسلمانان شیعه که اصل ولایت فقیه را از دیدگاه مذهبی نفی میکنند ، مطرح میکنیم ؟ و آیا خواستار حکومت اسلامی بهتری هستیم ؟

۳ - آیا گذار از نظام ولایت فقیه . . . را با نگرش ضدمذهبی طرح میکنیم ؟ در اینصورت نظر ما درباره باورهای مذهبی دیگران چیست ؟

۴ - آیا گذار از نظام ولایت فقیه . . . را با دیدگاه طرفداری از حکومت عرفی (لائیت) مطرح میکنیم ؟

علت موافقت با نظام مردم سالاری :

مطرح شده است که هدف از گذار از نظام ولایت فقیه ، دستیابی به نظام مردم سالاری است . عقیده داریم که باید معصود خود را از محتوا ، مناسبات و مکانیسم های نظام مردم سالاری توضیح دهیم تا عوامفریبان نتوانند از واژه " مردم سالاری " سوء استفاده کنند . برای روشن شدن این مسئله چند مثال تاریخی می زنم :

آیا بلشویک ها در روسیه با قدرت و اراده مردم به قدرت رسیدند و حکومت آنها پایگاه مردمی نداشت ؟

آیا حاکم با اتکاء به توده های عظیم سازمان یافته کشور آلمان به جنگ نژادپرستانه نیرداخته بود ؟ و آیا مردم این کشور ، از زیر و جوان برای او جانباری نمیکردند؟

آیا خمینی با عوامفریبی مذهبی و با اتکاء توده های عظیم مردم حکومت نمیکرد؟

آیا جمال عبدالناصر سبیل اراده مردم مصر و بخش بزرگی از دنیای عرب نبود؟

آیا رهبران سیاسی نظام مردم سالاری مطلوب ما " صادق تر " ، " دلسوزتر " و " با ایمان تر " از رهبران مذکور خواهند بود یا اینکه باید متکی به ارزش ها ، نهادها و مناسباتی بود که در آن آزادی و دموکراسی حاکم باشند؟

مردم جامعه ما مژده تلخ فریبکاری ها ، خوش باویری ها ، شکست ، آواره گی و ویرانی را چشیده اند و تجارب بسیاری کسب کرده اند . بنا بر این نباید به کلی گویی ها اکتفا کرد و نخبه گان جامعه که احساس مسئولیت اجتماعی میکنند ، حق ندارند بدون آگاهی از روند تحولات سیاسی و بدون نگرش انتقادی به ابعاد برنامه های سیاسی و ساززاتی ، گام بردارند .

با توجه به سنوالبهای مطرح شده ، دیدگاههای خودم را بطور فشرده مطرح میکنم :

مخالفت با نظام ولایت فقیه و نفی کامل نظامهای مذهبی و ایدئولوژیکی .

از آنجائیکه طرفدار آزادی و دموکراسی و خواستار کثرت گرایی (پلورالیسم) فکری و سیاسی هستیم ، با هر نوع حکومت مذهبی و ایدئولوژیکی مخالف هستیم . عقیده داریم که برای بیان مخالفت با نظام های دیکتاتوری و مطلق گرا ، نیازی نیست که حتماً به نیروی بزرگی تکیه کنیم ، بلکه بعنوان یک فرد نیز میتوانیم با تکیه به ارزش ها و معیارهای آزادی و دموکراسی باورها و اعتقادات خود را با صراحت بیان کنیم .

اعلام موضع ، به مفهوم داشتن توان و قدرت برای تغییر مناسبات نامطلوب نیست . فقدان نیرو ،

سایه عوچب اتخاځ سیاست های فرست طمانه و تاکتیکی در مسائل اصولی و استراتژیک بشود و از آنجانبکه آزادی و دمکراسی مسائل تاکتیکی نیستند ، متحدین مبارزاتی ما نیز حق ندارند با اصول و مانی آزادی و دمکراسی بطور تاکتیکی برخورد کنند!

نظام مردم سالاری مطلوب ما :

ممکن است برداشت های مختلفی از نظام مردم سالاری وجود داشته باشد . لذا ، درک خودم را از نظام مردم سالاری مطلوب ، تشریح میکنم .

الف - اصول و مانی نظام .

نظام مطلوب ما باید به اصول آزادی و دمکراسی یابیند باشد تا این نظام از نظر سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ، محتوای دمکراتیک ، مردمی ، سالتخواهانه و رشد یابنده داشته باشد . آزادی چیست ؟

آزادی فضانی است که هر فرد و گروهی بتواند در آن ، نظر و اندیشه خود را آزادانه بیان کند ، بنویسد و منتشر سازد . حزب ، گروه و انجمن مطلوب خود را تشکیل دهد. شغل ، محل اقامت ، محیط زیست و یوشی خود را آزادانه انتخاب کند . حق انتخاب کردن و انتخاب شدن . . . داشته باشد .

حدود آزادی بوسیله قانون معین می شود و قانون نیز بوسیله خود مردم بطور مستقیم و یا از طریق نمایندگانی که برمیگزینند ، وضع می شود و در آن حدود آزادی های فردی و اجتماعی مردم ، حدود اختیارات حکومت و نهادهای مختلف تعیین می گردند.

در یک جامعه دمکراتیک ، قوانین ابدی و ازلی نیستند و با روند تحولات و تکامل جوامع بشری ، محتوای قوانین نیز تغییر می کنند.

دمکراسی چیست ؟

دمکراسی مناسباتی است که در آن ، مردم حق تعیین سرنوشت خویشی را داشته باشند . در جامعه ای که بر اصول دمکراسی استوار است ، همه مردم برابر و آزادند و همه مردم در تعیین شکل و محتوای نظام سیاسی و اجتماعی خود آزادانه تصمیم می گیرند.

محتوای دمکراسی محدود و جامد نیست ، بلکه با روند تحولات و تکامل جوامع بشری ، مفهوم گسترده تر و وسیعتری پیدا می کند.

با توجه به شرایط اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران و تجاربی که تاکنون بدست آمده است ، نمیتوانیم به یک تعریف کلی از دمکراسی بسنده کنیم و برای استقرار و تداوم دمکراسی در ایران ، ضروری است موارد و مسائل زیر را مدنظر داشته باشیم :

۱ - تساوی حقوق زن و مرد .

۲ - کثرت گرانی (پلورالیسم) در همه زمینه ها ، یعنی توجه به گونه گونی اندیشه ها ، سلیقه ها ، گونه گونی اقوام ، زبان ، فرهنگ ، ادیان و مذاهب . . . در ایران .

۳ - خدشه ناپذیری شرف ، حیثیت و حرمت انسانی .

۴ - برقراری حکومت قانون و تساوی حقوق شهروندان در برابر قانون .

۵ - جدائی دین و ایدئولوژی از حکومت .

۶ - عدم تمرکز قدرت اداری - سیاسی و واگذاری اداره امور محلی و منطقه ای به خود مردم .

۷ - استقلال کامل دستگاه قضائی و قانونگذاری .

۸ - یتیمانی از نهادهای مردمی و بیغرض برای نظارت بر امور و حراست از قانون اساسی کشور .

۹ - تأمین رفاه ، امنیت و آسایش عمومی و کوشش برای استقرار عدالت اجتماعی .

ب - ابزار و وسائل دموکراسی :

تجربه های ناکام و از هم گسسته دموکراسی از زمان انقلاب مشروطیت تاکنون ، بیانگر این واقعیت هستند که بدون برخورداری از " نهاد " های دموکراسی ، اصول آزادی و دموکراسی نمیتوانند دوام و قوام داشته باشند. بنابراین ، ضروری است که نهادهای مختلف سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی در جامعه شکل بگیرند ، پایه های مردمی داشته باشند و بصورت ابزار و مکانیسم های مقاومت اجتماعی در جامعه عمل کنند و " توازن " قوا را در جامعه تضمین کنند.

نهادهای را میتوان به شرح زیر تقسیم بندی کرد:

۱ - نهادهای دموکراسی در رأس قدرت (حکومت و دولت) .

یک نظام سیاسی که بر اصول دموکراسی استوار است ، دستگاه حکومت و ارگانهای دولتی آن باید دیوانسالار باشد. دستگاه قضائی (دادگستری) آن باید مستقل باشد . حکومت و دستگاههای دولتی در امور قانونگذاری (مجلس) اعمال نفوذ نکنند و استقلال عمل آن را از بین نبرند. رسانه های خبری در انتخاب حکومتگران نمانند. ارگانهای اجرائی نظیر نیروهای انتظامی و ارتش توسط نهادهای مردمی نظیر مجلس تحت نظارت و کنترل قرار بگیرند.

۲ - نهادهای دموکراسی مردمی در پایه های جامعه :

برای گسترش دموکراسی و تعمیق بخشیدن فرهنگ آن در جامعه و همچنین ایجاد " توازن قوا " به منظور حراست از دموکراسی و تداوم بخشیدن آن ، ضروری است که نهادهای مختلفی از قبیل احزاب و گروه های مختلف سیاسی و صنفی و همچنین نهادهای اجتماعی به منظور دفاع از حقوق بشر ، مبارزه علیه جنگ تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی ، حمایت از کودکان ، معلولین و

کهنسالان ، تأمین حقوق زنان و اقوام و محرومین جامعه . . . ایجاد کردند.

در یک نظام مردم سالار که بر اصول دموکراسی استوار است ، مردم بطور مستقیم (همه پرسی) یا از طریق مجلس های ایالتی ، ولایتی و ملی در تصمیم گیری ها شرکت میکنند . مجلس (پارلمان) یک نهاد مهم دموکراسی محسوب می شود .

فرهنگ دموکراسی

برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک ، نیاز به فرهنگ دموکراسی داریم و برای اینکه از فرهنگ دموکراسی برخوردار شویم ، ضروری است که از اصول آزادی و دموکراسی اطلاع داشته باشیم . اطلاع از اصول آزادی و دموکراسی ، شرط لازمی است اما کافی نیست . شرط مهم و اساسی برای تحقق دموکراسی بکاربردن و بکارگرفتن و عمل کردن بر مبنای اصول دموکراسی می باشد که منتهی و رفتار عا را تعیین و هدایت می کند . مرحله بعدی ، تجربه آموختن ، تعمیق بخشیدن اطلاعات و آگاهی از مفاهیم دموکراسی و سپس اتخاذ تدابیر جدیدتر برای گسترش دموکراسی و حراست از آن میباشد که مجموعاً فرهنگ ما را درباره دموکراسی تعیین میکند .

قبلاً اشاره شد که تجربه دموکراسی در ایران از هم گسته و ناقص بوده است . لذا باید ارزیابی بعمل آورد که آیا عامل فقر فرهنگ دموکراسی ، توده های مردم هستند یا اینکه " نخبگان " جامعه مقصودند ؟ به عقیده من ، نخبگان (ایلت) جامعه ، حامل فرهنگ دموکراسی یا ضد دموکراسی در جامعه هستند و روشنفکران بخت " روشنگر " جامعه و برگزیدگان فکری جامعه محسوب می شوند که وظیفه روشنگری و آگاهی دادن را برعهده دارند . بنابراین هر انسان فارغ التحصیل (درس خوانده ای) را نمیتوانیم " روشنگر " بنامیم .

مشکل ما در ایران اینست که اکثریت نخبگان (ایلت) جامعه و از جمله " روشنفکران " از فرهنگ دموکراسی بهره چندانی نبرده اند . برای اینکه متوجه فقر فرهنگ دموکراسی و نقش تخریبگرانه نخبگان و از جمله روشنفکران ایران در این رابطه بشویم ، نیازی نیست که از شخصیت های بزرگی نظیر هگل ، مارکس ، کانت ، وولتر ، میشل فوکو و غیره نقل قول بیاوریم ، بلکه بازیگران اصلی صحنه های سیاسی - فرهنگی کشورمان ، خودمان هستیم . باید از خودمان سؤال کنیم چه کسانی اصول و ارزش های آزادی و دموکراسی را در ایران بایمال کردند ، توده های مردم بودند یا " نخبگان " جامعه ؟

چرا حکومت‌هایی که بایبند به اصول دموکراسی بودند در ایران دوام و قوام نیاوردند ، فقط

توضیح‌های خارجی بود یا اینکه هر بار، بخشی از نخبگان جامعه فضالانه علیه اصول دموکراسی عمل کردند و بخشی دیگر نقش کمر، کور و لال و تماشاچی را در برابر حوادث ایفا کردند!

آقای محمد شمس لنگرودی از نویسندگان و پژوهشگران داخل کشور، در مقاله‌ای تحت عنوان «مطلق‌نگری، مانعی بزرگ در راه دموکراسی» در مجله آدینه می‌نویسد: «... در این جوامع، آن حزب، فرد، گروه... که بر جامعه حاکم می‌شود، از آنجا که باور خود را یگانه نعمت و خیر و حقیقت بخت‌ناپذیر می‌داند، به هیچ وجه، حتی با از دست رفتن کل نظام، راضی و حاضر به واگذاری و یا تقسیم قدرت مطلق خود نیست...» سپس در توصیف مطلق‌نگری چنین ادامه می‌دهد:

«... متأسفانه مطلب به همینجا ختم نمی‌شود. اندیشه دیگر هم وقتی که به قدرت می‌رسد، تمام تلاش را برای نابودی ناحق و استقرار حق که کسی جز خود آن حزب، فرد یا گروه نیست بکار می‌بندد و نتیجه همان می‌شود که از نخست بوده است: استبداد دیگر.»

«... نتیجه اینکه، در چنین جوامعی، طی هزاران سال، با تحمیل، تحمیق، تأمین، تأدیب، سرور و تبعیتی در جوهره فرهنگی بوجود می‌آید که نامش همانا «اماندگی» و «عقب ماندگی» فرهنگی است که تابعی و روشنتر نمی‌شناسد و نشانه‌های درون زای «عقب ماندگی» ناگزیر جوامع استبداد زده، نهادینه شدن خوی خود حقیقت‌بینی مطلق و لذا استبدادگری و استبدادپذیری، انحصارطلبی، تنگ‌نظری، یگانگی از مرکز تصمیم‌گیری، تمایل مغرورانه به تقویض اختیار، فرار از مسئولیت‌پذیری، فرصت‌طلبی، دورویی، فلیج شدن روح ابداع، درون‌گرایی و نرس خوردگی، انتقادناپذیری و بی‌بازی مفساد اجتماعی دیگر است که جملگی ریشه در ریشه به یکدیگر گره خورده‌اند و در دایره‌ای تاریک، سرگردان و وامانده به همان نقطه کور اول می‌رسند.» (مجله آدینه، شماره ۸۴ - ۸۵، ص ۴۴ و ۴۵، آبانماه ۷۲)

آقای مهندس مهدی نازرگان درباره فقدان آزادی و دموکراسی، در همان مجله می‌نویسد:

«... ما ایرانیها وقتی انقلاب کردیم و حرف آزادی را زدیم نه معنی و منظور آزادی را فهمیده بودیم، نه در خلق و خو یا در خون و وجودمان کمترین بوی آزادیخواهی استشمام می‌شد و نه اصلاً اعتقادی به آزادی و اطمینان و آمادگی برای همکاری و مدیریت دستجمعی داشته یا تعلیم‌تربینی برای حکومت و دموکراسی و حاکمیت قانون و ملت گرفته بودیم.»

سپس دلایل آزادیخواهی و خودکامگی را اینچنین توصیف می‌کند:

«... آنها که منادی و مدعی آن هستند وقتی زیر فشار و آزار قرار می‌گیرند فریاد و فغان آزادی سر می‌دهند ولی آزادی را برای خودشان می‌خواهند نه آنکه حق همگان بدانند و اگر دم گاو

به دستشان آمده و صاحب عختصر اختیار و اقتداری بتوند خودکامه عمل خواهند کرد .
(همانجا صفحه ۲۱)

آقای محمد عفتاری ، شاعر ، نویسنده و پژوهشگر ایران ، با نگرشی انتقادی و عمیق ، رویدادهای ایران را مورد ارزیابی قرار می دهد ، اندیشه ها و منش خود و سایر روشنفکران را بطور علمی و منطقی به نقد می کشد و بعنوان یک انسان دردمند ، مسئولانه اعلام می کند:
` با عریان شدن ذات مان در انقلاب ، اصل فرهنگ و هستی مان مورد پریش قرار گرفته است ؛ چه بودیم که چنین شدیم . بازاندیشی به ارزش ها و مفروضات در گرو پریشی است . . . ` (برگ گفت و شنید ، ص ۱۲) .

محمد مختاری در نوشته ها و گفتارش کلی گویی نمی کند، بلکه ابعاد و اجزاء فرهنگ استبدادی و خشونت را با ذکر مثالهای مستند و مشخصی عریان می سازد و از همه مهمتر با شهامت و شجاعت، اندیشه ها و منش خودش را نیز بطور تحلیلی به نقد می کشد.

بطور مثال ، او در مقدمه کتاب ` انسان در شعر معاصر ` که در تیر ماه ۱۳۶۸ نوشته است ، ماجرای اخراج پنج نفر از اعضای برجسته ` کانون نویسندگان ایران ` را در سال ۱۳۵۸ که خودش نیز در اخراج آن افراد نقش فعالی ایفا کرده بود، شرح میدهد و این عمل ضد دموکراتیک را به نقد می کشد.
او می نویسد:

` . . . کم کم مانند بسیاری دیگر در می یافتیم که انگار در این جامعه ، از منتهی الیه راست تا منتهی الیه چپ کم و بیش و با اختلافها و تفاوتهایی ، اغلب گرفتار همین عضل هستیم و با توجه به آنچه در جامعه می گذشت ، کم کم روشن می شد که کمتر کسی ، کسی را قبول دارد، کمتر کسی حق و حضور دیگری را رعایت می کند .

` . . . مخالف نه تنها قابل احترام نیست ، بلکه درخور هتک منزلت و شأن و حرمت نیز هست . هر مخالفی خواه ناخواه یک دشمن به حساب می آید ، هر دشمن نیز تنها درخور ستیز و خصومت است . . .

` . . . هر کس خود را محق می داند که از زبان همه سخن گوید و به جای همه تصمیم بگیرد .
(ص ۱۳ و ۱۴)

` . . . کم کم می اندیشیدم که عگر ماجرای ` پیشنهاد اخراج ` نیز از دایره چنین مشخصاتی بیرون بوده است ؟ مگر نه اینستکه ما نیز به هر حال نمی توانسته ایم راه حل دیگری برای مشکل بیابیم و پیشنهاد کنیم ؟ (همانجا ، ص ۱۴ و ۱۵)

محمد مختاری . فقط دردها را بیان نمیکند، فقط انتقاد میکنند. بلکه راه حل نیز جستجو و پیشنهاد می کند. او می نویسد:

... اما دموکراسیم یک امر تجربی و یک دستاورد جمعی است و نه یک مسأله صرفاً آموزشی یا اخلاقی که بشود آن را به افراد توصیه کرد، اما در موفقیت جمعی آن را از یاد برد و نمی توان به صرف خواندن اصول و اسلوب آن در کتابها دمکرات شد. پذیرش حضور و حق و رأی دیگری باید از راه تجربه مستمر اجتماعی ، مادی و معنوی برای نهادهای جامعه و مردم به صورت یک امر درونی درآید. (همانجا ، ص ۱۷ و ۱۸)

او در جای دیگری مطرح میکند که "... در جامعه ما "ایوزیسیون" در معنای مخالفت سیاسی و گروهبندی بر مبنای بحث و رأی و نظر و انتخاب وجود نداشته است . کشور ما کشور ، سازات خونین ، بوده است ." (مجموعه سخنرانی ها ، برگ گفت و شنید ، ص ۳۶)

... سبزی با دیکتاتوری ها یا با عوامل آنها ، از هر بابی و به هر علتی ، چه از دیدگاهی سنتی و چه از دیدگاهی پیشرو ، وسیله ای می شده است برای برانگیخته شدن احساسات عواطف و گاه به همدلی های شدید با افرادی می انجامیده است که صرفاً "یاعی" بوده اند.

... در این میان هر گونه "سبزی" هم به مبارزه تغییر می شده است . حتی در دهه پنجاه بعضی از گروهها بودند که برایتان مهم نبود چه بگویند، مهم کشیدن اسلحه بود. (همانجا، ص ۳۷ و ۳۸)

... در جامعه ای که اختلاف پذیرفته نیست ، عمدتاً و به ناگزیر خصومت گسترش می یابد. جامعه ای که نمیتواند در تفاوت ها به تفاهم برسد، تقابل ها به سبزی می گراید. (همانجا، ص ۳۸)

این فرهنگ سبزی ، خشونت و نفرت که توسط نخبگان جامعه تبلیغ می شوند و بکار گرفته میشوند ، از نسلی به نسل بعد انتقال می یابد و از طریق نخبگان (ایلیت) جامعه به توده مردم انتقال عیباید. بطوریکه در زندگی روزمره ، در محیط خانوادگی ، در محل کار ، در کوچه و بازار ، بر سر کمترین چیزی با همدیگر دعوا می کنند، به همدیگر فحاشی می کنند.

به قدرت رسیدن خمینی و استقرار رژیم ولایت فقیه ، کارنامه فرهنگ سیاسی اکثریت نخبگان و روشنفکران ایران می باشد. بسیاری از همین نخبگان ، هنوز هم موفق نشده اند که نقد واقع بینانه ای از افکار و کردار ضد دموکراتیک گذشته خود بعمل آورند و لذا آن اندیشه ها را تا به امروز با خودشان یدک می کشند.

بی دلیل نبود که بسیاری از همان محافظ حتی پس از آوارگی ، در خارج از کشور نیز با مخالفین سیاسی خود با فحش و ناسزا و کتب کاری در محل ناهارخوری دانشگاه ها (نمونه : در پاریس ،

فرانکفورت، گلن . . .) و در اجتماعات سیاسی، روبرو شدند و می شوند.

بی دلیل نیست که هنوز تحت لوای آزادیخواهی، نثریاتی که انتشار می دهند صفحات مهمی از آن را اختصاص به فحاشی، اتهام زدن، هتک حرمت مخالفین و ایجاد محیط سوءظن . . . میدهند (نمونه: مجله "میهن"، در پاریس شماره ۱۱. تیرماه ۷۴ و شماره ۱۲، مرداد ۷۴).

فرهنگ مقاومت و تفاوت آن با فرهنگ خشونت

خصوصیات فرهنگ خشونت و نفرت را قبلاً برشمردیم که بطور اساسی برای پاسخگویی به هر مآله ای به زور و سبیز متوسل می شود، از شیوه "گفت و شنید" اجتناب میکند و برای از میدان بدربردن مخالفین خود بکارستن هر وسیله و شود ای را جایز می شمارد. مطلق نگری، دیکتاتوری، اطاعت و فرمانبرداری، معانی این فرهنگ را تشکیل می دهند.

هنگامی که دیکتاتوری باشد، هنگامی که به حرمت و حقوق انسانی افراد تجاوز می شود، هنگامی منافع ملی مردم و میهن ما مورد تجاوز بیگانگان قرار می گیرد و . . . مبارزه می کنیم و تا به آزادی، دموکراسی، استقلال و حاکمیت ملی . . . دست نیاییم دست از مبارزه و مقاومت برنخواهیم داشت. بعبارت دیگر، مبارزه و مقاومت عینکیم تا مناسبات ناهنجار و نامطلوبی را تغییر دهیم. معیار سنجی "مناسبات ناهنجار و نامطلوب" باید در فرهنگ مبارزه و مقاومت روشن باشد. یعنی با اصول و عوازین آزادی و دموکراسی و عوازین جوامع متمدن و حقوق بشر انطباق داشته باشد. هنگامی که شکل و محتوای مبارزه از چارچوب معیارهای فوق خارج بشود، به سمت و سوی همان "مناسبات ناهنجار و نامطلوب" سوق داده می شود که ظاهراً قصد تغییر آن را داشتیم.

بنابراین، برای استقرار دموکراسی نمیتوانیم به "زور" و "خشونت" متوسل شویم. زور، خشونت و نفرت دارای بار فرهنگی خاصی است که با فرهنگ دموکراسی در تعارض می باشد.

فرهنگ مقاومت، از فرهنگ گفت و شنود (دیالوگ)، یعنی "گوش دادن به سخنان دیگران"، برپسش کردن و پاسخ دادن، نقد کردن و بردباری در نقد شنیدن حاصل میگردد. فرهنگ مقاومت، از نگرش انتقادی، بخاطر عقابله با مطلق گرایی و از تکثر کثرت گرایی (پلورالیسم) حاصل می گردد.

فرهنگ مقاومت موقفی عینی می شود که نه تنها مدافع حقوق خود باشیم، بلکه هنگام پایمال شدن حقوق دیگران نیز سکوت نکنیم و بطور "مصلحت آمیز" چشم و گوش و زبان خود را نسنجیم. برای شناختن فرهنگ مقاومت، باید:

الف - به اصول آزادی و دموکراسی و حقوق بشر آگاهی و اعتقاد داشت،

ب - در برابر ناهنجاری ها مقاوم بود، و از همه مهمتر:

با اتخاذ سیاست‌ها و عملکردهای از هم گسته و ناپایدار، اثربخشی، ارزش و اعتبار مقاومت از بین می‌رود.

در ایران، فرهنگ مقاومت از غنای کافی برخوردار نیست، چون نیروهای سیاسی و نخبگان جامعه، در برابر دیکتاتوری و مناسبات ناهنجار و نامطلوب اجتماعی، با دو شیوه متضاد و نامطلوب، مبارزه و مقابله می‌کنند. اکثریت سبزه‌جو و خوشنتر هستند و بخش دیگر نیروهای سیاسی، منفعل، ساکت و خموش هستند و هر چند سال، پس از مصلحت‌اندیشی‌های مکرر، با به میدان مبارزه و مقاومت می‌گذارند و چون از غنای فرهنگ دموکراسی برخوردار نیستند، مبارزه و مقاومت را نیمه تمام در نیمه راه، رها میکنند.

نتیجه اینکه:

برای مقابله با دیکتاتوری و فرهنگ خشونت و نفرت، باید فرهنگ مقاومت را ترویج داد، آن را با فرهنگ دموکراسی غنی ساخت و با پیگیری و تداوم بخشیدن آن، همچنین با ایجاد نهادهای مقاومت، کوشش بعمل آوریم تا اصول آزادی و دموکراسی در جامعه مستقر شوند و تداوم پیدا کنند.

نیویورک، ۱۷ فوریه ۹۶

عضو هیأت هماهنگ کننده کنفرانس ملی، حسن ماسالی

منابعی که مورد استفاده قرار گرفته اند:

- انسان در شعر معاصر، محمد مختاری، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷۱، تهران.
- برگ گفت و شنید (مجموعه سخنرانی‌ها)، محمد مختاری، نشر آفر، زمستان ۷۴، کانادا.
- پایه‌های دموکراسی، پرویز دستمالچی، چاپ اول، زمستان ۷۲، برلین - آلمان.
- نقدی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه، پرویز دستمالچی، چاپ اول، اسفند ۷۳، برلین - آلمان.
- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، دکتر عصطفی رحیمی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، تهران.
- (تکثیر از طرف نهضت مقاومت ملی ایران).
- مجله آدینه، شماره ۸۴ - ۸۵، آبان‌ماه ۷۲، تهران.

این مقاله در کنفرانس (سمینار) نیویورک که در تاریخ ۱۷ و ۱۸ فوریه ۹۶

برگزار گردیده بود، مطرح گردید.

نقش " فرهنگ سیاسی " و " روان اجتماعی "

در استقرار دموکراسی

هر کدام از ما ، در زندگی روزمره اجتماعی ، هنگام گفت و شنید و هنگام تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی خود با دگراندیشان و سایر افراد اجتماعی ، " گفتار " خاصی از آنها می شنویم ، همچنین " کرداری " از آنان مشاهده می کنیم که بیانگر ساختار " ذهن " و " روان " افراد جامعه و نمایانگر " منش " آنان می باشد.

هر فردی که با به برض اجتماعی میگذارد، از نظر " اندیشه " ، " گفتار " و " کردار " خصوصیاتی کسب میکند که از برخی جهات منحصی به فرد است و ویژگی های فردی آن را تشکیل میدهد. اما، افراد جامعه ، بعلت جایگاه طبقاتی و اجتماعی و خصوصیات فرهنگی که کسب می کنند ، طی روندی خصلت های مشترکی بدست می آورند که از منابع و جوهر واحدی نشأت میگیرند.

در اینجا کوشش میکنم ، انگیزه ها و عواملی که سامانه اندیشه گیری ، گفتار و کردار اجتماعی ما را بوجود می آورند و از آن طریق موجب شکل گیری " فرهنگ عمومی " ، " روان اجتماعی " و یا " فرهنگ سیاسی " حاکم در میان توده مردم و نخبگان (الیت) جامعه می شوند، تشریح کنم . ابتدا ضروری است که اشاره کنم که از دیدگاه من ، " فرهنگ سیاسی " بخشی از " فرهنگ عمومی " جامعه است که حاملین آن بطور عمده نخبگان (الیت) آن جامعه می باشند.

" فرهنگ عمومی " و " روان اجتماعی " حاکم در جامعه بطور عمده بوسیله توده مردم شکل میگیرند و مناسبات " روپناشی " هستند که بطور متقابل در مناسبات " زیربنایی " و اقتصادی جامعه اثر میگذارند.

" فرهنگ عمومی " و " روان اجتماعی " چگونه شکل میگیرند ؟

جامعه شناسان و روانکاوان اجتماعی ، عوامل مختلفی را در شکل گیری فرهنگ و روان اجتماعی موثر میدانند:

- ۱ - شرایط کلی جامعه (تولیدی ، اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی)،
- ۲ - تعلقات و انگیزه های طبقاتی ،
- ۳ - شرایط طبیعی و محیط زیست (کوه ، دشت ، صحرا ، گرما ، سرما ، سیل ، زلزله ، شهر ، ده ، صنعت ، تکنولوژی)،

۴ - حوادث و رویدادهای متفرقه (جنگ ، فحطی ، شکست ، پیروزی ، آوارگی ، مهاجرت) ،

۵ - اطلاعات و دانش انسانی ، تجارب اجتماعی .

عوامل فوق . بطور عمده در شکل گیری بینش و عشق ، شعور و احساس ما مؤثر هستند و نقش تعیین کننده ای در سامانه بخشیدن " جوهر انسانی " و محتوای شخصیت اجتماعی ما ایفا میکنند.

شخصیت اجتماعی ما چگونه ساخته میشود ؟

لونا چارسکی ، یکی از نظریه پردازان روسیه ، عقیده دارد که " . . . انسان بخودی خود یک لوح پاک کوچک ، یک ورق کاغذ سفید ، از همان کودکی شروع به ثبت حروف زندگی میکند . . . " روانکاوان و جامعه شناسان مختلف بر این عقیده هستند که " واقعیت " هائی که در خانه ، در مدرسه ، در جامعه ، در محیط زیست و در اثر رویدادهای مختلف " دریافت " می شوند ، طی روندی در ضمیر انسانها " درونی " می شوند و تحت شرایط تاریخی و اجتماعی معینی " تجدید تولید " می گردند و نهایتاً شعور ، احساس ، بینش و منش انسانها را سامانه می بخشدند که بصورت " پندار " ، " گفتار " و " کردار " انسانها نمود خارجی پیدا میکنند .

بینش و منش انسانها ، بارها و بارها که تجدید تولید می گردند تبدیل به " عادت " های اجتماعی می شوند: عادت به نوعی اندیشیدن ، عادت به نوعی رفتار کردن ، عادت به شیوه ای سخن گفتن و از لغات و واژه های خاصی استفاده کردن . . .

" عادت " های اجتماعی ، نیروی بزرگی هستند که در هر انسان و در جامعه " فرامین " تعیین کننده ای صادر میکنند و انسانها و گروههای اجتماعی را " در عمل انجام شده ای " قرار میدهند. بطور مثال : " عادت " به سبزه ، عادت به تخریب ، عادت به خشونت ، عادت به سلوک و همزیستی ، عادت به عبرتانی . . .

باید توجه داشت که " واقعیت " های مادیت یافته در ضمیر انسانها ، همیشه " حقیقت " را بیان نمیکند. بختی و یا قسمت اعظم آنها در جوامع موجود دنیا ، " کاذب " غیرعلمی و ارتجاعی هستند که از مناسبات اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی عقب مانده ، ارتجاعی و استثمارگری نتیجه می شوند و " شعور کاذب " انسانها را بوجود می آورند .

در جوامعی که " ذهن " و " روان " انسانها مورد تهاجم عناصر غیرعلمی ، خرافات و تخریبگرانه . . . قرار دارند " شعور کاذب " را پیورش میدهند و " عادت " های ارتجاعی و نامطلوبی را رواج می دهند.

جوامعی که در آن ، مناسبات تولیدی و اجتماعی تکامل یافته تری وجود دارند و سیطره قدرتمدارانه در خانواده و در جامعه بطور نسبی تضعیف شده اند ، شعور علمی ، آزاداندیشی و منش

دمکراتیک و عادت های انسان‌گرایانه نیز تقویت می شوند و مرور در جامعه حاکم می گردند. بنابراین ، فرهنگ و روان اجتماعی حاکم در هر جامعه ، آئینه برگردان شرایط و مناسبات حاکم در آن کشور می باشد.

با توجه به چنین مقدمه ای ، ضروری است که ارزیابی مشخصی بعمل آوریم که محتوای فرهنگ و روان اجتماعی حاکم در ایران چگونه سامانه یافته اند؟

عواملی که در شکل گیری فرهنگ و روان اجتماعی جامعه ایران نقش تعیین کننده ای دارند عبارتند از :

۱ - در ایران مناسبات تولیدی و اقتصادی عقب مانده و ناموزون و از هم گسته است . تشدید تضاد طبقاتی ، تشدید فقر ، تشدید ناامنی های اقتصادی و اجتماعی موجب کینه توزی ها، خشم و نفرت عمومی شده است .

دیکتاتوری مذهبی که دهها بار خونخوارتر ، وحشتناکتر و تخریب گستر از گذشته است ، تعادل سیاسی و روانی توده مردم و جامعه را از بین برده است و فرهنگ خشونت و نفرت را گسترش داده است .

وایسگرانی فرهنگی ، با معیارها و ارزش های قرون وسطانی به مردم دیکته می شوند و ارزش ها و معیارهای انسانی ، آزادی و دمکراسی پایمال می شوند.

۲ - ناامنی های اقتصادی ، سیاسی و وایسگرانی فرهنگی ، انگیزه های فرهنگی و اقتصادی و جایگاه طبقاتی اقشار مختلف اجتماعی را مخدوش کرده است . غارت ، فساد و تخریب . . . جایگزین تولید ، همبستگی اجتماعی و سازندگی در جامعه شده است .

۳ - کشور ایران از نظر شرایط طبیعی و محیط زیست از منابع سرشار طبیعی ، معدنی و انرژی برخوردار است اما ، به علت عقب ماندگی سیاسی ، وایسگرانی و بی کفایتی مدیریت کشور، مردم نه تنها قادر نیستند از منابع مزبور در راه رفاه عمومی و تکامل اجتماعی بهره برداری کنند، بلکه با رویدادهائی نظیر زلزله و سیل . . . هر سال هزاران نفر کشته ، دهها ده و شهر ویران می شوند و صدها هکتار جنگل و منابع طبیعی دیگر نیز از بین میروند. آلودگی ها و نابسامانی محیط زیست و قدرت تخریبگرانه طبیعت با حاکمیت تخریبگر ، علیه مردم وحدت عمل دارند.

۴ - چندین سال جنگ ویرانگرانه بین ایران و عراق ، سائها سرکوب و خونریزی مردم در نقاط مختلف کشور خصوصاً در کردستان ایران ، موجب آوارگی ، بی خانمانی ، مهاجرت مردم شده است و فروپاشی اقتصادی ، نابودی نیروهای تولیدی ، ناامیدی و آشنگی سیاسی و روانی را در جامعه فراهم کرده است .

۵ - دانش آکادمی و اطلاعات عمومی مردم جامعه ، سالها است که در حد " توضیح المسائل " آخوندها تنزل کرده است . " ایدئولوژی " یا " شعور کاذب " جایگزین تخصصی و دانش علمی و تکنولوژی شده اند.

" باندهای مسلح فشار مافیائی " در ایران حاکم هستند و هر نوع آزاداندیشی ، اندیشه منطقی و علمی را از مردم سلب کرده اند.

فعل و انفعالات سیاسی ، فرهنگی و مذهبی (روئنائی) و اثربخشی متقابل مناسبات تولیدی ، اقتصادی و محیط طبیعی (زیربنائی) موجود در ایران ، موجب گردیده اند که " فرهنگ عمومی " و " روان اجتماعی " خاصی در ایران شکل بگیرند که مشخصات آن را میتوان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ - روحیه و منش خشونت . نفرت ، تخریب و رفتارهای فالانژیستی - سادستی که بصورت دیکتاتور منشی ، خودمحموربینی، کینه توزی و خشونت عربان و پنهان در جامعه رواج پیدا کرده اند.

۲ - روحیه و منش نهیستی که بصورت سرخوردگی ، افردگی ، بدبینی ، سوءظن ، منفی بافی و عدم دلبستگی به زندگی روزمره و عدم خلاقیت در کارهای اجتماعی و " عدم اتکاء به نفس خویش " نمایان می شوند.

۳ - تقویت روحیه و منش عازوخیستی، شکل خودآزاری، شهادت طلبی ، درون گرایی ، فرقه گرایی، فرودگرایی ... بروز میکنند.

" فرهنگ سیاسی " چگونه شکل میگیرد ؟

" فرهنگ سیاسی " بخشی از " فرهنگ عمومی " جامعه است که بطور عمده بوسیله نخبه گان (الیت) جامعه شکل میگیرد و تجدید تولید میکند.

نخبه گان جامعه که " پیشگامان " اقشار مختلف اجتماعی هستند، در رویدادهای سیاسی و فرهنگی جامعه نقش فعالی ایفا میکنند و ابتکار عمل را بدست میگیرند. اما ، باید توجه داشت که نخبه گان جامعه به گروههای مختلفی تقسیم می شوند و از خصائل فرهنگی متفاوتی نیز برخوردارند. بطور مثال : چپ ، مذهبی ، محافظه کار ، میانه رو . . . بطور کلی ، بخشی از آنان ترقیخواه ، آزاداندیشی ، سازنده و انسانگرا هستند و بخش دیگر، وایسگرا، دیکتاتورمنش ، تخریب گر و خودمحموربین می باشند.

نخبه گان جامعه ، پیورش یافته گان شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه هستند و تحت تأثیر " فرهنگ عمومی " جامعه قراردارند. بنابراین ، محتوای " فرهنگ عمومی " جامعه ، در ساختار بینش و منش نخبه گان جامعه اثر مهمی بجا میگذارد . اما ، عده ای از نخبگان جامعه ، بخاطر

قدرت تحلیل و بازاندیشی خود، می‌توانند پس از دریافت فرهنگ عمومی جامعه، آن را درونی کرده تجدید تولید کنند، یا اینکه آن را پس از دریافت، تجربه و ارزیابی، بختی نامطلوب آن را دفع کنند.

مجموعه این فعل و انفعالات، موجب شکل‌گیری فرهنگ سیاسی توسط نخبه گان جامعه می‌شود که می‌تواند بطور غالب، محتوای وایسگرایانه، تخریب‌گرایانه و خشونت‌گرایانه داشته باشد، یا اینکه بطور غالب، محتوای ترقیخواهانه، سازنده و انسان‌گرایانه داشته باشد.

با توجه به روند عام شکل‌گیری فرهنگ سیاسی در هر جامعه ای، ضروری است که بطور اخص ارزیابی کنیم که نقش نخبه گان جامعه ایران (چپ، میانه رو، محافظه کار، مذهبی...) در تولید و تجدید تولید محتوای فرهنگ سیاسی حاکم در ایران چگونه است؟

بررسی پندار، گفتار و کردار گروه‌های مختلف اپوزیسیون ایران و قدرتمندان (هیأت حاکمه) کشور در سی سال اخیر، خصوصاً پس از حاکمیت جمهوری اسلامی، بطور اخص نشان می‌دهند که اکثریت قریب باتفاق افراد و گروه‌های پیشگام جامعه، بی‌اعتبار دیگر، نخبه گان جامعه از طیف چپ تا محافظه کار و راست، راه و روش خشونت، تخریب، نفاق، بی‌کفایتی و بی‌برنامه‌گی و روند وایسگرانی را دنبال کرده‌اند.

با شناختی که از اکثر نخبه گان جامعه ایران داریم، می‌توانیم آنها را به چهار گروه به شرح زیر تقسیم بندی کنیم:

۱ - افراد و گروه‌هایی که از لحاظ اندیشه و کردار، طرفدار فرهنگ خشونت، تخریب و نفرت‌گریان هستند.

این افراد و جریان‌های سیاسی - اجتماعی، تئوری‌هایی را که برای راه حل‌های اجتماعی مطرح می‌کنند و همچنین منش و روش‌های سیاسی و اجتماعی که بکار می‌بندند، منافع فردی و گروهی خود را محور قرار داده، حاضر به تحمل و همزیستی با دگراندیشان نیستند. از دیکتاتوری فردی، دیکتاتوری فرقه‌ای و حزبی دفاع می‌کنند و فرهنگ دیکتاتوری را ترویج می‌دهند. این افراد و گروه‌ها، در طیف چپ، مذهبی، سلطنت طلب و جمهورخواه وجود دارند. فرهنگ دیکتاتوری و فرهنگ لیبرال توسط چنین محافظی ترویج می‌گردد و نه تنها با اسلحه سرد و گرم، بلکه با فحاشی، بی‌حرمتی، اتهام زدن به دگراندیشان و رقابای خود عواجه می‌شوند. هر فرد و گروهی که نظریات و خواسته‌های ویژه آنان را تحقق نبخشد توطئه‌گر و وابسته به بیگانه تلقی می‌گردد. از آنجاییکه به دگرگاری و اراده مردم اعتماد ندارند، طرفدار تئوری توطئه نیز هستند. این افراد و محافظ به اسمی حزب الله، شاه الله و مارکس الله نیز معروف

هستند.

۲ - افراد و جریان‌هایی که رفتار و منش خشونت‌گرانه ندارند و با دگراندیشان نیز با خشونت عربان و زور مواجه نمی‌شوند. اما با توسل به "ایدئولوژی" و "مذهب" کوشش بعمل می‌آورند که مناسبات و ایسگرایانه‌ای را در جامعه حاکم کنند. خصوصاً با طرفداری از استقرار حکومت مذهبی، مناسبات ضددمکراتیک را حاکم می‌کنند و لذا، اندیشه‌ها و تئوری‌های و ایسگرایانه و ارتجاعی، موجب عملکرد ضددمکراتیک آنان در جامعه می‌شود. بطور مثال: "نهضت آزادی" و محافل نزدیک به آن.

۳ - افراد و گروه‌هایی که در ایران خود را "لیبرال" و "دمکرات" می‌نامند و طرفدار جدانی دین از حکومت و تکامل اجتماعی نیز هستند. . . اما برای تحقق اندیشه‌های خود پیگیر نیستند و هنگام تصمیم‌گیری و عمل، قاطعیت ندارند. در مبارزه و "مقاومت" علیه دیکتاتوری و ارتجاع دستکار ندارند، برحسب شرایط معینی ابراز وجود می‌کنند و در شرایط "ناصاعد" خانه نشین می‌شوند و سکوت می‌کنند. عقل اکثریت بقایای "جبهه ملی ایران" در میان این جریان، اقلیت کوچکی از افراد و محافل وجود دارند که قاطعانه و با پشتکار به مبارزه و مقاومت ادامه می‌دهند.

۴ - اقلیت کوچکی از نخبه‌گان جامعه هستند که به طیف‌های مختلف سیاسی و اجتماعی تعلق دارند و بصورت انفرادی و محفلی مبارزه و مقاومت می‌کنند و طرفدار آزادی و دموکراسی هستند و این مبانی را در اندیشه، گفتار و کردار خود رعایت می‌کنند. این محافل، طرفدار گفت و شنید، همکاری مسالمت‌آمیز با دگراندیشان دمکرات هستند و در میان طیف چپ، میانه رو، مذهبی و طرفداران نظام پادشاهی یافت می‌شوند. باید توجه داشت که برخلاف تصور برخی محافل، بیش و منش دمکراتیک و داشتن خصلت انسانی و رفتار عدنی . . . در انحصار گروه اجتماعی خاصی نیست. بنابراین، با توجه به عواض و موقعیت فکری، فرهنگی و کرداری اکثریت نخبه‌گان جامعه ایران، "فرهنگ سیاسی" غالب در شرایط کنونی: خشونت‌گرانه، ارتجاعی و تخریب‌گر می‌باشد. "فرهنگ سیاسی" غالب، با "فرهنگ عمومی" و رایج در جامعه همسویی ضددمکراتیک و و ایسگرایانه دارد.

برای استقرار دموکراسی در ایران، نیاز به فرهنگ دموکراسی داریم

آگاه هستیم که برای ایجاد جامعه‌ای دمکراتیک، نیاز به فرهنگ دموکراسی داریم. برای دستیابی به فرهنگ دموکراسی نیز ضرورت دارد که نه تنها از اصول و مبانی آن اطلاع داشته باشیم، بلکه آنها را در زندگی اجتماعی و در عمل رعایت کنیم.

جامعه ای واقعاً دموکراتیک تلقی میگردد که در آن حقوق هیچ فرد و گروهی باهمال نگردد و خصوصاً حقوق دموکراتیک - اقلیت - ها تضمین شود.

بسیاری از نخبه گان جامعه ایران که - ابورییون - کنونی ایران را تشکیل میدهند و بصورت انفرادی و یا سازمان یافته علیه نظام جمهوری اسلامی فعالیت می کنند ، مدعی هستند که خواستار آزادی و دموکراسی در ایران می باشند. با شناختی که از پیش و حتی اکثریت جریانهای مزبور داریم به این نتیجه می رسیم که اکثریت آنان از طیف چپ تا محافظه کار ، از جمعیوریخواه تا سلطنت طلب ، بهره چندانانی از - فرهنگ دموکراسی - نبرده اند.

فقر فرهنگ دموکراسی را در زندگی روزمره ، در ممارست های اجتماعی ، هنگام برخورد آراء و عقاید ، هنگام تنظیم مناسبات خود با دیگرانیشان ، در نحوه برخورد به حرمت انسانی و حیثیت سیاسی مخالفین خود ، هنگام ارائه دیدگاهها و یا طرح چشم انداز سیاسی برای آینده ایران ، همچنین در شیوه تعیین جایگاه اجتماعی برای خود و دیگران و در رابطه با شیوه کسب قدرت سیاسی . . . بخوبی می بینیم و به این نتیجه می رسیم که با کمبودهای فاجعه انگیزی رؤیو هستیم . اکثریت عا در حرف ادعای آزادیخواهی میکنند ولی در عمل ، با خودکامگی رفتار میکنند . آنچه که بیش از همه چیز اسف بار و غم انگیز است ، اینستکه از آیدئولوژی های کاذب و از تئوری های اکتسابی وایگرایانه گذشته خود آگاهی داریم ولی چون از اعتماد به نفس کافی برخوردار نیستیم ، شصامت آن را نداریم که قاطعانه با پیش و حتی نامطلوب و ضددموکراتیک گذشته خود برخورد کنیم .

برای تشخیص - پندار - و - کردار - مطلوب و نامطلوب گذشته ، باید از آگاهی و درایت لازم برخوردار باشیم تا کمبودها و بحران حاکم را تشخیص دهیم و همچنین قدرت و استعداد - تحلیل - از مسائل و مشکلات را داشته باشیم تا بتوانیم منصفانه و عادلانه درباره خود و دیگران قضاوت کنیم و گام موثری برای تغییر محتوای - فرهنگ سیاسی - حاکم کنونی برداریم . باید همچنین توجه داشت که ضعف ها و کمبودهای موجود موجب شده اند که بخش بزرگی از نیروهای - ابورییون - از منتهی الیه چپ تا منتهی الیه راست ، در جامعه ، منزوی و - امتیزه - شوند. انزوا و تجزیه نیروهای سیاسی دلیل مادی دارد که ریشه آن را باید در - فرهنگ سیاسی - حاکم جستجو کرد.

با توجه به خصوصیتی که اکثریت نخبه گان جامعه ایران دارند، نجات مردم و میهن ، در گرو نجات خود ابورییون می باشد. ابورییون ایران نیز موقفی میتواند خودش را از فقر فرهنگی و فلاکت اجتماعی نجات دهد که بخودش اعتماد کند و اعتماد بنفس خود را بدست آورد.

التیام بخشیدن و غنی کردن فرهنگ سیاسی و روان اجتماعی از شرایط بحران ، - التهاب

روانی، وابستگی و تخریب‌گری... تنها از طریق مشارکت و ممارست در جنبش سیاسی و فرهنگی و شرکت در مبارزه اجتماعی با خصالت کثرت‌گرایی (پلورالیستی) امکان‌پذیر خواهد بود. هر فرد و جریان سیاسی که به سرنویشت خویش و مردم علاقمند است، حق ندارد از انجام چنین وظایفی طفره‌برد. اگر ادعا میکنیم که نقش "بیشگامان" و "سمبل‌های اجتماعی" را برعهده داریم. باید:

۱ - واژه نداشتن باتیم که ضعف‌ها و کمبودهای خود را مورد ارزیابی قرار دهیم و با شهامت و بطرز تحلیل‌گرانه و منصفانه، آنها را به نقد بگیریم و فقط دیگران را به داشتن ضعف و کمبود متهم نسازیم.

۲ - با مشارکت دگراندیشان، در برپایی جنبش آزادیخواهانه و ملی شرکت کنیم و ضمن شرکت در مبارزه و ممارست‌های اجتماعی مشترک، ضعف‌ها و کمبودهای پیشی و منشی خود و دیگران را اصلاح کنیم تا ضمن بالا بردن کیفیت و خصائل دموکراتیک و انسانی خود، متقابلاً بر روی فرهنگ عمومی و روان اجتماعی جامعه اثر مثبت بگذاریم و ضمن نجات خویش، در نجات مردم و میهن خود نیز مشارکت کنیم و نقش خود را ایفا کنیم.

بخاطر بسیاری که جنبش سیاسی ایران موقعی خصلت آزادیخواهانه و ملی کسب خواهد کرد که در آن نیروهای چپ تا محافظه‌کار دمکرات شرکت داشته باشند.

هر بخشی از جریانها و حلیف‌های سیاسی مذکور حق دارند که برای سامانه بخشیدن ساختار فکری و تشکیلاتی خود بطور اخص گام بردارند و از آن طریق مناسبات سیاسی و تشکیلاتی آینده خود را تنظیم کنند. اما بسیار خطا خواهد بود که هر یک از نیروهای دمکرات مزبور، از مشارکت در حرکت عمومی و مشترک و از مشارکت در مبارزات و ممارست‌های اجتماعی مشترک در شرایط کنونی اجتناب ورزد.

هر فرد و جریان سیاسی که ادعای دمکراسی میکند، ولی از فعالیت و ممارست دستجمعی طفره می‌برد، نهایتاً به دام فرهنگ "فردگرایی"، "فرقه‌گرایی" خواهد افتاد که نتیجه عملی آن تکرار و تجدید تولید "نفاق"، "تجزیه" و انزوای سیاسی و اجتماعی خواهد بود.

نتیجه‌گیری:

با توجه به "فرهنگ عمومی" و "روان اجتماعی" حاکم در میان توده‌های مردم و با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم در میان فئیه‌گان جامعه ایران، همچنین با توجه به فقدان "نهاد" های دمکراسی، ابزار و مکانیزم‌های استقرار دمکراسی در ایران، با توجه به نفاق و پراکندگی نیروهای "بیشگام" جامعه، تحقق دمکراسی، بلاواسطه و بلافاصله... در شرایط کنونی در ایران

امکان پذیر نخواهد بود. مگر اینکه از هم اکنون ، همه نیروهای دمکرات که اقلیت کوچکی از حریف چپ تا محافظه کار ایران را تشکیل می دهند و به چنین خطری واقف هستند، برای فراهم کردن زمینه های مادی " فرهنگ سیاسی دمکراتیک " و برای تدارک بریانی جنبش آزادیخواهانه و علی و ایجاد نهادهای دمکراتیک ، قاطعانه و بیگیرانه فعالیت و مبارزه کنند.

پس از فروپاشی جمهوری اسلامی در ایران (در " مرحله گذار ") تا شکل گیری نظام سیاسی جدید و مطلوب دمکراتیک . . . تشکیل حکومتی ائتلافی از نیروهای چپ تا محافظه کار که به اصول و مبانی آزادی و دمکراسی پایبند هستند، اجتناب ناپذیر خواهد بود.

تنها با فراهم کردن چنین زمینه و بیش شرط هائی است که قادر خواهیم شد که پس از فروپاشی نظام ولایت فقیه ، نظامی مردم سالار و دمکراتیک برقرار سازیم . مطمئن هستیم که با وجود موانع و مشکلات فراوانی که با آن روبرو هستیم ، از عهده انجام این امر مشکل عاجز نخواهیم بود.

شرایط استقرار دموکراسی در ایران

تعداد کثیری از نخبه گان (ایت) جامعه را مشاهده میکنیم که دربارهٔ ضرورت و فوائد دموکراسی سخنوری میکنند. مقاله عی نویسنده، ستیاری برگذار میکنند، انجمن و جمعیت تشکیل میدهند و اقدامات بشمار دیگری بعمل می آورند تا نشان دهند که مخالف دیکتاتوری و خواستار استقرار دموکراسی در ایران می باشند.

بررسی گفتارها ، اعتراض ها و عکس العمل های روزمرهٔ تودهٔ مردم ایران در داخل و خارج از کشور نیز نشان میدهند که اکثریت آنان مخالف دیکتاتوری هستند و از دموکراسی طرفداری میکنند. به این ترتیب ، اگر هم اکنون در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور نظرخواهی کنیم و سنجشی از آرزوها و تمایلات کلی مردم و نخبه گان جامعه بعمل آوریم ، به این نتیجه میرسیم که : پس از فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی ، مشکل بزرگی در راه استقرار دموکراسی در ایران وجود نخواهد داشت ! ؟

اما به عقیدهٔ من ، چنین نتیجه گیری و برداشتی دربارهٔ امکانات استقرار دموکراسی در کشوری نظیر ایران که به ویژگی های آن اشاره خواهیم کرد ، بسیار ساده پندارانه خواهد بود.

تنها ابراز انزجار از دیکتاتوری ، همچنین بیان آرزوها و کلی گویی دربارهٔ دموکراسی ، . . . حتی سازوه و جانسازی برای دموکراسی ، بدون ارائهٔ تعریف همه جانبه ای از ارزش ها و معیارها و مناسبات دموکراسی در شرایط معین تاریخی و اجتماعی ، استقرار دموکراسی را تضمین نمیکند. برای استقرار دموکراسی در ایران ، امکانات و شرایطی لازم است که باید آنها را تدارک دید و زمینه های لازم را فراهم کرد.

استقرار دموکراسی در ایران به چند عامل بستگی دارد که عبارتند از:

الف - فرهنگ دموکراسی ،

ب - برنایهٔ سیاسی که منطبق با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن جامعه باشد ،

ج - نیروها (نهادهای) سیاسی و اجتماعی که متفک ، مروج ، حامی و حافظ دموکراسی باشند ،

د - شکل و محتوای حکومت (قدرت سیاسی) ،

ه - شرایط و مناسبات بین المللی .

بنابراین ، با کلی گویی و دادن چند شعار زیبا ، دموکراسی بدست نمی آید و با " حسن نیت " صاحبان قدرت نیز پایدار نمی ماند.

انقلاب مشروطیت اولین خیزش سیاسی و اجتماعی ایرانیان بود که در آن ، نخبگان جامعه تعریف مشخصی از اصول و ارزش های دموکراسی ، در آن شرایط مشخص ارائه دادند. دست آوردهای انقلاب مشروطیت بطور عمده عبارت بودند از : محدود کردن و مشروط کردن اختیارات شاه ، استقرار حاکمیت ملی از طریق شرکت در انتخابات آزاد ، برقراری حکومت قانونی و دموکراسی پارلمانی ، جدائی دین از حکومت و تضمین آزادی های فردی و اجتماعی . . . اما بی از مدت کوتاهی ، نیروهای استبدادطلب و واپسگرا ، قدرت از دست رفته خود را بازسازی کردند و دست آوردهای مذکور بایمال شدند. مبارزه و مقاومت پراکنده مردم و شکل گیری جنبش های آزادیخواهانه در نقاط مختلف کشور (کرمانشاه ، آذربایجان ، گیلان ، خراسان و تهران) باعث فقدان هماهنگی و اتحاد عمل ، به نتایج مطلوبی نرسیدند تا اینکه در جریان جنگ جهانی دوم ، در اثر رقابتها و درگیری های قدرتهای متخاصم جهانی ، حکومت استبدادی در ایران تضعیف شد و با بوجود آمدن " خلا قدرت " در ایران ، دموکراتها و آزادیخواهان توانستند حکومت قانونی و دموکراتیک مصدق را برقرار بیاورند.

موانع و مشکلات استقرار دموکراسی در ایران

موانع و مشکلات استقرار دموکراسی در ایران را بطور عمده میتوان بشرح زیر تقسیم بندی کرد:

۱ - فقر فرهنگ دموکراسی

برای استقرار دموکراسی در ایران ، نیاز به فرهنگ دموکراسی داریم . اما، مناسبات اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و فضای بسته سیاسی و فرهنگی که ناشی از استقرار سالها استبداد در ایران میباشد ، موجب گردیده اند که تکوفانی فکری ، آزاداندیشی و آزادمنشی در جامعه ایران رشد نکنند. در نتیجه ، نه تنها در میان بخشی از توده مردم ، بلکه در میان اکثریت نخبگان جامعه ، جمود فکری ، عطلق نگری ، استبدادگرایی و فرهنگ خشونت و تخریب . . . نقش برجسته ای ایفا میکنند.

بخش بزرگی از نخبگان جامعه و نیروهای مبارز که ادعای آزادیخواهی و دموکراسی میکنند، متأسفانه درک درستی از فرهنگ و ارزشهای انسانی ، عدنی و دموکراسی ندارند و در عمل نیز به چنین معیارهایی پایبند نیستند.

فقر فرهنگ دموکراسی ، یکی از عوامل مهم بازدارنده در راه استقرار دموکراسی ؛ از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون ، در ایران بوده است .

عواملی که موجب فقر فرهنگ ديمقراسی در ایران شده اند بطور عمده عبارتند از:

۳- مناسبات اقتصادی - اجتماعی عقب مانده ،

۵- حکومت های استبدادی و شرایط ترور و اختناق ،

۵- تئوری های اکتسابی (مثل بلشویسم ، ماکیاولیسم) که مبانی فکری و نظری افراد و گروه های سیاسی را درباره کسب قدرت، تحول اجتماعی و همچنین درباره سازماندهی و ایجاد نهادهای اجتماعی تشکیل میدهد. این تئوری ها بر مبنای خشونتگری، تخریبگری، نخبه گرایی، فرمانبرداری و توطئه گری تدوین شده اند .

۵- تأثیر ایدئولوژی و مذهب ، هنگامی که از حیطة باورهای شخصی خارج میشود و از طریق حکومت جایگزین قوانین و مقررات عرفی و مدنی جامعه میگردد.

۲- شکل و محتوای حکومت استبدادی

از موانع و مشکلات اساسی در راه استقرار ديمقراسی در ایران ، حکومت های مرکزی استبدادی بوده اند که در آن ، حکومت مرکزی با تکیه به دستگاه دیوانسالاری - نظامی که در رأس آن یک فرد متبد قرار دارد - که در گذشته شاه نام داشت و اکنون ولی فقیه نامیده میشود - با متمرکز ساختن قدرت سیاسی و تصمیم گیری های اداری ، مردم را از دخالت در امور خویش باز میدارند.

متمرکز قدرت سیاسی - اداری از زمان رضا شاه و سپس محمد رضا شاه تکمل جدیدی پیدا کرد و به بهانه فراهم کردن رشد اقتصادی و مدرنیزه کردن کشور - دستگاه سرکوب و ترور اختناق بیسابقه ای را حاکم ساختند و هر نوع آزادی و ابتکار عمل را از مردم سلب کردند. (۱)

با انحصاری کردن قدرت سیاسی و متمرکز ساختن تصمیمات اداره کشور در پایتخت ، مناسبات ناهنجاری بوجود می آید که در آن بجای فرهنگ ديمقراسی ، فرهنگ تسلیم ، نوکری و چاپلوسی رواج پیدا میکند و بجای احزاب و نهادهای ديمقراتیک ، احزاب فرمایشی و گروه های حیره خوار ایجاد میگرددند که برای مردم تعیین تکلیف میکنند.

در جوامع بسته استبدادی :

۵- بجای شخصیتهای سیاسی ديمقرات ، چاپلوسان و مدیحه سرايان و عناصر فرصت طلب در تعیین سیاست و روند تحولات کشور ، نقش ایفا میکنند.

۵- بجای سازندگی و آبادانی کشور و بجای رفاه عمومی و تأمین عدالت اجتماعی ، همه چیز در پایتخت متمرکز میشود و مردم نقاط دورافتاده کشور، از همه چیز محروم میگرددند و مهاجرت مردم بسوی پایتخت ، موجب میشود که انبوهی از مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لاینحل گردند.

۳ در چنین مناسباتی ، هرگونه اعتراض و دادخواهی مردم با انگ - خیانت - ، توطئه خارجی و تجزیه طلبی - سرکوب میشوند و از آنجائیکه حکومت‌های استبدادی پایگاه مردمی ندارند، بناچار وابسته به قدرت های خارجی میشوند که در این ارتباط ، شاهد سرنوشت رضا شاه و محمدرضا شاه بوده ایم .

۳ - خصلت سیاسی و توان طبقاتی گروهها و احزاب سیاسی ایران

به دلایل تاریخی و شرایط تولیدی که فرصت بررسی آن در اینجا نیست ، روند شکل گیری ، تحول و تکامل طبقات اجتماعی در ایران ، در مقایسه با تحولات تولیدی و اجتماعی کشورهای اروپا، به گونه دیگری بوده است . طبقات اجتماعی در ایران ، بخاطر اینکه از رشد لازم و قدرت کافی برخوردار نیستند، لذا به تنهایی نیز نمیتوانند موجب تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی بشوند. این امر، در جریان انقلاب مشروطیت که اولین خیزش انقلابی - بوزوزای ایران بود، به اثبات رسید. نخبگان - بوزوزای ایران با طرح مبنای و اصول دموکراسی و تجددخواهی ، ضمن اتحاد و ائتلاف با زحمتکاران جامعه ، اختیارات مطلق شاه و حکومت مرکزی را محدود و مشروط ساختند.

مردم سالاری را از طریق انتخابات آزاد و تشکیل مجلس ملی (پارلمانتاریسم) برقرار کردند. کثرت گرانی (پلورالیسم) سیاسی و آزادی های فردی و اجتماعی را فراهم کردند. با وجود مقاومت بخشی از روحانیون ، حکومت عرقی و جدائی دین از حکومت را به اجرا درآوردند و به این ترتیب درصدد برآمدند که به مناسبات کهنه و واپسگرایانه خاتمه دهند و مناسبات سیاسی و اجتماعی نوینی را در بستر دموکراسی بوجود آورند. اما به علت تضاد و ناهماهنگی متحدینش و بی تجربگی سیاسی و ضعف طبقاتی خویش ، موفق نگردیدند که از دستاوردهای انقلاب حراست کنند و جامعه ایران بار دیگر به سمت و سوی واپسگرانی و استبداد سوق داده شد.

قابل توجه است که در جریان انقلاب مشروطیت و در جریان جنبش علی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق و همچنین در انقلاب اخیر که موجب سرنوشت رژیم شاه و استقرار رژیم ولایت فقیه گردید، فرصتهای مشابهی حاصل گردیدند که دموکراسی در ایران استقرار یابد. اما، از آنجائیکه سازمانهای سیاسی موسوم به چپ ایران که تحت تأثیر - مارکسیسم روسی - و تئوری های بشوویکی قرار داشتند، در هر سه مرحله تاریخی ، ضمن ادعای آزادیخواهی و دموکراسی طلبی ، از رایکالیسم تخریبگرانه و سیاست نفاق افکنانه ای جانبداری کردند و نهایتاً با معیارها و ارزش های دموکراسی و مدنی دشمنی ورزیدند.

بررسی رویدادهای سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تاکنون نشان میدهند که ناتوانی سیاسی و

فرهنگی افسار و طبقات متوسط جامعه از یک طرف ، تضاد و دشمنی نیروهای عوسوم به چپ از طرف دیگر ، نقش مهمی در بازگشت استبداد و واپسگرایی در ایران داشته اند.

۴ - موقعیت ژئوپولیتیک ایران ، شرایط بین المللی و نقش قدرتهای بزرگ

موقعیت حساس کشور ایران در منطقه خاورمیانه و نقش مهمی که از نظر تأمین منابع نفت و گاز ایفا میکند، همچنین اهمیت استراتژیک آن از نظر نظامی و نقش مهمی که بین دول و ملل مختلف همسایگان خود میتواند برعهده داشته باشد، موجب شده است که مورد توجه قدرتهای بزرگ جهان قرار گیرد. بنابراین ، قدرتهای بزرگ جهان بخاطر منافع حیاتی که در منطقه خاورمیانه دارند، نسبت به تحولات سیاسی ایران بی تفاوت نیستند و هرگونه رویداد سیاسی را یبگیرانه تعقیب میکنند تا منافع خود را برحسب شرایط مشخصی ، تضمین کنند.

نیروهای سیاسی آزادیخواه و استقلال طلب ایران که خواستار شکوفائی و سرزندگی میهن خود هستند و استقلال ، قدرتمندی و شکوفائی ایران را در روند استقرار دموکراسی جستجو میکنند، باید ضمن تکیه به منافع ملی ، به تنظیم مناسبات (بین المللی) خود با دول مزبور نیز توجه کنند . در باره ای موارد میتوان با دول عزبور اشتراک منافع داشت ، اما در برخی موارد نیز تضاد منافع بروز خواهند کرد. در صورتیکه منافع دول بزرگ در تضاد و در تعارض باشد، تنها موقعی میتوان در راستای منافع ملی و مردم ایران گام برداشت که همبستگی ملی ، از طریق استقرار دموکراسی و حاکمیت ملی ، در درون جامعه فراهم شده باشد.

بررسی رویدادهای تاریخی ایران از انقلاب مشروطیت تاکنون نشان میدهد که فقط هنگامی که پراکندگی در میان نیروهای ملی و آزادیخواه وجود دارد و در شرایطی که حکومتهای استبدادی بایگاه اجتماعی خود را از دست میدهند، قدرتهای خارجی میتوانند با استفاده از " ضعف درونی " جامعه و نیروهای حاکم ، در امور داخلی میهن ما مداخله کرده و منافع ملی ما را یایمال کنند و حتی حکومتهای دست نشانده استبدادی را بر میهن ما حاکم سازند. بطور نمونه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ م (۲)

با توجه به مشکلات و عوانمی که در راه استقرار دموکراسی در ایران وجود داشته اند، چه باید کرد؟

شرایط استقرار دموکراسی در ایران و شیوه های استحکام و گسترش آن :

با توجه به نکاتی که درباره کمبودها، مشکلات و موانع استقرار دموکراسی در ایران بیان کردم ، با توجه به شناختی که از خصلت و توان نیروهای سیاسی کنونی ایران در داخل و خارج کشور داریم ،

با توجه به فقدان نهادهای دموکراتیک که باید حامی و حافظ دموکراسی در ایران باشند،

با توجه به فقر فرهنگ دموکراسی در ایران ،

با توجه به ماهیت نظام استبداد دینی و حمله ضددموکراتیک دستگاه دیوانسالاری - نظامی حاکم در ایران و با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک ایران و شرایط کنونی جهان ، نقش نیروهای آزادیخواه و ملی را برای استقرار دموکراسی در ایران ، میتوان به شرح زیر بیان کرد:

۱ - ضرورت سازماندهی ، سازمان یافتگی و مبارزه مشترک نیروهای دموکرات ایران برای غنای فرهنگ دموکراسی و ساقط کردن رژیم استبدادی .

همه عناصر و محافل آزادنديش و دموکرات ایران ، بدون توجه به تعلقات تشکیلاتی و گروهبندی های سیاسی ، وظیفه دارند:

الف - در یک جنبش و یا جبهه ای باز و گسترده ، حول اصول عام دموکراسی و حاکمیت ملی ، متشکل شوند و در برنامه عمل مبارزاتی مشترکی نیز شرکت داشته باشند تا اعتقادات و پایداری خود را به موازین و ارزش های دموکراسی ، در عمل و در " پراکسیس " اجتماعی به اثبات برسانند و در چنین روندی ، نظام استبدادی حاکم را نیز ساقط سازند.

شکل گیری یک جنبش نوین آزادیخواهانه و ملی و سازماندهی افقی ، ولی عهادنگ و همو در داخل و خارج از کشور، زمینه را برای شکل گیری احزاب و گروه های جدید با محتوای دموکراتیک در ایران فراهم میکند و رهبری دستجمعی را جایگزین شیوه های توطئه گرانه سازمانهای ضددموکراتیک گذشته می سازد.

نیروهای متشکل در چنین جنبشی ، باید با همه جریانهای سیاسی ایران - حتی با طرفداران دیکتاتوری - وارد دیالوگ ، بحث و گفتگو شوند تا فرهنگ دموکراسی را جایگزین فرهنگ ضددموکراتیک گذشته سازند و بینش و منش مدنی و انسانی را در میان نخبگان جامعه و در میان توده مردم ترویج دهند.

عاززان آزادی و دموکراسی ، نباید عناصر و محافلی را که دارای گرایش فاشیستی هستند ، با خواستار بازسازی رژیم متمد سلطنتی گذشته هستند ، یا خواستار استقرار یک نظام دین سالار در ایران میباشند و همچنین عناصر و محافلی که با الهام از " مارکسیسم روسی " (۳) و تئوری های بلشویکی قصد دارند جامعه را به سمت استبداد ، نیهیلیسم و تقسیم فقر بکشانند به درون جنبش دموکراسی راه دهند و با آنان همکاری کنند. مفشوش کردن صنوف آزادیخواهان و دموکراتها با استبدادطلبان ، موجب میگردد که شکست و ناکامی های گذشته تکرار و باز تولید شوند.

تأکید این نکته ضروری است که متأسفانه هنوز افراد و جریانهای سیاسی مشخصی در میان اپوزیسیون وجود دارند که از تجارب تلخ گذشته درس نیاموخته اند و گرچه در حرف ، درباره لزوم

جدانی دین از حکومت سخن نبراند ، اما در عمل ، خواستار پذیرش حکومت عدلهی و فعالیت در چارچوب آن میباشند. دربارهٔ دمکرات منشی و آزاداندیشی چنین عناصر و محافلی باید تک کرد و آنان را تا زمانیکه کاملاً از این مواضع دوری نکرده اند، نباید به درون جنبش دمکراسی ، راه داد.

ما از همان ابتدای شکل گیری کنفرانس ملی اعلام کردیم که آزاداندیشی و دمکرات منشی در انحصار یک گروه سیاسی و یا طرفداران یک نظام سیاسی خاص نیست و همهٔ دمکراتها میتوانند برای شنای فرهنگ دمکراسی در ایران ، در یک جنبش آزادیخواهانه و ملی . تا مرحلهٔ انتخاب شکل نظام که باید با رأی آزادانهٔ مردم صورت بگیرد، متشکل شوند. اما، متأسفانه اکثریت سردمداران جریانهای سیاسی که ادعای طرفداری از سلطنت مشروطه میکنند ، نه تنها نقد و تحلیل واقع بینانه ای از نظام استبدادی گذشته به عمل نمی آورند، بلکه در عمل مشاهده می کنیم که فرصت طلبانه . خواستار بازسازی نظام استبدادی گذشته هستند. ما رسماً اعلام میکنیم که چنین عناصر و محافلی نمیتوانند در صفوف ما متشکل شوند. افراد آزاداندیشی و دمکراتی که صادقانه از نظر فلسفی ، سیاسی و منطقی طرفدار یک نظام مشروطهٔ سلطنتی هستند، ضروری است که ابتدا صفوف خود را از استبدادگران گذشته و استبدادطلبان کنونی مجزا سازند تا بتوانیم با همدیگر در مناسباتی دمکراتیک ، برای نجات مردم و مین استبدادزده ، همکاری کنیم .

ب - مبارزان جنبش آزادیخواهانه و ملی ایران باید برنامهٔ سیاسی و چشم انداز روشنی برای روند استقرار دمکراسی و حاکمیت ملی در ایران ارائه بدهند و ضمن تشریح ارزش ها ، موازین و معیارهای دمکراسی ، تیوهٔ تحقق آن و نهادهائی که از چنین دست آوردهائی حمایت و حراست خواهند کرد، پیش بینی کنند و شکل گیری آنان را تدارک بینند.

ج - از همه مهمتر، نخبگان جنبش آزادیخواهانه و ملی ایران باید مبانی فکری چنین جنبشی را با توجه به تاریخ و فرهنگ ایران تدوین و مطرح کنند.

در شرایط کنونی که "ایدئولوژی" ها اعتبار خود را از دست داده اند، با توجه به تاریخ تحول جامعهٔ ایران و ویژگی های فرهنگی و اجتماعی آن ، همچنین با توجه به تجارب جهان سرمایه داری و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و با توجه به ویژگی های شرایط کنونی جهان ، باید تئوری ها و آئین ملی (دکترین) جدیدی برای ادارهٔ کشور و سازندگی و شکوفائی ایران فردا، تدوین شوند. مجموعهٔ این اقدامات ، محتوای فرهنگ سیاسی آیندهٔ ما را تعیین و مشخص خواهند کرد.

۲ - شکل و محتوای حکومت آیندهٔ ایران و نقش آن در استقرار دمکراسی

نظام سیاسی آیندهٔ ایران باید خصالت دمکراتیک داشته باشد و با تکیه به قوانین دمکراتیک ،

قدرتمند باشد تا در پرتو آن ، شرایط رشد اقتصادی ، عدالت اجتماعی و شکوفایی فرهنگی عمکن گردند. اما با توجه به کیفیت فرهنگ سیاسی و توانایی های اجتماعی گروه ها و احزاب کنونی ایران ، ضروری است که:

الف - پس از فروپاشی جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه ، حکومت ائتلافی با مشارکت احزاب ، گروه ها و شخصیت های دمکرات تشکیل گردد تا اداره کشور ، با امکانات بیشتر و گسترده تری تحقق یابد و اتحاد و ائتلاف در رأس قدرت سیاسی ، موجب همبستگی مردم در جامعه شود و همچنین فرهنگ مشارکت در قدرت سیاسی ، در رأس حکومت و در پایه های جامعه زمینه سازی و فراهم شوند.

ب - عدم تمرکز قدرت سیاسی و اداری کشور ، بصورت ایجاد حکومت های محلی با اختیارات مشخص که منتخب مردم هر ایالت باشد و ایجاد یک حکومت مرکزی که نقش هماهنگ کننده در جامعه را ایفا میکند، باید برای نظام سیاسی آینده ایران در نظر گرفته شود تا اتحاد و یکپارچگی کشور و همبستگی مردم سراسر ایران تضمین گردد و از بازسازی و استقرار مجدد استبداد جلوگیری بعمل آید و زمینه را برای گسترش دمکراسی و شکل گیری احزاب و نهادهای دمکراتیک و مردمی فراهم سازد.

* (۱) دستگاه های متمرکز دیوانسالاری در ایران، نه تنها در زمان رژیم شاه خصمت ضد دمکراتیک و ضد مردمی داشت ، بلکه پس از انقلاب نیز همین خصمت را حفظ کرد. دولت موقت انقلابی که به ریاست آقای مهندس مهدی بازرگان تشکیل گردید، اکثر وزیران و استانداران ایران از اعضای جبهه ملی و یا طرفداران دکتر مصدق بودند. در این زمان ، مرد نیکورشتی به نام آقای دکتر حبیب داوران را که از اهالی آذربایجان بود به عنوان استاندار گیلان منصوب کردند. ایشان چون سابقاً دبیر شعبی من بود، او را خوب می شناختم هر بار به دفتر کارش در استانداری رجوع میکردم، می دیدم که نمیتواند کاری از پیش برد و کلافه شده است . زیرا، زبان مردم این استان را که گیلکی و طالشلی است نمی فهمید.

از طرف مردم طوالش ، برای نمایندگی در مجلس شورای ملی کاندیدا شده بودم و طرح های عمرانی مختلفی از قبیل جاده سازی ، ساختن بیمارستان ، تأمین برق و تلفن ، ایجاد کارخانه پنبه سازی ، بیورش ماهی ، دامداری و ایجاد کشتارگاه برای تأمین گوشت . . . آماده کرده بودم. با اینکه تعداد کثیری از وزرا ، استاندار و رؤسای ادارات و از جمله مسئولین وزارت کشاورزی را از نزدیک می شناختم و با آنها دوست بودم ، به مدت شش ماه بین تهران و استانداری گیلان

دوندگی کردم و نتیجه چندان بدست نیاوردم . با اینکه استانداری بودجه کافی در اختیار داشت، در اثر مقررات بوروکراتیک نمیتوانستند و نمی دانستند که چگونه در راه مردم به مصرف برسانند. اما هر بار برای سورجریانی ، جراحانی کردن شهر، تبلیغات شایسته‌های و یا تبلیغات اسلامی . . . سریع تصمیم می گرفتند.

از طرح های عمرانی مختلفی که ارائه دادم ، عاقبت پیرونده قطوری با امضاهای مختلف به یادگار مانده است .

= (۲) از جمله رجوع شود به پژوهش آقای دکتر حبیب لاجوردی ، استاد دانشگاه هاروارد (آمریکا)، تحت عنوان " سرآغاز یشتیانی آمریکا از حکومت فردی در ایران "، ترجمه آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ، خرداد و تیر ماه ۱۳۳۶ ، تهران

ه (۳) " مارکسیسم روسی " و تئوریهای بلشویکی که تحت تأثیر فرهنگ عقب مانده دهقانی و پیش نیست انگاری (نیپیلیسم) روسیه شکل گرفت ، یک جریان سیاسی - فرهنگی تخریبگر و وایگرا در جنبش کارگری و مارکستی محسوب میشود که " استالینسم " ، " بل بوتیم " و نهایتاً فرودانی شوروی و شکل گیری باندهای عافیانی از دست آوردها و نتایج آن عیبشاند. سوغاتی آن در ایران نیز شکل گیری حزب توده و فرهنگ " توده ایستی " میباشد که هنوز نقش تخریبگرانه خود را در میان گروههای چپ و در جامعه ایفا میکنند.

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نظریات نیکولای بردیایف درباره خواص و سرنوشت کمولیسم روسی (انتشار در سال ۱۹۳۲) و دیدگاه سرگیویچ تورگنیف درباره نیپیلیسم (رمان پدران و فرزندان) در سال ۱۸۲۶.

گزارش کوتاهی

از

شرایط اجتماعی کردستان ایران

آنچه در این صفحه منتشر می شود حاصل مشاهدات عینی و تجربیات سه سال زندگی و فعالیت در منطقه کردستان است. نویسنده گزارش، آقای حسن ماسالی که بی از صعود دار و دسته خمینی براریکه قدرت خودکامه، در سال ۱۳۵۷ در گیلان و تهران مورد تعقیب آدمکشان جمهوری اسلامی قرار گرفته بود، در آن زمان به کردستان پناه برد. او به سبب آشنایی با زنده یاد دکتر قاسملو و سایر رهبران حزب دموکرات کردستان ایران، با کمک و راهنمایی آنان، مغضبان به این دیار رفته در کردستان با رهبران گروه های سیاسی دیگری نیز آشنایی حاصل کرد، وی توانست قریب سه سال نیز با کمک ناعبردگان در آن منطقه به زندگی و فعالیت خود ادامه دهد. در مناطق وسیعی، از مهاباد، نرده، اشنویه، بیرانشهر سردشت تا بوکان، سقز و تکاب . . . را با اسب و قاطر یا بر تراکتور یا به پای پیاده عبور کرد. در دهات مختلفی که بیرون از کنترل جمهوری اسلامی قرار داشت بسر برد. گزارش زیر که به منظور اطلاع بیشتر هموطنان از اوضاع مناطق مختلف کشور منتشر می شود یادگاری از این اقامت کردستان است.

منطقه وسیعی از غرب ایران را کردستان ایران تشکیل می دهد که بخش مهمی از مرز ایران - ترکیه و ایران - عراق را شامل می گردد.

قسمت اعظم کردستان، از مناطق صعب العبور کوهستانی تشکیل می گردد که در زمستان، بسیار سرد و یوتیده از برف می باشد.

اکثر شهرهای کردستان، کوچک و فاقد شرایط رفاهی هستند. در این شهرها، شرایط بهداشتی و درمانی اسف انگیز است. امکانات تحصیل و تعلیم و تربیت به سبک جدید بسیار ناچیز و ابتدایی است. لذا آنها که توانائی مالی دارند، به تهران و شهرهای مهم ایران کوچ می کنند.

بخش اعظم مردم کردستان در دهات زندگی میکنند. دهات، صرفنظر از کوچکی یا بزرگی شان، دارای شرایط مشابهی از نظر عقب ماندگی هستند. بررسی شرایط زندگی و وضع اجتماعی مردم

چند ده ، تصویر روشنی از وضع مردم روستائین کردستان ، ارائه می دهد.

استفاده از انرژی برق ، گاز و برخورداری از آبهای تصفیه شده در زندگی مردم از عوامل ناشناخته محسوب می شوند.

در تمام دهات آب چشمه را به سبک قدیم ابتدا به حوضچه ای که با سنگ و گل بنا شده (و در موارد استثنائی در ساختن آن سیمان بتار رفته) هدایت می کنند. آب از مخزن اصلی ، سیی به حوضچه های دیگر جریان پیدا می کند. از حوضچه اول برای وضوگرفتن ، آشامیدن و استحمام استفاده می کنند. از حوضچه دوم برای توالت و غیره - زنها و مردها هر کدام مکان و محوطه خاصی برای وضوگرفتن و استحمام در اختیار دارند. بعلت ارتباط این حوضچه ها به یکدیگر، آنها اکثراً آلوده هستند. همچنین بعلت املاحی که در آبهای کردستان وجود دارد، اکثر مردم به بیماری کلیه و سنگ مثانه مبتلا هستند.

آبهای آلوده مستراح و فاضلابهای دیگر، در میان ده و در کنار پیاده روها، جریان دارند. مردم و خصوصاً کودکان در چنین محیطی زیست می کنند و به انواع بیماریها دچارند. منازل مسکونی روستائیان از سنگ ، گل و گاه ساخته شده - پنجره و روزنه ای که آفتاب بدون اطاقها تابد، وجود ندارد. دستشویی و یا مستراح در منازل مسکونی وجود ندارد. همه باید از اماکن عمومی و فضای باز استفاده کنند و امر خودشان را بگذرانند. چیده به محل مسکونی ، اطاقی نیز برای نگهداری حیوانات فراهم می کنند. سقف منازل نیز انبار طوفه و اجناس مورد نیاز دیگر می باشد.

منازل مسکونی روستائیان ، خیلی نزدیک به هم بنا شده اند بطوریکه در فواصل بین منازل ، دالانهای تنگ و باریکی برای عبور انسانها و حیوانات ساخته شده است . این دالانها ، که در آنها همه چیز می ریزند بسیار آلوده و متعفن است . زنها کوشی می کنند فقط جلوی در ورودی منازل را تمیز نگاهدارند.

راههای مالرو، دهات کردستان را به هم مربوط می کند. به همین علت اسب ، قاطر و الاغ در بخشی - خدمات و ارتباطات - نقش مهمی ایفا می کنند. برحسب شدت نیازمندی های مردم و در فصل های مختلف قیمت این حیوانات و اجاره آنها نیز تغییر می کنند.

بعلت فقدان جاده های ارتباطی ، بعلت قدیمی بودن ابزار تولید و فقدان لوازم فنی ، بعلت عدم توجه دولت مرکزی و فقدان سرمایه گذاری ، سطح تولید در منطقه کردستان بیار پایین است و سطح درآمد کفاف معاش روزمره آنها را نمی کند. شرایط تولیدی و اجتماعی موجب شده که مردم روستائین کردستان خصلت چندگانه ای کسب کنند. ضمن اینکه مزرعه کوچکی برای کشت گندم یا توتون و یا صیفی کاری در اختیار دارند ، چند رأس گاو و بزغاله نیز بخشی دیگری از

زندگی و فعالیت اجتماعی آنها را تشکیل می دهند. ولی مجموعه اینها برای امرار معاش یک خانواده کفایت نصبتند. لذا مجبورند با تهیه یک اسب یا یک قاطر، به دادوستد در مناطق مرزی مشغول باشند تا بتوانند در مقابل گرانی کالاهای مصرفی و مشکلات زندگی تا حدودی دوام بیاورند.

دادوستد در مناطق مرزی، از نظر دولت مرکزی " قاچاق " محسوب می شود. ولی مردم تحت ستم ایران در مناطق وسیعی از کشور همچون کردستان، سیستان و بلوچستان، خراسان و سایر مناطق مرزی، بالاجبار به چنین کاری متوسل میشوند. چون از ابتدائی ترین شرایط زیستن محرومند. در برخی دهات کردستان، فروشگاه های ویژه ای وجود ندارند بلکه برخی از روستائیان، در گوشه ای از اطاق مسکونی خود، برخی کالاهای مصرفی و مورد نیاز مردم ده را نیز عرضه میکنند - حتی برخی از روستائیان مرزنشین، در کبسه های کوچک پلاستیکی یا در دستمالهای ابریشمی، مقداری دلار، مارک یا سایر ارزهای خارجی را حفظ کرده به مشتریان خود عرضه میکنند. این افراد روزمره به رادیوهای خارجی گوش می کنند و نوسانات قیمت ارز را تقیب می کنند تا سود بیشتری ببرند. . .

در کشوری مثل ایران که نفت و گاز همه جا فواره میزند، به غارت میروند و در بیابانها شعله ور است. مردم کردستان از چنین ثروتی و مزایائی محرومند. نفت با قیمت گران توسط چارپاداران توزیع می شود و بسیار گران است. مردم روستائین کرد، از نفت فقط برای چراغ نفتی و در شب استفاده می کنند. برای یخت و یز و گرم کردن منازل از هیزم و تقاله (کود) حیوانات استفاده میکنند. به همین علت در اکثر نقاط کردستان، جنگلهای وسیعی از بین رفته اند و منظره اسف انگیزی دارد.

زنان زحمتکش کرد، تقاله (کود) حیوانات را با دست بصورت قالبهائی روی همدیگر می چینند و بصورت هرمی انباشته کرده، در معرض هوا و نور آفتاب قرار می دهند تا خشک و فشرده شود، سپس مورد استفاده قرار می دهند. با انجام چنین کاری، انواع انگلهای حیوانی، از راه پوست و زیر ناخنها، داخل بدن زنان می شوند و آنها را بیمار می کنند.

نگاهی به قیافه زنان و مردان، خصوصاً کودکان خردسال کرد، نشان میدهد که از جمله بغلت کمبود مواد غذایی و ویتامین، به بیماری های متعددی مبتلا هستند.

چنین مردمی باید نه تنها در برابر شرایط نامساعد تولیدی، اجتماعی و اقلیمی مقاومت کنند، بلکه در برابر توب و خمیازه دولت مستبد مرکزی، آتش زدن خرمن ها و کشتار پیر و جوان و تبعید هزاران خانواده، مقاومت ورزند.

با وجودیکه مردم کردستان در فقر و تهیدستی زندگی می کنند، بسیار مهمان نوازند. برای خود من بارها اتفاق افتاده و همچنین ناظر نیز بوده ام ، که اگر فرد غریبه ای وارد دهکده ای بشود و مجبور به اقامت در آن محل گردد، به هر روستائی رجوع کند بلافاصله در کنج اطاق ، جانی برای استراحت برایش فراهم می کنند و از غذایی که در اختیار دارند، برای مهمان نیز آماده میکنند. اگر بخواهید بابت این مهمان نوازی ، صلفی بپردازید ، آن را رد میکنند و توهین به خود تلقی می کنند.

نگارنده قریب سه سال در دهات کردستان در حرکت بودم . در این مدت سه سال میدیدم که غذای اصلی مردم آن مناطق نان و پنیر است . جای شیرین ، امتیاز ویژه ای محسوب میشود، چون قند گران است . در فصل تابستان برخی سبزیجات نیز یافت میشود. سیب زمینی و لوبیای یخته غذای تکمیلی و رفاهی محسوب می شوند.

تجربه سه سال اقامت و حرکت در کردستان به من نشان داد که مردم کردستان ، با وجود فقر و محرومیت های اجتماعی تا چه اندازه به رویدادهای سیاسی در ایران علاقمند هستند و اخبار سیاسی را مرتب تعقیب می کنند. هر چاربادار، چوپان و کشاورز رادیوی کوچکی با خود حمل میکند و به اخبار ایران و جهان گوش می دهد یا در ساعات فراغت در قهوه خانه ها و در مساجد اجتماع می کنند و می گویند با رعایت مسائل امنیتی از مسائل مختلف باخبر شوند و اخبار مبارزاتی را به گوش همدیگر برسانند.

نکته مهم دیگری که نظر مرا جلب کرد، ایران دوستی این مردم می باشد. با وجود رفتار خشونت بار دولتهای متحد مرکزی ، با وجود درگیریهای مسلحانه با رژیم در این استان و محرومیت های اجتماعی و فرهنگی . . . مردم کردستان نه تنها به ایرانی بودن خود میاند و نسبت به مردم سایر نقاط ایران به دیده علاقه و بیوفند مینگرند، بلکه دولت استبدادی مرکزی را دشمن خود معرفی میکنند. مشاهدات عینی در کردستان ایران به من ثابت کرد که باید تغییر اساسی در نظام سیاسی و اداری کشور بوجود آید بطوریکه کلیه اختیارات و ابتکارات سیاسی و اداری در انحصار دولت مرکزی قرار نگیرد تا همه اقوام ایرانی و همه مردم مناطق مختلف ایران بتوانند نقش تعیین کننده ای در اداره امور محلی و منطقه ای خود داشته باشند و در اخذ تصمیمات مربوط به امور محلی و منطقه ای نقش فعالی ایفا کنند و در امور اجرایی ابتکار را در دست داشته باشند و دولت مرکزی با توسل به روشهای دموکراتیک ، نقش هماهنگ کننده و وحدت بخش را برعهده داشته باشد.

شرایطی که مردم کردستان ایران در آن بسر میبرند، شامل حال اکثر مردم شهرستانهای دور از مرکز می شود و لذا، راه حل سیاسی و اجتماعی مطلوب اینستکه: تغییر بنیادی در همه مناسبات سیاسی، اداری، فرهنگی و اقتصادی جامعه بوجود آید تا مردم ایران در هر کجا زندگی می کنند، به ایرانی بودن خود افتخار کنند.

خاطره ملاقات با شادروان دکتر بختیار

از سال ۱۹۶۰ که فعالیت سیاسی خود را در خارج از کشور، در رابطه با جبهه ملی ایران آغاز کرده بودم، با نام دکتر بختیار آشنا شدم. در جریان انقلاب ایران گرچه از همان آغاز با استقرار حکومت مذهبی و "خمیسیم" مخالفت ورزیدم ولی هنگام با اکثر جریانهای سیاسی ایران، تحت تأثیر رادیکالیسم انقلابی قرار داشتم و به هشدارهای دوراندیشانه بختیار درباره خطرات استبداد دینی توجه ای نمی کردم. از همه بدتر، ساده لوحی سیاسی آنچنان در جریانهای سیاسی ایران حاکم بود که اکثر ما تصور می کردیم با تمسخر کردن و حقیق شمردن آخوندها و یا برپائی چند اعتراض سیاسی قادر خواهیم شد "علاها" را که مغرور جامعه بودند، از اینکه قدرت به پائین بکشیم و بساط آنها را برچینیم.

ضعف و ناتوانی اکثر بهران ملی، سرگردانی تئوریک و سیاسی گروههای چپ تریابی بوجود آورد که آخوندها توانستند خیلی آسان قدرت سیاسی را قبضه کنند.

پس از اینکه ضربات فاجعه باری به همه مردم و سازمانهای سیاسی وارد شد، تازه برخی از ما از خواب غفلت بیدار شدیم و به صحت نظریات و سخنان بختیار پی بردیم.

من شخصاً مایل بودم پس از اینکه به خارج از کشور آمده بودم با ایشان تماس برقرار کنم. اما، موانعی در این راه موجود بودند:

از خودم سؤال می کردم چرا بختیار هنوز از قانون اساسی سابق که باطل شده و از نظام سلطتی طرفداری می کند؟

چرا عناصر بدنام و فرصت طلب و عمال ظلمت رژیم سابق او را محاصره کرده اند؟

آیا این عناصر و چنین ابزارهایی در بازسازی رژیم استبدادی گذشته مؤثر نخواهند شد و بختیار را قربانی نخواهند کرد؟

پس از مدتی مطلع شدم که عده ای از باران سیاسی سابق و مورد اعتماد من به بختیار پیوسته اند. به آنها رجوع کردم تا از کم و کیف برنامه و مناسبات اطرافیان بختیار مطلع شوم.

معلوم شد که جناح بندی بین نیروهای ملی و دمکرات از یک طرف و عناصر فرصت طلب و بی فرهنگ از طرف دیگر، در داخل "نهضت مقاومت ملی ایران" شکل گرفته است و این صف آرائی تا آنجا پیش رفته که شخص دکتر بختیار نیز وارد این کارزار "درونی" شده و جانب رفقای ملی و دمکرات را گرفته است و برخی عناصر "بی مایه" و بی فرهنگ را از مسئولیت ها

برکنار کرده است .

این خبر مرا خوشحال کرد و تصمیم گرفتم که در روند چنین مبارزه سیاسی و درونی نیز شرکت کنم . زیرا یقین داشتم که با کمک یاران مورد اعتماد قدیمی ، زمینه ذهنی و سیاسی مساعدی فراهم خواهیم ساخت که همه نیروهای ملی و دمکرات تحت رهبری بختیار متحد شوند و زمینه حاکمیت ملی ایران و جایگزین قدرت سیاسی تأمین شود .

دو بار با بختیار ملاقات کردم . هر بار یکی از اعضای شورا که در ضمن از یاران مورد اعتماد قدیمی من بودند ، در این ملاقاتها شرکت داشتند .

تصمیم گرفته بودم ، هر چه می اندیشم ، هر نوع انتقادی نسبت به ایشان دارم و هر برنامه و چشم انداز سیاسی را مفید تشخیص می دهم ، یا صراحت با ایشان مطرح کنم .

مطلع بودم که ایشان شخصیت سیاسی صاحب نظر ، شجاع و در پاره ای موارد "لجوج" هستند . زندگی سیاسی او نیز نشان می داد که آدم دمکرات و با فرهنگی بوده اند .

از روحیه خودم نیز خبر داشتم که اگر بخواهم با هر فردی پیمان سیاسی و دوستی ببندم باید از روی اعتقاد و اعتماد متقابل و با صفا و صمیمیت باشد .

در مناسبات سیاسی رایج دنیا ، انتخاب چنین روشی همیشه "موقیت آمیز" نیست .

"سیاست بازان" در میان مردم رواج داده اند که "سیاست پدر و مادر ندارد" ، "سیاست یعنی دورویی و نیرنگ" .

شبهه "سیاست بازان" اینست که "در خلوت" درباره خلی مسائل به "توافق" میرسند ولی در مجامع عمومی و علنی نظر دیگری اعلام می کنند و این کار خود را "زنگی سیاسی" یا "سیاست بازی" می نامند .

از دیدگاه من ، بختیار شخصیت سیاسی ارزنده ای بود که می توانست نقش مؤثری در صحنه سیاسی داخلی و بین المللی ایفا کند و به رخوت و پراکندگی و به بی برنامه گی نیروهای سیاسی ایران خاتمه دهد . اما می بایست برخی جنبه های کار او و مناسباتش تصحیح می شدند .

اشخاص متعددی به او رجوع کرده بودند . برخی جریانهای سیاسی را تشویق کرده بودیم که حرفهای خود را با او مطرح سازند . برخی از جریانها نیز خودشان به این تشخیص و درایت رسیده بودند که چنین دیالوگی را برقرار کنند . من نیز تشویق شده بودم که با او صحبت کنم . نگران بودم که مبدا "صراحت گویی" من موجب رنجش خاطر او شود و به برنامه ای که برای اتحاد نیروهای ملی و دمکرات دنبال می کردیم ، لطمه ای وارد گردد .

در ملاقات اول ، رئوس مسائل را مطرح کردم . در ملاقات دوم ، وارد بحث جزئیات شدیم ،

بطوریکه پنج ساعت طول کشید . در این ملاقاتها مطمئن شدم که با آدم صاحب نظر ، با فرهنگ و شجاعی روبرو هستم ، صمیمیت و بی بروائی من نیز در او اثر بخشیده بود و روبهرفته فضائی بوجود آمده بود که خیلی راحت با همدیگر تبادل نظر و بحث می کردیم . در سائل اساسی به توافق رسیدیم .

او من یک دوتمرد با فرهنگ ، با متانت و قاطعیت خاصی ، در پایان ملاقات به من می گفت :
" این مسائل را می توانی در بیرون اعلام کنی و امضای مرا نیز زیر آن بگذاری " .

پس از قتل دکتر بیونند به دست درخیمان رژیم جمهوری اسلامی ، مجلس یادبودی در یاریس برگزار گردید و از من نیز دعوت شد که به این مناسبت سخنرانی کنم .

در سخنرانیم به برخی از انتقادات اصولی ام اشاره کردم و درباره برخی مناسبات سیاسی بختیار که اثرات نامطلوبی داشته اند در این جلسه ، بطور علنی و در حضور دکتر بختیار مطرح کردم .

این مسائل را در ملاقاتهایم و در " خلوت " با او مطرح کرده بودم و صحت نظریات مرا تأیید کرده بود . هدفم از طرح آنها در چنین اجتماعی این بود که عکس العمل او را مشاهده کنم و تجربه شخصی جدیدی بدست آورم .

دکتر بختیار بار دیگر به من ثابت کرد که " سیاست باز " نیست ، بلکه سیاستمدار لایق و شجاعی است که خیلی راحت می توان به او اعتماد کرد .

بختیار در جریان انقلاب ایران تنها ماند و منزوی شد . ولی بعزت حقیقت گویی اش و دوراندیشی و منش دوتمردانه اش ، از انزوا خارج شد و اعتماد عده کثیری از روشنفکران و مردم را نسبت به خودش جلب کرد . او از دست ما رفت ولی خاطره او زنده است و راه و روش او ادامه خواهد یافت .

سخنرانی حسن ماسالی در سوگ دکتر عبدالرحمن برومند (در پاریس)

با حضور دکتر بختیار

ابتدا میخواهم مرگ نابینگام آقای دکتر عبدالرحمن برومند را به خانواده ایشان ، به همه مبارزین راه آزادی و دموکراسی و از جمله به دوستان " نهضت مقاومت ملی ایران " و به آقای دکتر شایور بختیار ، تسلیت بگویم .

من با نام دکتر برومند ، در ارتباط با مبارزات جبهه ملی ایران ، قبل از وقوع انقلاب در ایران ، آشنا شده بودم . پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ ، دوباره نام او نظرم را جلب کرد . زیرا : قبل از اینکه آخوندها قدرت سیاسی را کاملاً در دست بگیرند ، قبل از اینکه بسیاری از مبارزین و سازمانهای سیاسی ایران ، آینده نگری واقع بینانه ای درباره خطرات و عواقب " آخوندیسم " بعمل بیاورند ، دکتر برومند همگام با دکتر شایور بختیار ، به همراهی تعداد خیلی از یاران خود ، بدون ترس از تنهایی ، بی باکانه جدائی دین از دولت را خواستار شدند و مخالفت جدی خود را با دیکتاتوری مذهبی اعلام کردند .

آخوندها که سوار بر موج احساسات مردم شده بودند ، هر فرد و جریانی که با آنها مخالفت می کرد ، طرفدار سلطنت و " خانواده بهنوی " معرفی می کردند . در چنین شرایطی ، برخی از عناصر سرشناس و بدنام رژیم سابق نیز کوشش کردند که با ابراز ارادت کاذب ، خودشان را به دکتر بختیار و میهن دوستان نزدیک کنند .

استبدادطلبان سابق ، مجرمین و غارتگران رژیم سابق که درضمن آدمهای بی فرهنگی نیز هستند ، قصد داشتند از دکتر بختیار و سایر ملیون بهره برداری کرده و از خودشان اعاده حیثیت کنند و دوباره خودشان را به قدرت برسانند .

تظاهر به " نزدیکی " شاه الله ای ها به نهضت مقاومت ملی ایران ، موجب گردید که بسیاری از ما که فریفته شجاعت و دوراندیشی بختیار و دکتر برومند و یارانش شده بودیم ، نسبت به اصالت فکر ، آزادی خواهی و دموکراسی طلبی این دوستان ، گاهی دچار تردید شویم .

من با وجود سابقه همکاری و مبارزاتی طولانی و مشترک با این دوستان و با وجودیکه از ابتدا نیز با رژیم آخوندی به مخالفت برخاسته بودم ، حاضر نمی شدم که با دکتر بختیار و دکتر برومند و سایر دوستان " نهضت مقاومت ملی ایران " گفت و شنود سیاسی و همکاری داشته باشم و فقط به سلام و علیک عادی بسنده کرده بودم .

اما ، رشته های ارتباط فکری ، سیاسی و انسانی گذشته ، بالاخره موجب گردیدند که از عقائد همدیگر بیشتر مطلع شویم ، تا جایی که پتین کردم : دکتر بختیار ، دکتر برومند و مبارزین دیگر نهضت مقاومت ایران ، نسبت به آزادی و دموکراسی و استقلال ایران ، سرسخانه وفادار باقی مانده اند .

از طرف دیگر ، تجربه های تلخ و شیرین مبارزات مستمر گذشته ، به همه ما آموخته بود که افراد و جریانهای سیاسی با فرهنگ ، هرگز نمی توانند - حتی تاکتیکی - با یک جریان سیاسی بی فرهنگ و ضد دموکراتیک هم‌سویی و همزیستی کنند .

بنابراین ، دکتر بختیار و یارانش می بایستی صفوف خود را با کلیه بقایای دیکتاتوری سابق ، مشخص و جدا می کردند و خوشبختانه ، امروز منظور خود را تحقق یافته می بینیم .

به علت آگاهی از چنین تحولاتی ، متناق دیدار با رهبران و فعالین نهضت مقاومت ملی بودم و از جمله اقدام کردم که با دکتر برومند ملاقات و تبادل نظر مستمر بعمل آورم . ولی افسوس که در اینباره غفلت کردم و دشمنان ایران ، این فرصت را از من و سایر مبارزین سلب کردند تا بتوانیم از نظریات ایشان طولانی تر استفاده کنیم .

دکتر برومند در مقایسه با بسیاری از رهبران سستی جبهه ملی ایران ، سرشناس نبود ، ولی او در شرایط بحرانی انقلاب ایران ، درست اندیشید و درست عمل کرد .

دکتر برومند ، با اینکه از رفاه مالی برخوردار بود ، محافظه کار نبود . او بجای اینکه خانه نشین شود و تخم باسی و ناامیدی بپاشاند ، سرسخانه به مقاومت و مبارزه خود ادامه داد و دیگران را به ساززه و مقاومت تشویق کرد .

شرایط بحرانی که با آن روبرو بودیم بطور اساسی مبارت بودند از :

۱ - ضمن اینکه اکثریت جریانهای سیاسی ایران چشم انداز روشنی برای آینده ایران نداشتند ، از تنگ نظری و فرقه گرایی دست بردار نبودند و تنها برای فکر ، راه و روش خود حقیقت قائل بودند . به عبارت دیگر : اکثریت ما از فرهنگ سیاسی دموکراتیکی برخوردار نبودیم .

۲ - پس از شکست و ناکامی در جریان انقلاب ایران ، افراد و جریانهایی که از روی استمداد رأی ، بیش از دیگران برای خود حقیقت مطلق قائل بودند ، بیش از دیگران نیز دچار بحران شدند . بطوریکه نه تنها تعادل سیاسی ، بلکه تعادل روحی خود را نیز از دست دادند . به عبارت دیگر ، از یک افراط به افراط دیگری افتادند . علائم آن : سیاست زدانی ، راست روی ، تسلیم طلبی و خانه نشینی بود .

۳ - استمرار تصور و اختلاق و فضای بسته سیاسی ، راه گفت و شنود دموکراتیک را در ایران سد

کرده بود تا بتوانیم ارزیابی و بازنگری واقع بینانه ای از گذشته خود بعمل آوریم . لذا ، با پستداوری و با خشم و کینه و سوء ظن نسبت به همدیگر ، سالها سیری شد .

در چنین شرایطی ، تعادل سیاسی و روحی را حفظ کردن ، با خونسردی به آینده نگریستن ، دنبال راه یابی بودن ، با فریفتنی اشتباهات خود و دیگران را ارزیابی کردن ، کار هر کس نبود . در چنین شرایطی است که استقامت و پایداری چنین افرادی قابل ستایش است .

هم اکنون که راه آینده را از بی راهه تشخیص داده ایم و در شرایطی که زمینه های اولیه شکل گیری ، ائتلاف و اتحاد نیروهای ترقیخواه و ملی فراهم شده اند ، از دست دادن هر مبارزی ، دردناک است .

به عقیده من ، اختصاص و جریانهای سیاسی را در اوج پیروزی و قدرت ، یا در شرایط شکست و ناکامی ، واقع بینانه تر می توان شناخت . در شرایط بحرانی است که شخصیت های واقعی تبلور پیدا می کنند و " شخصیت " های کاذب بی اعتبار می شوند .

ما ممکن است در یاره ای موارد با دکتر بختیار و دکتر برومند و یاران آنها اختلاف داشته باشیم ، ولی باید انصاف داشت : آنها کسانی بودند که در شرایط بحرانی ، درباره عواقب حکومت مذهبی ، درست اندیشیدند و حتی در سنین بالا مثل جوانان پر شوری استقامت کردند .

چرا دکتر برومند را به قتل رساندند ؟

رژیم آخوندی ایران تا کنون دهها هزار نفر را در ایران به قتل رسانده است و در خارج از کشور نیز عده ای از شخصیت ها و مبارزین سیاسی را ترور کرده اند تا موفقیت خود را به اصطلاح " تثبیت " کنند . آیا این رژیم ، با بکارگرفتن چنین جنایاتی ، موفقیتش تثبیت شده ، یا بیشتر متزلزل شده است ؟ بنظرم ، ارتکاب این جنایات علائم زیونی و زوال این رژیم است .

رژیم شاه ، بخاطر استبداد و دیکتاتوری ، ترور فکری و جسمانی مخالفین خود ، متلاشی شد . من مطمئن هستم که آخوندها ، برای اینکه بیش از رژیم سابق جنایت کرده اند و دیکتاتوری مذهبی را در همه ابعاد زندگی مردم گسترش داده اند ، به سرنوشت شوم تری دچار خواهند شد . این رژیم عقل بودر و خاکستر خواهد گردید .

دکتر برومند و سایر مبارزینی که به دست رژیم آخوندی به قتل رسیده اند ، در حقیقت قربانی اندیشه ها و مبارزات حق طلبانه خود شده اند . ولی ، سردمداران این رژیم باید بدانند که ما از مرگ نمی هراسیم و تا نجات ایران از دیکتاتورها و عقب ماندگی ها ، مبارزه خواهیم کرد .

دکتر برومند از افرادی بود که صمیمانه می گوئید تا ائتلاف و اتحادی بین نیروهای ملی ، دمکرات و چپ آزاداندیش ایران صورت بگیرد . رژیم آخوندی باید بداند که با مرگ برومندها ،

قاسملوها و سایر افراد ترقیخواه و ملی ، هدفهایی که آنها تعقیب می کردند ، از بین نمی روند . زیرا : دوران سردرگمی ها ، نا امیدي ها ، مطلق گرایی و فرقه گرایی ها ، به پایان رسیده و در ایران و در خارج از کشور ، جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه بزرگی با محتوای غنی فرهنگ سیاسی دموکراتیک ، شکل خواهد گرفت .

سخن نهائی ما با رژیم وایسی گرا و تروریست ایران اینستکه : ما بطور اساسی و بنیادی با نظام ولایت فقیه و با هر گونه دیکتاتوری ، سرسختانه مخالفیم و این رژیم باید تغییر کند . ما در اینباره هیچگونه کرنش و سازشی نخواهیم کرد .

ما برای کسب آزادی و دموکراسی و استقلال ایران ، بیش از گذشته آماده استقامت و فداکاری هستیم .

به همه تیغنگان آزادی و دموکراسی ، به همه مبین دوستان بشارت می دهیم که نیروهای واقعی آزادیخواه ، دموکرات و ملی ، حزم کرده اند که در مسیر واحدی حرکت کنند و هیچ نیرویی نمیتواند ما را از این راه بازدارد .

مرگ بر ارتجاع و دیکتاتوری ،
زنده باد ایران ،
دروود بر آزادی .

در سوگ دکتر شاپور بختیار

هفدهم اوت ۹۱ در شهر کن

هیجدهم اوت ۹۱ در شهر مونیخ

خانمها و آقایان محترم ، هموطنان عزیز ،

قتل دکتر شاپور بختیار را به خانواده او ، به نهضت مقاومت ملی و به مردم ایران تسلیت میگویم و یاد آن تادروان را گرامی می داریم .

دکتر شاپور بختیار ، در روز سه شنبه ششم اوت ۹۱ به دست مزدوران جمهوری اسلامی ایران به قتل رسید .

به اعتقاد من ، ترور بختیار ، فاجعه بزرگ دیگری در تاریخ سیاسی جامعه ما محسوب می شود . زیرا : پس از مرگ دکتر صدیقی ، دکتر بختیار تنها رجل سیاسی ایوژیون سستی ایران بود که از خصائل برجسته ای برخوردار بود و با وجود کبر سن ، هنوز به فعالیت سیاسی خود ، فعالانه ادامه می داد .

دکتر بختیار ، مثل هر سیاستمدار فعالی ، در زندگی سیاسی اش دچار اشتباه و خطا نیز شده بود ، اما چند خصلت برجسته داشت که بسیاری از سیاستمداران سستی و مدعیان کنونی کسب قدرت در ایران ، از چنین خصائلی برخوردار نیستند :

۱ - او سیاستمداری باتجربه و دمکرات بود . او بیش از پنجاه سال در راه تحقق آزادی ، دمکراسی و استقلال ایران مبارزه و مقاومت کرده بود . او در بغرنج ترین و بحرانی ترین لحظات تاریخ ایران ، خطرات دیکتاتوری مذهبی را پیش بینی و شجاعانه در برابر آن ایستادگی کرد . بختیار ، با وجودیکه در جامعه ای پرورش یافته بود که فرهنگ استبدادی در آن حاکم بود و در شرایطی فعالیت سیاسی می کرد که اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای سیاسی آن ، اسیر فرهنگ ضددمکراتیک و وابسگرا بودند ، توانست به صورت انسانی آزاداندیشی باقی بماند و در راه آزادی و دمکراسی مبارزه کند .

برای اینکه به ارزش شخصیت دمکراتیک او بیشتر پی ببریم ، ضروری است که نگاهی به محتوای فکری و مبارزاتی بسیاری از همکاران و رقبای سستی او بکنیم و همچنین پیشینه فکری و خصلتهای فرهنگ سیاسی خودمان را نیز مورد ارزیابی واقع بینانه ای قرار دهیم .

تجربه به ما آموخته است که در روند پرورش فکری و زندگی سیاسی روزمره و در نبرد مبارزه اجتماعی ، انسان آزاداندیشی شدن و در شرایط شکست و پیروزی ، دمکرات یگیری باقی ماندن ،

کار هر کس نیست .

بختیار ، تا پایان عمرش به آزادی و دموکراسی وفادار باقی ماند . او عاقبت مثل یک قهرمان ملی ، جان خود را نیز در این راه از دست داد .

۲ - دکتر بختیار سیاستمداری شجاع بود . او در جریان حوادث انقلاب ایران ، برخلاف میل و اندیشه اکثریت ما و مردمی که به استقبال دیکتاتوری مذهبی رفتیم (و رفتند) ، بی باکانه علیه ارتجاع مذهبی به مخالفت برخاست و از خطرات رفتار کینه توزانه مرتجعین نهراسید .

دوراندیشی سیاسی و شهامت او را باید در ضمن با افکار و اعمال گذشته خودمان مقایسه کنیم که اکثریت ما ؛ از فرهنگ سیاسی دموکراتیکی برخوردار نبودیم ، " هم‌رنگ جماعت شدیم " و بدون نگرش به ضف های خود ، به بختیار فحاشی کردیم .

۳ - دکتر بختیار از رجال سیاسی با فرهنگ و نواندیش بود . بیش از ۲۶ سال از عمر او میگذشت ، اما مثل یک جوان پرشور به آینده ایران می اندیشید و برای آن فعالیت می کرد . هر نقد ، طرح و نظر سیاسی را که درست و واقع بینانه تشخیص می داد ، بدون واژه می پذیرفت و خودش فرد مطلع و صاحب نظری بود و برای تحقق خواستههای سیاسی اش ، ابتکار شمل داشته در یکسال اخیر ، دو بار او را ملاقات کردم تا نقطه نظرات سیاسی و در ضمن انتقادات خودم را درباره برخی سیاست ها ، با صراحت با او در میان بگذارم . در این ملاقات ها که هر بار ، با حضور یکی از اعضای شورای رهبری " نهضت مقاومت ملی ایران " صورت گرفت ، او بسیاری از نقطه نظرات و پیشنهادات را پذیرفت و با صمیمیت و قاطعیت می گفت : نه تنها باید در برابر دیکتاتوری مذهبی ایستادگی کرد ، بلکه باید هتیارانه مراقب بقایای دیکتاتوری رژیم سابق بود و از احیای آن جلوگیری کرد .

او پس از ملاقات با افراد سرشناس گروههای ملی و چپ دموکرات و بحث و تبادل نظر با آنها و همچنین همسوز کردن نظریات درون " نهضت مقاومت ملی ایران " ، طی مصاحبه هائی ، خط فاصل خود را با بقایای رژیم استبداد سلطنتی ترسیم کرد .

در نشتی که قریب یکسال قبل ، به اتفاق معاون شورای " نهضت مقاومت ملی ایران " با او داشتیم ، پس از بحث و تبادل نظر ، به معاون شورا مسئولیت داد که بیانیه سیاسی جدیدی تهیه و تنظیم کند که مبنای فعالیت و همکاری مشترک با سایر نیروهای ملی و ترقیخواه ایران باشد .

او بارها توصیه می کرد که : به رفقا و دوستان وطن دوست و دموکرات بگویند و به آنها اطمینان دهید که او همچنان به آزادی و دموکراسی و مصالح ایران فکر می کند و با دزدان و غارتگران و نوکران بیگانه سازش نخواهد کرد .

او آرزوی می کرد که هر چه زودتر همه نیروهای ملی و چپ دمکرات ایران با هم متحد شوند .
بختیار عقیده داشت که شکل و محتوای نظام آینده باید پس از تغییر نظام کنونی ، توسط مجلس
مؤسسان تعیین گردد و شرایطی فراهم شود که دارندگان افکار سیاسی مختلف ، در نظام دمکراتیک
آینده ، با همدیگر همزیستی کنند .

دکتر بختیار ضمن تأکید به استقلال و تمامیت ارضی ایران ، شکل حکومت فدرال را برای آینده
ایران ، فکر نادرستی نمی دانست . ولی تأکید می کرد که باید طرح مطالعه شده ای از نظر
مناسبات سیاسی و اقتصادی ، آماده گردد و مورد بحث و مشاورهٔ سیاستمداران و کارشناسان مختلف
قرار گیرند .

به عقیده من : موضعی که بختیار در یکسال اخیر ، پس از تجارب داخلی و بین المللی ده ساله
اخیر اتخاذ کرد و توصیه هائی که به اعضای شورای رهبری " نهضت مقاومت ملی ایران " نمود ،
باید به عنوان آخرین وصایای سیاسی او تلقی گردند.

قتل دکتر بختیار و ماهیت بقایای رژیم خمینی :

ادامهٔ سیاست سرکوب و خفقان در ایران و ترور فعالین و رهبران اپوزیسیون ایران در خارج از
کشور ، جای شکی باقی نمی گذارند که خصلت ارتجاعی ، دیکتاتوری و تروریستی رژیم خمینی ،
تغییری نکرده است .

کسانی که توانائی بیگیری در مبارزه را ندارند ، همچنین افراد و جریانهای که برای نیروی خود و
معیارهای دمکراسی ، ارزشی قائل نیستند و از خودشان سلب امید کرده اند ، به آخوند حيله گری
چون رفسنجانی ، امید بسته اند تا او به اصطلاح " آزادی " و " دمکراسی " را با معیارهای
آخوندی به مردم ایران ارضائی بخشد .

رهبران رژیم جمهوری اسلامی ایران ، با مطرح ساختن وجود " جناح بندی " ها در میان آخوندها
و حتی با به راه انداختن " جنگ زرگری " بین خود ، آگاهانه و حيله گرانه کوشش می کنند که با
قدرتهای بین المللی و با محافظی از اپوزیسیون ایران ، وارد معامله شوند .

پس از فروپاشی کشورهای موسوم به سوسیالیستی ، این رژیم مجبور شده است که برای تثبیت
موقعیت خود ، روابط خود را با کشورهای سرمایه داری غرب علنی کند و گسترش دهد .
جریان جنگ خلیج فارس نیز فرصت مناسبی به رهبران جمهوری اسلامی داد که وارد " داد و ستد "
بین المللی شوند .

رهبران کشورهای غربی نیز برای حفظ منافع خود ، کوشش می کنند که با مطرح ساختن رقابت در
" جناح بندی " های آخوندی : " رادیکال " و " معتدل " ، با " تئوری حساب شده ای دیکتاتوری "

مذهبی را ترک کنند و افکار عمومی مردم خود را بنویسند .

رهبران جمهوری اسلامی با استفاده از ضعف و پراکندگی ایوزیون ایران ، همچنین با بهره برداری از استیصال عناصر و محافل آواره و مهاجر ایرانی ، بدون اینکه از مواضع و خصالت های بنیادی دیکتاتوری ، ارتجاعی و تئورستی نظام ولایت فقیه دست بردارند ، مخالفین خود را دعوت به مذاکره و بازگشت به ایران می کنند .

در اینجا اعلام می کنیم که : تماس و مذاکره سیاسی افراد و محافل ایوزیون ایران با مقامات جمهوری اسلامی ایران ، نمی تواند به عنوان یک مسئله خصوصی تلقی گردد . بلکه هر فرد و جریانی که اقدام به چنین کاری می کند ، باید از نظر سیاسی پاسخگوی عواقب آن در برابر قربانیان این رژیم و افکار عمومی مردم ایران باشد .

به عقیده من ، بدون اتحاد وسیع نیروهای ملی و ترقیخواه ، بدون حضور فعال ایوزیون ایران در میدان مبارزه اجتماعی و بدون اعتبار بختیدن نیروهای آزادخواه و دمکرات در عرصه های بین المللی ، نمی توان به آزادی ، دمکراسی و عدالت اجتماعی دست یافت و شرایط رشد و سازندگی جامعه را فراهم ساخت .

برخلاف نگرش ساده پندارانه ای که در برخی محافل رایج شده ، عقیده دارم که قدرتهای بزرگ جهان نیز ، بخودی خود ، به روند گسترش آزادی ها و دمکراسی ، یاری نمی رسانند ، بلکه باید به آنها تحمیل کرد .

کشورهای قدرتمند صنعتی جهان ، هم اکنون تحت عنوان "نظم نوین جهانی" در کشورهای سه قاره ، یکه تاز میدان شده اند و بیش از پیش ، در راه گسترش جگ ، تلیحات ، بزرگ کردن دیکتاتورها ، تشدید فقر و غارت کشورهای سه قاره (آسیا ، افریقا و آمریکای لاتین) گام برمی دارند . ما به عنوان انسانهای متعدد سیاسی ، وظیفه داریم که حیله گریهای جمهوری اسلامی و برخی محافل بین المللی را که برای بزرگ کردن دیکتاتورها تلاش می کنند ، افشاء کنیم و برای تغییر بنیادی نظام موجود ، بیگوارانه مبارزه کنیم .

به نظر ما : همه عواملی که موجب ویرانی ایران و آوارگی ایرانیان شده اند ، باید تغییر کنند . آزادی بیان ، عقیده ، مطبوعات و رسانه های عمومی و همچنین آزادی احزاب سیاسی و سایر گروههای اجتماعی ، باید تضمین گردند .

همه زندانیان سیاسی باید بدون قید و شرط آزاد گردند .

همه قوانین و مقررات تبعیض جنسی که بر علیه زنان به اجرا در می آید ، باید لغو گردند .

به بایمال شدن حقوق مردم کردستان و سایر نقاط ایران ، باید خاتمه داده شود .

با تحقق چنین خواسته‌هایی است که موفق خواهیم شد روند آزادی و دموکراسی را در نهادهای
پایه ای جامعه گسترش دهیم و مردم نیز اطمینان حاصل کنند که از فضای باز لازم و ابزار سیاسی
و اجتماعی متناسب ، برای جلوگیری دیکتاتوری و بازتولید فرهنگ ارتجاعی برخوردار هستند .
هیچگونه سازش و کرنشی در برابر نظام ولایت فقیه نمی تواند صورت گیرد . باید با مبارزه یگیر
خود ، این رژیم را متلاشی کنیم و حکومت ائتلافی دموکراتیکی ، با مشارکت نیروهای علی و
ترقیخواه جایگزین آن کنیم .

مصاحبه نشریه بیوند با آقای حسن ماسالی ، یکی از اعضای پیشین شورای ملی مقاومت ، فعال سیاسی و یکی از بنیانگذاران کنفرانس ملی :

بیوند - با درود به شما آقای ماسالی که دعوت بیوند را پذیرفتید . همانطور که واقف هستید اخیراً آقای هدایت الله متین دفتری ، یکی از اعضای شورای ملی مقاومت وابسته به جبهه دمکراتیک ملی ایران ، از شورای ملی مقاومت اعلام جدائی کردند ، متقابلاً رهبری شورا نیز اذعان داشتند که آقای متین دفتری از عضویت شورا اخراج شده اند . « بیوند » میخواهد که نظرتان را در ارتباط با ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت در مقطع سال ۶۰ ، برای خوانندگان توضیح بدهید .

ماسالی - ضرورت شکل گیری یک اتحاد وسیع از نیروهای ملی و دمکرات ، از همان اوایل انقلاب، یعنی از زمان تصرف قدرت سیاسی توسط نیروی ارتجاع مذهبی بشدت احساس می شد تا از آزادیهای فردی و اجتماعی ، از حقوق زنان ، مطبوعات ، اقوام ، اقلیت های مذهبی . . . دفاع کند و برای استقرار و حراست از آنها مبارزه کند . برای این منظور ، برخی عناصر و محافل صمیمانه تلاش میکردند . خودم نیز در کنار آنها ، بارها با برخی از رهبران جریانهای چپ ، مجاهدین ، حزب دمکرات کردستان ایران ، سید عزالدین حسینی ، کومه له و با برخی از رهبران و کادرهای جبهه ملی تماس گرفتم و چند بار مخفیانه به کردستان سفر کردم تا در اینباره مذاکره و تبادل نظر بعمل آورم . کوتاهی های ما به نتایج مطلوبی نرسیدند و فقط موفق شدیم اتحاد کوچکی تحت نام جبهه دمکراتیک ملی ایران بوجود بیاوریم که این حرکت نوها نیز زود زیر ضربات ارتجاع متلاشی گردید .

دلایل عدم شکل گیری اتحاد در آن زمان را می توانم به اختصار اینطور بیان کنم :

الف - بخش بزرگی از جریانهای چپ ، به دمکراسی اعتقاد نداشتند و لذا دگراندیشان را در چارچوب یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی تحمل نمی کردند و حتی بسیاری از آنان با رژیم ترور و اختناق همکاری کردند .

ب - سازمان مجاهدین خلق ، مدتها نقش دوگانه ای ایفا میکرد . از یکطرف روابط پنهان و آشکار با « شورای انقلاب » ، « بیت امام » و رئیس جمهور و . . . داشت و میخواست در آن نظام سهمی در قدرت داشته باشد ، از طرف دیگر با جریانهای آیوژیسیون ارتباط داشت تا اینطرف را نیز برای آینده و در شرایط ناگامی داشته باشد .

ج - بسیاری از رهبران و کادربهای جبهه ملی ایران دهساله رو و یا مرعوب رژیم خمینی شده بودند و لذا از اتحاد با دیگران وحشت داشتند .

د - حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو ، برخی شخصیتهای کرد و برخی عناصر و محافل روستنکری . . . موافق جدی اتحاد بودند .

با توجه به چنین شرایطی ، تکلیف گیری یک جبهه یا جنبشی آزادیخواهانه برای مقابله با رژیم خمینی به یک آرزو تبدیل شده بود .

موقعیکه مجاهدین مورد خشم خمینی و ارتجاع حاکم قرار گرفتند و آقای بنی صدر نیز معزول شد ، بطور ضمنی مطلع شدیم که فدائیان (اقلیت) نیز درس آموخته و تمایل دارند در شکل گیری یک اتحاد شرکت کنند (که نکردند) ، از تمایل حزب دمکرات کردستان ایران در راه اتحاد نیز باخبر بودیم ، این حوادث و تحولات را به فال نیک گرفتیم برخی از ما که هر کدام گروه کوچک و محظلی داشتیم ، تسویه شدیم که به « شورای ملی مقاومت » بطور مشروط پیوندیم و در شکل گیری نهایی آن نقش سازنده ای ایفا کنیم .

اما ضروری است که در اینجا توضیح بدهیم ، چرا « شورای ملی مقاومت » به یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی مطلوب و به یک آترناتیو ملی و دمکراتیک تبدیل نشد؟ دلایل آن را خیلی فشرده و به اختصار بیان می کنیم :

۱ - مدت کوتاهی از عمر شورا گذشته بود که متأسفانه موسی خیابانی و تعدادی از کادربهای مهم این سازمان در داخل کشور کشته شدند و در نتیجه روابط سازمانی مجاهدین در داخل و خارج از کشور مختل گردیدند ، طبق ارزیابی من ، در این شرایط بود که رهبری خارج از کشور مجاهدین از شکل گیری یک اتحاد جدی سیاسی و از ورود عناصر با نفوذ و با شخصیت سیاسی جلوگیری کردند زیرا واهمه داشتند که هرزمنی و ابتکار عمل را در شورا و در صحنه سیاسی از دست خواهند داد . لذا ، نه تنها با متحدین اصولی خود ، با تنگ نظری و فرقه گرایانه رفتار کردند ، بلکه برخلاف همه شیوه های معقول مبارزاتی و فن مبارزه اجتماعی ، بجای اینکه تشکیلات داخل کشور را بازسازی کنند و برای این منظور ، کادربهایی را به داخل کشور اعزام دارند ، دستور دادند و حتی تهدید کردند که کادربهای سازمان به خارج بیایند . رهبری خارج از کشور مجاهدین وحشت داشت که بی از کشته شدن موسی خیابانی ، ممکن است « کنترل » مبارزین و کادربهای خود را در داخل از کشور از دست بدهد ، به همین علت نیز ماجراهای طلاق و ازدواج و تبدیل شدن به یک فرقه سیاسی - مذهبی را پیشه کردند .

۲ - مجاهدین بجای اینکه کوشش کنند گروه ها و عناصر جدی ، صاحب نظر و با شخصیت را به

شورا جلب کنند ، به عناصر فرصت طلب و فرمانبردار میدان میدادند . این عناصر وظیفه داشتند که در عقاب مجاهدین و مسعود رجوی « تمکین » کنند و به متنفذین مجاهدین صحنی کنند (که اسناد گنتار و اعمال این عناصر را - که برخی از آنها در حال حاضر دیگر عضو شورا نیستند ، - در اختیار داریم) .

۳ - هنگام تشکیل شورای ملی مقاومت ، هنوز منطقه وسیعی در کردستان ، در اختیار حزب دمکرات کردستان ایران و سایر نیروها قرار داشت . بجای اینکه رهبری سیاسی و نظامی شورا به کردستان منتقل شود (در اینبار نیز پیشنهادات سازنده ما در اسناد موجود هستند) ، مجاهدین با این پیشنهادات ، به علت ضعف درونی خود مخالفت کردند و ابتدا در پاریس و سپس در عراق مستقر گردیدند و بیوند خود را با مبارزات مردم از دست دادند .

۴ - مجاهدین که بایه های تشکیلاتی خود را در ایران از دست داده بودند و در شکل گیری اتحاد ملی نیز ناکام شده بودند ، به قدرتهای خارجی روی آوردند تا از آن طریق به قدرت برسند. تماس آنها با قدرتهای بزرگ ، این توهم را در آنها تقویت کرد که « دیگر کار تمام شده و نیازی به متحدین ایرانی ندارند » . اما آمریکا و فرانسه ابتدا از آنها به عنوان عامل فشار ، علیه جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار دادند ، سپس آنها را « تروریست » نامیدند و طرد کردند . فکر میکنم که پس از سازش صدام حسین و جمهوری اسلامی ، فاجعه دیگری در این سازمان روی خواهد داد .

۵ - ناکامی دیگر شورای ملی مقاومت در اینستکه تحت رهبری سازمان مجاهدین که با قالبهای از پیش ساخته ایدئولوژیک فعالیت میکند ، قرار دارد . نه تنها مجاهدین ، بلکه سایر سازمانهای ایدئولوژیک و سنی ایران نیز قادر نیستند بهتر از مجاهدین عمل کنند . به عقیده من ، نقش همه سازمانهای « ایدئولوژیک » خاتمه یافته است .

۶ - اگر امروز به بازنگری گذشته می پردازیم باید با شهامت اذعان کنیم که عدم موفقیت شورای ملی مقاومت تنها به مجاهدین مربوط نمیرسد ، بلکه همه ما که در شورای ملی مقاومت شرکت کرده بودیم (از جمله خودم) اشکالات بیشنی داشتیم و درک درستی از دمکراسی نداشتیم . اگر واقعاً دمکرات بودیم ، می بایستی در جریان انقلاب از دکتر شاپور بختیار حمایت میکردیم و بجای جنی صدر و مجاهدین ، با بختیار یمان اتحاد می بستیم . او را در مبارزه تنها گذاشتیم و پس از کشته شدن او بدست دژخیمان جمهوری اسلامی ، از چپ و راست اشک ریختیم که او حق داشت . ولی هنوز عده ای درس نیاموخته و باز به دنبال آخوندها راه افتاده اند تا فاجعه دوم را تدارک بینند .

اما نکته ای نیز دربارهٔ جدائی آقای متین دفتری و افراد نظیر ایشان می‌خواهم بیان کنم . شاید برخی افراد و محافل که نسبت به مجاهدین خوشبین نیستند و به آنها انتقادات جدی دارند ، از این جدائی ها خوشحال بشوند و در مدح و نای اینگونه افراد سخنوری و قلم‌فرسایی کنند . من از این « پهلوان ینه ها » سؤال میکنم که :

آیا بتازگی از مجاهدین شناخت پیدا کرده اند؟ که در اینصورت به هوش و ادراک سیاسی آنان باید شک کرد .

آیا از مجاهدین شناخت داشتند ولی تاکنون تمکین میکردند؟ در اینصورت در شکل گیری دیکتاتوری و مناسبات ناهنجار دیگر نه تنها سهم بودند ، بلکه در تداوم و گسترش آن نقش موثری داشتند .

بیوند - شما اشاره کردید که مشروط عضو شورا شدید .

ماسالی - بله مشروط وارد شورا شدم و دستخط و سند مربوط به آن نیز وجود دارد . همچنین کوششهایی که خودم و گروه ما صمیمانه بعمل آورد تا شورا محتوای غنی و سازنده ای داشته باشد ، اسناد آن نیز وجود دارند .

به عقیده من ، مجاهدین به صراحت میگویند که چه میخواهند و تکلیف هر کس را در مقابل خود روشن میکنند . ایراد اساسی به افراد و محافلی وارد است که صراحت ندارند و با بینش و متش خود دیکتاتور بروری می کنند و با وزیدن هر بادی ، فرصت طلبانه چهره عوض می کنند و سپس « قهرمان » آزادخواهی میشوند .

بیوند - آقای ماسالی بفرمائید نام گروه شما چه بود؟

ماسالی - نام سازمان ما در آن زمان « جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران » بود که در گیلان و کردستان مسلحانه فعالیت میکرد . ما گروه کوچکی بودیم و ادعای زیادی نداشتیم اما به سهم خود برای تحقق اتحاد و همبستگی میان نیروهای آزادخواه فعالیت زیادی کردیم . هنگامی که عضو شورا بودم ، از راه کردستان و آذربایجان ، به اتفاق چند نفر از مبارزان گیلانی و کرد ، مخفیانه وارد منطقه طالش در گیلان شدم تا مسئله گسترش مبارزه و مقاومت را با حضور دوستان و در خود منطقه مورد ارزیابی قرار دهیم . در این هنگام ، از موقعیت چهار نفر از مجاهدین در آن منطقه مطلع شدم که ارتباط تشکیلاتی آنان ، پس از ضربات قطع شده بود و احتیاج به یول و اسلحه داشتند . قسمت عمده امکانات خود را در اختیار آنان قرار دادیم و پس از مراجعت به باریس ، طی نامه ای ، معود رجوی و شورا را از جریانات مطلع کردم که این اسناد نیز وجود دارند . اما رهبری مجاهدین کوچکترین همکاری با ما که به اصطلاح متحدین آنها

در شورا بودیم . نمیگردند . بنابراین ، ما که از خودمان مایه میگذاشتیم ، هرگز حاضر نبودیم که در مقابل روتنه‌های ناسالم و دیکتاتور مآبانه سکوت کنیم .

اما مشکل ما ، تنها خودپرستی ، دیکتاتور مآبی و فرقه گرایی رهبری مجاهدین نبود ، بلکه برخی از عناصر شورا نیز بودند که از خصوصیات انسانی و سیاسی والائی برخوردار نبودند و در شکل گیری مناسبات ناسالم حاکم نقش داشتند . این افراد را همه خوب می شناسد و نیازی به معرفی من ندارند .

پیوند - شما یکی از شخصیت های اولیه شورا بودید که زودتر از دیگران از شورا بیرون آمدید و به عنوان « شورا - شکن » هم معروف شده بودید ، میخواهم بدانم که نقطه اوج شکستن شورا در چه تاریخی صورت گرفت ؟

ماسالی - اولین شخصی بودم که به عنوان اعتراض به بینش و منش حاکم در شورا ، استعفا دادم . در آن هنگام ، برخی از اعضای شورا که امروز خود را « آزادیخواه » مینامند به منظور « خوشخدمتی » به مسعود رجوی ، علیه من لجن پراکنی کردند و حالا مخالف مجاهدین شده اند . توصیه من به این افراد اینست که بجای مبارزه علیه مجاهدین ، به مبارزه علیه جمهوری اسلامی بپردازند و بجای اینکه فقط از مجاهدین نقد کنند ، چهره خود را نیز در آینه بتگرند .

به عقیده من ، با خروج حزب دمکرات کردستان ایران و عدم حضور شخصیت دمکرات و صاحب نظری مثل دکتر قاسملو ، شورای ملی مقاومت بی اعتبار گردید و با خروج آقای بنی صدر ، شورا بخشی از نیروی مذهبی طرفدار خود را نیز از دست داد . بقیه افراد اعتبار سیاسی و اجتماعی نداشتند .

پیوند - ما میدانیم که شما یک شخصیت فعال سیاسی و از بنیانگذاران کنفرانس ملی هستید که اگر اشتباه نکنم هدف از تشکیل کنفرانس ملی اینست که شخصیت ها و گروههای دمکرات سیاسی را گرد هم فرا بخوانید و فعالیت تازه ای را علیه جمهوری اسلامی سازماندهی کنید .

با توجه به تجارب مبارزاتی که شما علیه دو دیکتاتوری اندوخته آید ، اکنون وضعیت « ایوزیسون » کنونی ایران را چگونه ارزیابی میکنید و چه راه حل ، تاکتیک و شیوه مبارزه را علیه جمهوری اسلامی پیشنهاد میکنید؟

ماسالی - با توجه به تجارب گذشته ، هدف از تشکیل کنفرانس ملی اینست که فقط نیروهای ملی و دمکرات را در داخل و خارج از کشور در چارچوب اصول عام و برنامه سیاسی سازماندهی کنیم .

اعتقاد داریم که برای تحقق دمکراسی نباید حتی بطور تاکتیکی ، با افراد و گروههایی که به دمکراسی یابند نیستند ، همکاری کرد .

تصمیم قاطع و دستجمعی اتخاذ کرده ایم که عناصر نامطلوب اجتماعی ، فرصت طلب ، خودخواه ، بی عمل ولی بیرمدها را به درون خود راه ندهیم .

کوشش ما بر اینست که کنفرانسی ملی خصلت « جنبشی » و روابط باز و دموکراتیک درونی خود را حفظ کند تا با داشتن چنین خصلتی ، بتواند ادعا کند که قادر است در راه استقرار دموکراسی ، حاکمیت ملی و سازندگی ایران گام بردارد .

اما دیدگاه من درباره وضعیت « ایوزیسیون » کنونی ایران در داخل و خارج از کشور و شیوه مبارزه علیه نظام دین سالاری در ایران :

افراد و گروههای متعددی از طیف چپ تا سلطنت طلب ادعا می کردند که مخالف نظام دین سالاری در ایران هستند . پس از گسترش ناراضیاتی و مقاومت و مبارزه مردم ایران ، نزاع های درون حاکمیت اوج گرفت . فرد باهوش و زیرکی مثل محمد خاتمی ، با آگاهی از عمق ناراضیاتی مردم و خطراتی که متوجه همه جناح های حاکم می باشد ، ضمن ائتلاف با برخی محافل قدرتمندار در این نظام ، کوشش می کند که با دادن برخی امتیازات و آزادی های مشروط ، تفسیر دیگری از نظام دین سالاری ارائه بدهد تا حکومت دین سالاری را حفظ کند ، اما به آن چهره انسانگرایانه ای ببخشد .

مردم ایران که در شرایط سخت و بدون داشتن آترناتیو بهتری برمیروند ، « تب را به مرگ ترجیح میدهند » و لذا بخش بزرگی از مردم ، در برابر سایر آدمخوارها ، هنوز از خاتمی پشتیبانی میکنند . به عقیده من ، از این بابت مردم را نباید مورد سرزنش قرار داد. اما با ظهور پدیده ای مثل خاتمی ، افراد و گروه های متعددی از چپ تا سلطنت طلب (در داخل و خارج از کشور) که تا دیروز طرفدار جدانی دین از حکومت (لانیسته) بودند ، ناگهان مخالفت با نظام دین سالاری را رها کردند و طرفدار خاتمی شدند و بدون شرمساری ، عملاً از صفوف ایوزیسیون واقعی رژیم ، فاصله گرفته اند . برخی از این محافل ، برای توجیه سیاست فرصت طلبانه خود ، حتی بجای خاتمی فکر میکنند و مقاصد خاتمی را آنطور که دشمن میخواهد « تفسیر » میکنند تا بی عملی ، بی کفایتی و فرصت طلبی خود را توجیه کنند .

افراد و گروههایی در داخل ایوزیسیون ایران هستند که دارای خمیر مایه مذهبی میباشند و این گرایش را نیز پنهان نمیکند . بنظرم این افراد و گروه ها ، گرچه با آنها موافق نیستم ، ولی قابل

تحمل هستند .

اما آنهایی که به دروغ راجع به حقوق بشر ، جامعه مدنی و لائسیت حرف میزنند ولی نوکری آخوندها را می پذیرند . قابل تحمل نیستند . در طول تاریخ ، از انقلاب مشروطیت تاکنون ، چنین تاریک اندیشانی به نام « روشنفکر » ، نقش تخریبی بزرگی در روند تحولات سیاسی ایران ایفا کرده اند که باید در آینده ، در تنظیم مناسبات سیاسی مان با این معافل هتیار باشیم ، وگرنه تداخل دین در حکومت ، دیکتاتوری و واپسگرایی ادامه خواهد داشت .

با توجه به چهره ناهنجاری که بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران در داخل و خارج از کشور دارد ، باید عناصر آگاه ، باتجربه و صاحب نظر سیاسی ، ضمن تکیه به مبارزات مردم ، خواستهای مدنی و سیاسی آنها را واقع بینانه و دوراندیشانه تدوین کنند ، به سازماندهی در داخل کشور توجه خاص مبذول دارند و مردم را نه تنها از ماهیت این رژیم ، بلکه از خصلت انواع نظام های دین سالار آگاه سازند .

برکناری و فروپاشی این رژیم از طریق گسترش مبارزه ای سازمان یافته و سراسری در ایران امکان پذیر میباشد . باید همه کوشش ها در این جهت باشد که انتقال و جابجایی قدرت سیاسی با کمترین خشونت و خونریزی و از همه مهمتر ، با مشارکت و رأی آزادانه مردم سراسر کشور و بدون هیچگونه تبعیضی صورت بگیرد . یعنی همه احزاب و گروه ها حق مشارکت و حق استفاده از وسائل ارتباط جمعی و رسانه های خبری را داشته باشند . نه اینکه مثل انتخاب خاتمی ، بدون آزادی احزاب و عطیوعات و فقط از میان چهار نفر ، مردم مجبور به انتخاب یک نفر گردند .

دوست گرامی دبیر روزانه اسلامی
خود روزانه مبارک مبارک علیهم
هم بهینا که پس از سلامت دکترایی
۱۱ طابع - در این نثر دانی آلمان
به طور بدنامی می آید این دانسته
باشد - ایران پرگنزه ای بود
خود روز ۱۷۰۰

درست غریزها کجاست

با سلام گزتم

اگر در پاسخ نامه برکت همبدم دس بر شما تا خبری از اینجمنی زیاد روی داده است تقاضا

عفو دارم. هم نامه کمی در بر گزارم در کردستان است ما رسیدیم. هم گمان میکنم که بزود

فرست بکنید و یا حضوری در اردو با دست فراموش دارد. اما سفر من بعلت مکه های اینجا فعلاً

به چند ماه آینده موکول شده است. و بناچار از فرصتی که میماند سفر در نظر گرفتیم تا پیشتر

آمده است برای تقدیم این چند کلمه سپاس استفاده می کنیم

با تقدیم طولانی مبارکبادی شما، و پیوند دیرین در صمیمانه مان با مبارزان کردستان در

خوب ما موجب شده است که مادر کردستان شما را در واقع یکی از همسران در نظر بیاورد

خود شما را آیدیم. از این رو هم در می توانیم شما را میباید دست دادن و هر یک اکثریت

در یک می کنیم و بآن ارجح می بینیم

ما خود البته میدانیم که توان در واقعیت بر کردن جای عالی دکتر تا مسطور اندازیم. اما همکاری

مستقیم هستیم که در ادامه راه پراقتدار آن شهید عزیز دسبناخته ما به سر بردیم. و در این راه اگر

سرباقتیم به افتخاری از آن بالاتر ؟

از دور فتیحه که اکنون از کردستان بسوی اردو پامپانید لاک حسن شرفی بعد از در سه هفته

کردستان باز خواهم گشت. اما لاک، جناح عهده کی، عقلمند، مرکزی بجای

شهید عهده الاموری بقوان مشول دفتر پارس و تشکیلات اردو پامپانی خواهد ماند.

امید است که از همکارهای برادرانه شما بر طور راه باشند. راز گشت کرد و اهنجایی های

دلسوزانه و پر قیمت شما تواند جو مطلوب استفاده کنند.

همه رفقای اینجا که شما را می شناسند مراد کلیل املاخ سلامی صحیحانه کردند. بعد

خواهر عزیزم "شعین" نیز سلام گرم دارم.

با آرزوی شادگامی در وقت بی همی بیشتر در گوشه های انقلابی مان بر بامید دیدار.

ارادتمند: سعید

۱۹۹۰-۲۱-۵

آدمکشی دشمن و نخبه کشی مدعیان آزادیخواهی

دکتر شایور بختیار ، دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر شرفکندی (دکتر سعید) از رهبران سیاسی آزاداندیشی بودند که بعزت درایت سیاسی خود نقش ویژه ای در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و حوادث پس از آن در ایران ایفا کردند و مسئولیت های بزرگی از نظر سیاسی برعهده داشتند. این رادمردان ، بدست آدمکشان جمهوری اسلامی بقتل رسیدند. اما قبل از اینکه هدف گلوله آخوندهای ضد ایرانی قرار بگیرند ، مورد تهاجم « دوست نماها » ی درون جنبش قرار گرفتند. نگاهی به حوادث یشت یزده سیاسی و مناسبات درونی جنبش آزادیخواهانه و ملی ایران نشان میدهد که بسیاری از مدعیان آزادیخواهی و بسیاری از فعالان سیاسی از فرهنگ ویژه ای برخوردارند:

- * در شرایط بحرانی به آرمانهای خود وفادار باقی نمی ماندند و هم رنگ جماعت و حوادث میشوند.
 - * از موفقیت همزمان خود خوشحال نمی شوند و بجای ابراز همستگی با یاران و همزنان خود، نسبت به آنها حسادت می ورزند و درصدد تضعیف آنان برمی آیند.
 - * برای ارضای امیال جاه طلبانه و مادی خود ، فرهنگ تفرقه ، تخریب ، اهانت ، اتهام زدن و توطئه گری را ترویج میدهند ، برخی تا آنجا پیش میروند که حاضرند حتی مردم میهن خود را قربانی کنند و وطن خود را بفروشند.
 - * موقعی از یک فرد یا گروه پشتیبانی می کنند که بیروز و قدرتمند باشد.
- از زمان شکل گیری انقلاب مشروطیت تاکنون بسیاری از مبارزان صادق و نخبه گان آزادیخواهی و دمکراسی ، قربانی چنین فرهنگی شده اند. این فرهنگ تغییر نخواهد کرد مگر اینکه حاکمیت ملی، کثرت گرایی سیاسی و دمکراسی پارلمانی در ایران نهادی شوند و دوام بیاورند.
- بعنوان اختتامیه ، یاد زنان و مردان مبارزی را گرامی میدارم که نه تنها قربانی دشمن شدند ، بلکه از درون جنتی و از پشت به آنها خنجر زدند.

با درود فراوان و به امید پیروزی مردم در راه
استقرار دمکراسی و حاکمیت ملی - حسن ماسالی